

هزار چراغ خاموش



نگاهی به تجربیات کارگران الکتریک ایران رشت

بقیه در صفحه 15

بیانیه کانون صنفی معلمان به مناسبت روز جهانی معلم

بقیه در صفحه 2

مازیار واحدی :

از قتل مشکوک پزشکان تا طرح پادگانی کردن فضای مراکز درمانی

بقیه در صفحه 15

اتحادیه کارگران حمل و نقل بلژیک،

منصور اسانلورابه عضویت افتخاری خود درآورد

بقیه در صفحه 12

اعتصاب و تظاهرات اروپا را فرا می گیرد!

نهادهای همبستگی با جنبش کارگری در ایران- خارج کشور

بقیه در صفحه 20

روز جهانی معلم و مطالبات معلمان ایران

هیئت تحریریه سایت راه کارگر

بقیه در صفحه 2

محمد رضا شالگونی :

* - نگاهی به بحث های مربوط به طرح

"هدفمند کردن یارانه ها"

* - با نافرمانی مدنی می توان تهاجم آنها را درهم شکست

بقیه در صفحات 3 و 4

ارژنگ بامشاد :

* - قتل های زنجیره ای کدام هدف ها را دنبال می کنند؟

* - مانور اقتدار یا مانوری از سر ترس

بقیه در صفحات 11 و 12

یوسف لنگرودی :

* - دانشگاه، سنگر مقدم جنبش آزادیخواهی

بقیه در صفحه 14

نوید مهرآذر:

طرح برچیدن یارانه ها سرنوشتی بهتر از

سهام عدالت و بنگاههای زودبازده نخواهد داشت

بقیه در صفحه 14

بهروز نظری

* - هراس رژیم از گسترش نافرمانی های مدنی

* - فساد مالی دستگاه ولایی و گسترش فقر و بیکاری در

ایران .

بقیه در صفحه 13

روز جهانی معلم و مطالبات معلمان ایران

هیئت تحریریه سایت راه کارگر:

تقویم رسمی جمهوری اسلامی را که ورق میزنی و به تاریخ سیزده مهر برابر پنجم اکتبر نگاهی می اندازی از بیان روز جهانی معلم خبری نیست. همین بی تفاوتی و سکوت حکومت و دولت در سطح نظام آموزش و پرورش، مدارس و جامعه سرایت کرده و مصیبت بارتر آنکه تعداد زیادی از خود معلمان کشور نیز از وجود چنین روزی بی اطلاعند.

این درحالیست که پنجم اکتبر (سیزدهم مهرماه) از سوی سازمان یونسکو، "روز جهانی معلم" نامگذاری شده است. یونسکو، یونیسف، سازمان بین المللی کار و برنامه توسعه سازمان ملل طی بیانیه مشترکی این روز را گرامی داشته اند. در این بیانیه آمده آنچه امروز جوامع فقیر و غنی را به یک اندازه تهدید می کند کناره گیری آموزگاران از تدریس است. در این بیانیه از آموزگاران تقدیر شده و گفته شده که آنها به رغم مشکلات و شکنجه های جسمی و سیاسی به سر کارهای خود می روند و از این رو سزاوار تقدیر هستند. از سال ۱۹۹۴ این روز هر ساله از سوی یونسکو جشن گرفته می شود و توصیه شده است برگزاری جشن و مراسم بزرگداشت در سطح ملی به عهده کشورها باشد. این مصوبه در اجلاس ۴۴ و با پیشنهاد دبیرکل یونسکو بر این نکته تاکید می کند که برای بالا بردن کیفیت آموزش و پرورش باید کیفیت کار و زندگی معلمان ارتقا یابد و معلم از جایگاه اجتماعی مناسبی برخوردار شود.

در ایران امسال در شرایطی به سوی این روز می رویم که نزدیک دو هفته از آغاز گشایش مدارس و دانشگاهها می گذرد. معلمان شرایط دشواری را پشت سر می گذارند. بطوری که کسری بودجه آموزش و پرورش، اجرائی نشدن لایحه خدمات کشوری برای شاغلان فرهنگی، افزایش حقوق با درصدی کمتر از نرخ تورم و رشد فزاینده گرانی، اخراج معلمان قراردادی، باز خرید معلمان، عدم پرداخت به موقع حقوق معلمان و تحمیل فضای امنیتی و ایندولوزیک بر آموزش و پرورش، امید و اعتماد فرهنگیان را خدشه دار کرده و امروز فرهنگیان از ناراضی ترین بخش طبقه و مزد و حقوق بگیران جامعه قلمداد می شوند.

اعدام معلمانی چون فرزاد کمانگر در کارنامه سیاه رژیم وارد شده است. معلمانی همچون؛ رسول بدایقی، هاشم خواستار، عبدالله مومنی، جعفر ابراهیمی و محمد داوری در زندان هستند؛ و خواست آزادی بی قید و شرط یکایک آنان در کنار آزادی تمامی زندانیان عقیدتی و سیاسی، همچنان از مطالبات فوری است. صدور احکام انفصال از خدمت و احکام سنگین تعلیقی و تعزیری و اجرای احکام تبعید برای تعدادی از معلمان، تنگناهای دشواری را برای آنان رقم زده است. حل مشکلات معیشتی معلمان، رفع کسر بودجه بخش آموزش و پرورش و سرمایه گذاری زیربنایی بر آموزش، استخدام نیروهای خرید خدمتی، چاره اندیشی در برابر رشد روزافزون مردودی ها و محرومیت های آموزشی، پایان دادن به مغزشویی کودکان و نوجوانان، پذیرش جایگاه تربیتی معلمان و طرد مداخله روزافزون روحانیون در ساختارهای آموزش و پرورش، برچین نهادهای سرکوبگر حراستی و پذیرش عملی حق مشارکت موثر همه معلمان و فرهنگیان کشور در مجموعه نظام آموزشی از ایده تا اجرا، پایان دادن به گزینش های رسوا و مبتنی بر تبعیض ساختاری بخشی از مطالبات مهم معلمان و فرهنگیان کشور در وضعیت کنونی است، اما مسوولان رژیم درست در همین شرایط پنج میلیارد تومان برای راه اندازی 10 هزار مدرسه قرآنی اختصاص می دهند تا از 15 مهرماه جاری این مدارس را با مدیران مدارس، روحانیون و بسیج محله اداره کنند.

در روز جهانی معلم آن چه بیش از هر زمان شایسته تاکید و یادآوری است این واقعیت سرسخت و انکارناپذیر است که معلمان تنها با تشدید و تقویت مبارزه برای مطالبات معیشتی، مقاومت وسیع و سازمان یافته در برابر شیخون ضد فرهنگی جدید رژیم به نظام آموزشی و همسویی و اتحاد گسترده با سایر جنبش های معترض به وضع فاجعه بار کنونی کشور است که می توانند در برابر سیاست های مخرب و ضد آموزشی رژیم فقر و خرافه و سرکوب مقاومت نمایند و آینده کشور و آینده سازان آن را نجات دهند.

بیانیه کانون صنفی معلمان به مناسبت روز جهانی معلم

در آستانه روز جهانی معلم (13 مهر/ 5 اکتبر) و در هفته دوم از آغاز سال تحصیلی، کانون صنفی معلمان بیانیه ای را صادر کرد.

متن این بیانیه که در اختیار خبرگزاری هرانا قرار گرفته است به شرح زیر است:

به نام خداوند جان و خرد
بیانیه کانون صنفی معلمان به مناسبت روز جهانی معلم (13 مهر/ 5 اکتبر 2010)

بهبودی با معلمان آغاز می گردد*

در آستانه روز جهانی معلم (13 مهر/ 5 اکتبر) و در هفته دوم از آغاز سال تحصیلی، کانون صنفی معلمان به عنوان یک نهاد صنفی، بویطیفه ی خود می داند دیدگاه ها و انتقادات خود نسبت به روند کلی آموزش و پرورش را با همکاران، مسئولان آموزش و پرورش و کشور در میان گذارد. از نگاه ما آموزش و پرورش و مسائل آن فراتر از محدوده ی یک وزارت خانه است و حل مشکلات روز افزون آن نیاز به عزمی ملی دارد. تنها در چنین شرایطی است که معلمان، جایگاه و منزلتی می یابند درخور مسوولیت سترگی که بر دوش گرفته اند. با آغاز هرسال تحصیلی، میلیون ها کودک و نوجوان به مرحله ی نوینی از زندگی خود پا می گذارند. به ویژه نوباوگانی که برای نخستین بار آکنده از هیجان، هراس و امید از محیط کوچک و مأنوس خانواده به فضای بزرگتر و ناشناخته مدرسه گام می گذارند. از شادباش های رسمی و رسانه ای که بگزیدیم به عنوان دست اندرکاران تعلیم و تربیت کشور، فعالان صنفی و البته والدینی که در تلاشند تا اندکی ژرف تر به شرایط آموزش و پرورش کشور بیندیشند، نمی توانیم نگرانی خود را از سرنوشت این کودکان ابراز ننماییم.

به عنوان معلم متأسفیم از اینکه در سامانه ای آموزشی فعالیت می کنیم که رشد و شکوفایی همه جانبه ی انسان را به فراموشی سپرده است و فرصت های آموزشی نه بر اساس برابری انسان ها که بر مبنای موقعیت و طبقه اقتصادی و اجتماعی در اختیارشان قرار می گیرد. آموزش و پرورش که نقش محوری معلم را نادیده می گیرد و با نگاهی بخشنامه ای و یک سویه معلمان را در پایین ترین سطح هرمی قرار می دهد که در راس و سطوح میانی آن مدیران عموماً سیاسی، پهلپی در حال رفت و آمدند.

نیز متأسفیم که در یک نظام آموزشی متمرکز و متکی به کتاب درسی واحد، کتاب های را تدریس می کنیم که سال به سال القانات ایندولوزیک و سیاسی - جناحی خاص، در آن ها رخنه بیشتری می یابد و ذهن کودکان ما را با تفکر علمی و انتقادی بیگانه می سازد. با حجم بالای مطالب و تکیه صرف بر حافظه، توان تجزیه و تحلیل، ارزشیابی و نوآوری را از آن ها می گیرد. کتاب هایی که نه تنها یکی از زیبایی های جامعه ایرانی یعنی تنوع فرهنگی، قومی، زبانی و ... در آن ها دیده نمی شود بلکه به نقش موثر زنان در جامعه کنونی ایران بی اعتنا می ماند و یا کم ترین اهمیت را به آن می دهد.

به عنوان فعالان صنفی و مدنی بر این باوریم آموزش و پرورش ما به دلیل ضعف و بی ثباتی مدیریت، کسری بودجه مزمن و بی توجهی به برنامه ای بلند مدت، رسالت خود در تربیت اجتماعی دانش آموزان را به فراموشی سپرده است، ارتباط سازنده اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود با جامعه را از دست داده و از همگنی با تحولات جهانی آموزش و پرورش بازمانده است. نظام آموزشی ما نقش موثر و از پیش اندیشیده ای در آموزش مهارت های زندگی، چگونگی مقابله با آسیب های اجتماعی، آموزش حقوق شهروندی و سیاسی به جوانان کشور ندارد. فارغ التحصیلان، نه تنها مهارت های اجتماعی لازم را ندارد بلکه آمادگی برای ورود به بازار کار را نیز کسب نمی نماید. با کارکردهای نوین آموزش و پرورش جهانی مانند آموزش محیط زیست، حقوق شهروندی و مردم سالاری و استفاده از فن آوری های نوین اطلاعات و ارتباطات در آموزش نیز بیگانه است. بی سبب نیست که علی رغم همه ی آسان گیری هایی که برای عبور دانش آموزان از مقاطع تحصیلی مختلف در نظر گرفته می شود، میزان افت تحصیلی همواره رو به افزایش بوده و مدرسه به محیط کسالت باری برای دانش آموزان تبدیل شده است که بیشتر آن ها در پی گریز از فضای بسته آن می باشند. ناچاریم جملاتی را که دست کم در یک دهه ی گذشته بارها تکرار کرده ایم بار دیگر بیان نماییم: نگاه مدیران ارشد کشور به آموزش و پرورش به عنوان یک دستگاه مصرفی، قرار دادن آن در رده های آخر از نظر تخصیص بودجه و بی توجهی در به کارگیری نیروهای متخصص در سطوح مختلف آن، پیامدهای منفی گسترده ای را در سطح جامعه ایجاد نموده و خواهد نمود. پیامد هایی مانند افت تحصیلی و ترک تحصیل گسترده، ضعف مهارت های اجتماعی که نتیجه آن آسیب های اجتماعی از قبیل گسترش خشونت، اعتیاد، طلاق در خانواده های جوان، بزهکاری به ویژه در میان نوجوانان و جوانان، رشد پدیده ای به نام کودکان کار، احساس ناامنی و افسردگی تنها بخشی از آن هاست. ناگفته پیداست هزینه های مادی و معنوی رویارویی با چنین آسیب هایی ده ها و شاید صدها برابر بودجه ای است که باید به آموزش و پرورش اختصاص داده شود. نگرانیم علیرغم پیشرفت فن آوری های نوین ارتباطی و ورود مستقیم و غیر مستقیم آن ها به عرصه آموزش که

با نافرمانی مدنی می توان تهاجم آنها را درهم شکست

محمد رضا شالگونگی

با نزدیک شدن زمان تعیین شده برای اجرای طرح "هدفمند سازی یارانه ها" دستگاه های سرکوب رژیم طرح های شان را برای ایجاد فضای رعب و وحشت در میان مردم آغاز کرده اند. از هشدار احمدی مقدم فرمانده نیروی انتظامی در نماز جمعه گذشته در باره "نافرمانی و اغتشاشات مدنی" گرفته تا سخنان احمدرضا رادان (جانشین فرماندهی نیروی انتظامی) در باره آمادگی پلیس برای مقابله با "فتنه اقتصادی" ؛ از اجرای "رزمایش اقتدار" در روز شنبه گذشته گرفته تا اعلام همبستگی کمیسیون امنیت مجلس با دولت در مقابله با اعتراضات احتمالی علیه طرح "هدفمند سازی یارانه ها" ، همه نشان دهنده طرح هایی است که آنها برای ترساندن مردم تدارک دیده اند. فراموش نباید کرد که طرح "هدفمند سازی یارانه ها" طرحی است برای بزرگ ترین جراحی اقتصادی دوره حیات جمهوری اسلامی. بنابراین از همان آغاز بحث های مربوط به این طرح معلوم بود که رهبران رژیم با تدارک گسترده امنیتی به اجرای آن خواهند پرداخت. برای پی بردن به نگرش امنیتی باند حاکم به این طرح ، کافی است به یاد داشته باشیم که دولت احمدی نژاد حاضر نبوده جزئیات اجرایی طرح را حتی با کمیسیون تلفیق مجلس در میان بگذارد. اما طرح آنها هرچه بوده و هرچه باشد ، تهدیدهایی که اکنون به راه انداخته اند ، نقداً دو نکته بسیار مهم را برای مردم روشن می کند: اول این که خط و نشان کشیدن برای مردم قبل از هر چیز نشانه ترس خود آنها از مردم است ؛ نشانه این است که احتمال می دهند با اعتراضات و شورش های گسترده مردم روبرو بشوند. دوم این که همین ترس از مردم نشان می دهد که برخلاف گرد و خاکی که در باره توزیع "یارانه های نقدی" به راه انداخته بودند ، قرار است مردم را تیغ بزنند. در واقع اگر قرار بود آنها در میان اکثریت مردم پول تقسیم کنند ، دلیلی نداشت از شورش های مردمی بترسند. البته روشن است که ترس آنها از شورش های زحمتکشان و پابرهنگان است ، نه مثلاً از اعتصاب بازاریان. کافی است به همین فرمایشات گهربار سردار رادان (روز شنبه ، دهم مهر) توجه کنید که فرموده است: "اعتصاب برخی بازاریان را به عنوان فتنه اقتصادی تلقی نمی کنیم!"

بی شک نادیده گرفتن ظرفیت جنایت و آدامکشی دستگاه های سرکوب جمهوری اسلامی کار عاقلانه و مسؤولانه ای نیست. کارنامه ۳۲ ساله رژیم نشان می دهد که آنها برای حفظ استبداد مطلقه شان از هیچ جنایتی روی گردان نیستند و برای "مصلحت نظام" هرکاری را مجاز می دانند. اما در این هم تردیدی نیست که دعوت مردم به تسلیم جز تیزتر کردن تیغ سرکوب ستمگران معنای دیگری ندارد. فراموش نباید کرد که علیرغم همه سرکوب ها و زورگرایی های دستگاه ولایت ، بخش بزرگ و فزاینده ای از مردم ایران هرگز به تسلیم در مقابل آن تن در نداده اند و اینها اکنون به اکثریت قاطع جمعیت این کشور تبدیل شده اند و همه راههای گریز را به روی حکومت کنندگان زورگو بسته اند. اکنون برای اولین بار در ۳۲ سال گذشته ، در حالی شرایطی مساعد برای اشتعال شورش اکثریت زحمتکشان کشور ایجاد شده است که هنوز جنبش ضد دیکتاتوری پُر نفسی وجود دارد و این دو می توانند به همزمانی و همگرایی برسند و شکل گیری شورشی واقعاً توده ای ، سراسری و عمومی علیه ولایت فقیه را امکان پذیر سازند. اما مانع بزرگی که هنوز بر سر راه شکل گیری این شورش عمومی وجود دارد و آن را کند و دشوار می سازد ، ضعف ارتباطی و سازمانی جنبش های اجتماعی است. برای از میان برداشتن این مانع ناگزیریم چند نکته ظاهراً ساده و پیش پا افتاده را که متأسفانه غالباً نادیده گرفته می شوند ، به یاد داشته باشیم :

یک - در کشورهای استبداد زده ، معمولاً امکانات ارتباطی و سازمانی توده ای در حین حرکت ها و خیزش های توده ای شکل می گیرند و نه پیش از آنها. زیرا غالباً در جریان این حرکت هاست که گردهمایی های وسیع مردم امکان پذیر می گردد و کنترل دستگاه های سرکوب می شکنند و ضعیف تر می شود. بنابراین اگر نتوانیم درست در جریان حرکت ها و اعتراضات توده ای به شبکه های ارتباطی و سازمانی دست یابیم ، همچنان در دور باطل "مرغ یا تخم مرغ؟" گرفتار خواهیم ماند.

دو - برخلاف تصور شایع ، شبکه های ارتباطی و سازمانی توده ای عموماً از پائین شکل می گیرند و نه از بالا. به عبارت دیگر ، شبکه های ارتباطی و سازمانی هنگامی توده ای می شوند که توده مردم به

تأثیر گذاری و انتقال ارزش ها به مردم سراسر جهان به ویژه کودکان و نوجوانان را در پی دارد، دستگاه تعلیم و تربیت کشور ما همچنان ساختار سنتی خود را حفظ نموده است. از تعاملی پویا و سازنده با جامعه ی ایرانی و جهانی بازمانده، روز به روز در تربیت نسل هایی که بناست حافظ فرهنگ و هویت ملی این کشور باشند، نقش حاشیه ای تری ایفا می نماید. نتیجه دیگر این شرایط می تواند کاهش شدید شوق یادگیری و علم آموزی و تمایل به گریز هرچه بیشتر از محیط های آموزشی و تلاش برای کسب مدرک به هر وسیله ی ممکن باشد. ما ایمان داریم راه برون رفت کشور از بسیاری مشکلات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی که هم اکنون درگیر آن است پرداختن به آموزش و پرورش در یک چارچوب ملی و ایجاد تحولات ساختاری و محتوایی بنیادی در آن است. بدیهی است انجام کارهای عامه پسند مانند تغییر نام مقاطع تحصیلی، افطاری دادن و تکریم های کلامی تکراری از معلمان، مشکلات آموزش و پرورش را که دانش آموزان، معلمان و به عبارتی بخش های گسترده ای از جامعه از آن ناراضی اند را حل نخواهد نمود. به طریق اولی سرکوب نهادهای صنفی منتقد و بازداشت معلمان معترض چاره ی دردهای آموزش و پرورش نیست، سهل است حضور معلمان دلسوزی همچون **رسول بدایی** ، **هاشم خواستار**، **محمد داوری**، **عبدالله مومنی** و... در زندان در روزی که به نام معلمان جهان نام گذاری شده است برجان و روان فرهنگیان اندوهی گران، همراه با حساسی از نارضایتی و ناامنی شغلی برجای می گذارد.

سپس این بیانیه خطاب به وزیر آموزش و پرورش ادامه میدهد:

"من امروز آمده ام تا در این وزارت خانه دست معلم را بگیرم و او را به قله برسانم".

در مدت ده ماهه ی وزارت شما، بارها شاهد و شنونده جملاتی از این دست بوده ایم؛ اما در راستای عملی نمودن آن ها کار موثر و برجسته ای ندیده ایم. در میان اقدامات شما در این مدت شاید بتوان تنها از بیمه طلایی نامی به میان آورد که تا حدودی رضایت خاطر نسبی فرهنگیان را در پی داشته است. اما رسیدن به اهداف بلندی که بسیار عنوان نموده و می نمایید راهکارهایی بنیادین و ساختاری می خواهد که در آموزش و پرورش نهادینه گردد و با تغییر وزیر یا دولت به دست فراموشی سپرده نشود. در زیر چند نمونه از پیشنهادهای که در قوانین و آیین نامه های فعلی موجود است اما توجهی به آن ها نمی شود را مطرح می نماییم:

1. طرح مدیریت انتخابی مدرسه و مناطق آموزش و پرورش: همان طور که می دانید براساس این طرح مدیر مدرسه با رای معلمان انتخاب می شود. بنا بر این بود که طرح، گسترش یافته تا انتخابی شدن مسئولان مناطق نیز پیش برود. با روی آورد آمدن دولت نهم این برنامه کنار گذاشته شد و وزیران مختلف این دولت هیچ گونه تمایلی به اجرای آن نداشتند چه رسد به گسترش آن. اگرچه این طرح به تنهایی تغییری اساسی در آموزش و پرورش ایجاد نمی نماید لیکن تا حدودی بر جایگاه آموزگاران و ارزش و انگیزه آن ها می افزاید. اکنون که وزیر محترم دغدغه ی جایگاه معلمان را دارد می تواند این طرح را احیا نموده و به طور جدی به اجرای آن اهتمام نماید.

2. تقویت جامعه مدنی و تشکل ها : سند ملی آموزش و پرورش که شما نیز بارها از آن سخن گفته اید، نقش برجسته و قابل تاملی برای جامعه مدنی فرهنگیان در نظر گرفته است. از سیاست گذاری و برنامه ریزی در آموزش و پرورش گرفته تا نظارت بر امور و ارزشیابی عملکرد مسئولان: "مشارکت معلمان در تولید طرح ها و برنامه های تربیتی و اصلاحی، تولید محتوا، تصمیم گیری ها در سطح مدرسه، مناطق و کشور از طریق تشکل ها و انجمن های علمی و حرفه ای" در این که وجود جامعه ی مدنی نیرومند، بنیادی افزایش جایگاه فرهنگیان است، شکی وجود ندارد. بنابراین، چنان چه به راستی دغدغه ی بالا بردن جایگاه معلمان وجود دارد یکی از بهترین کارها، تقویت این گونه نهادها و انجمن ها می باشد.

3. تقویت شورای معلمان: در حال حاضر شورای معلمان مدارس به شکل کاملاً نمایشی و بی اثر در هر سال تحصیلی حدود سه یا چهار جلسه برگزار می کند که به دلیل بی انگیزگی شرکت کنندگان، فاقد هرگونه کارایی است. به نظر می رسد مشکل اساسی این شورا، نداشتن جایگاه در ساختار مدیریتی مدرسه باشد. به عبارت دیگر برای نظرات و تصمیمات احتمالی معلمان در این شورا، هیچ گونه ضمانت اجرایی وجود ندارد. پیشنهاد می شود در چارچوب قوانین موجود، مصوبات این شورا جنبه اجرایی یافته و افزون بر این، با گسترش و تقویت شوراهای معلمان در سطح مناطق، استان ها و کشور، این نهاد مهم آموزش و پرورش از محاق بیرون آید و جایگاه واقعی خود را بیابد. نباید فراموش کرد که شورای معلمان می تواند و باید در برنامه ریزی های آموزشی و تربیتی مدرسه، تصمیم گیرنده ای مهم باشد.

4. مقابله با تضعیف نقش پرورشی معلمان : بی تردید هر معلمی دارای دو نقش آموزشی و پرورشی است و مستقیم و غیر مستقیم بر شکل گیری اندیشه و شخصیت دانش آموز تأثیر می گذارد. مدت هاست با فشاری بر پدیده ای به نام مربی تربیتی و به تازگی، حضور روحانیون در مدرسه، به نظر می رسد معلمان را فقط برای ارائه ی آموزش های تخصصی می خواهند. وزیر محترم می تواند با موضع گیری در مقابل این روند و با دستورهای روشن، این تصور درست و ارزشمند خود را جامه ی عمل ببوشاند که: "تحول واقعی در آموزش و پرورش با محوریت معلم شکل می گیرد، همه چیز فرع است." اکنون صنفی معلمان 11/1389/7

*شماره 11 (سازمان آموزش جهانی) برای روز جهانی معلم 2010

تجربه مستقیم خود، نیاز به چنین شبکه‌هایی را دریابند و برای ایجاد آنها همت بگمارند.

سه - شبکه‌های ارتباطی و سازمانی پراکنده، در یک کشور استبداد زده، در آغاز معمولاً از طریق رویارویی با دشمن متمرکز است که می‌توانند با هم مرتبط شوند و به پیوندهای گسترده و سراسری دست یابند. به عبارت دیگر، جنبش مطالباتی زحمتکشان از طریق گروه خوردن با جنبش ضداستبدادی است که می‌تواند به افق‌های گسترده‌تر دست یابد و ضرورت شبکه‌های ارتباطی و سازمانی سراسری را کشف کند و باز در همین روند گروه خوردن با جنبش ضد استبدادی است که "راه‌فوره‌های تفکیک" را کشف میکند و به ضرورت پیکارهای طبقاتی می‌برد.

چهار - در رویارویی‌های پیش‌رو، مردم در صورتی می‌توانند تهاجم رژیم علیه شرایط معیشت‌شان را در هم بشکنند، که در نقطه قوت رژیم با او روبرو نشوند، بلکه به نقطه ضعف او حمله کنند. فراموش نباید کرد که رژیم مسلح است و از امکانات ارتباطی و سازمانی برتر، از اراده فشرده و طرح‌های حساب شده سرکوب برخوردار است و در مقابل، مردم پراکنده‌اند و بی‌ارتباط و بی‌سامان. اما همچنین فراموش نباید کرد که نیروهای رژیم در مقابله عمومی با مردم بسیار محدود‌اند و مردم عملاً بی‌شمار. بعلاوه مردم برتری دیگری دارند و آن حقانیت آنهاست: آنها برای حق حیات‌شان می‌جنگند و علیه یک نظام بی‌حقی عمومی برخاسته‌اند. پس مسأله این است که مردم بتوانند حقانیت‌شان را با برتری عددی‌شان گره بزنند. زیرا از این طریق است که آنها می‌توانند به آگاهی و اراده توده‌ای مستقل دست یابند و در صفوف نیروهای رژیم تردید و تزلزل ایجاد کنند. حرکت‌های توده‌ای مردم باید به نحوی پیش برود که بهانه‌های رژیم برای سرکوب و به خون کشیدن آنها حد المقذور و به طور فزاینده، غیر قابل دفاع گردد. در شرایط کنونی بهترین راه برای این آرایش نیرو، نافرمانی مدنی است.

پنج - نافرمانی مدنی، به ساده‌ترین و فشرده‌ترین بیان، یعنی زیر پا گذاشتن مسالمت‌آمیز بایدها و نیاید‌های رژیم. به شرطی می‌تواند کار ساز باشد که به طور جمعی و تا حد امکان در ابعاد توده‌ای‌تر صورت بگیرد. و در صورتی می‌تواند دامنه توده‌ای پیدا کند که خواست‌هایی با قابلیت توده‌ای شدن داشته باشد. در حال حاضر، تعرض رژیم به سفره خالی زحمتکشان (چه از طریق اجرای طرح "هدفمندسازی یارانه‌ها"، چه از طریق بیکار سازی‌ها و افزایش جهشی قیمت‌های کالاها و خدمات اساسی) ناگزیر حتی غیر سیاسی‌ترین بخش‌های مردم را با چنین خواست‌هایی به میدان خواهد کشاند. گام نخست در شکل‌گیری این نافرمانی مدنی می‌تواند خورداری مردم از پرداخت قبض‌های برق و گاز و آب با نرخ‌های جدید باشد. مثلاً اگر نیمی از ۲۵ میلیون مشترک برق از پرداخت قبض‌های جدید خورداری کند، رژیم با معضل بزرگی روبرو خواهد شد. زیرا فراموش نباید کرد که همه این توده میلیونی را نه می‌توان به زندان برد و نه می‌توان از برق محروم کرد. و فراموش نباید کرد که اگر چنین حرکت توده‌ای بزرگی صورت بگیرد، رژیم تودهنی‌خرد کننده‌ای خواهد خورد و مردم نیروی شگرف حرکت جمعی‌شان را کشف خواهند کرد. در نتیجه، توازن کنونی قوا تغییر خواهد کرد و راه برای حرکت‌های دیگر و مهم‌تر گشوده خواهد شد. اما آیا چنین حرکت توده‌ای بزرگ، آن‌هم در شرایط کنونی امکان‌پذیر است؟ مسلم است که همه مردم با یک سوت یک‌باره به حرکت در نخواهند آمد، ولی اگر در فضای قابل اشتعال کنونی، حرکت، حتی در یک یا چند محله مثلاً تهران شروع شود، گسترش بعدی و حتی عمومیت یافتن آن آسان‌تر خواهد شد. و مسلم است که محلات زحمتکش‌ترین مساعنترین شرایط را برای شروع حرکت دارند. زیرا اولاً زحمتکشان قربانیان اصلی این تهاجم اقتصادی رژیم هستند و ثانیاً در محلات زحمتکش‌ترین مردم عموماً ارتباطات محلی گسترده‌تر و فشرده‌تری دارند.

تردیدی نیست که دستگاه‌های سرکوب نظام ولایت فقیه ساکت نخواهند نشست و همان‌طور که می‌گویند، بگیر و ببندهای وسیعی راه خواهند انداخت. اما اگر مردم بتوانند از حرکت‌های کور و بی‌نقشه و "یک‌بار مصرف" اجتناب بکنند و در دام تحریکات عناصر حکومتی نیفتند، با نافرمانی مدنی حساب شده و توده‌ای می‌توان تهاجم رژیم را در هم شکست.

۱۳ مهرماه ۱۳۸۹

نگاهی به بحث‌های مربوط به طرح "هدفمند کردن یارانه‌ها"

محمدرضا شالگونی

طرح "هدفمند کردن یارانه‌ها" احتمالاً بزرگ‌ترین جراحی تاریخ اخیر اقتصاد ایران خواهد بود و پیامدهای اجتماعی و سیاسی بسیار گسترده‌ای خواهد داشت. بنابراین توجه به نکات محوری این طرح و بحث‌هایی که پیرامون آنها درگرفته برای دست یافتن به تصویری روشن از پیامدهای احتمالی اجرای این طرح، اهمیت دارد. در زیر نکات اصلی این بحث‌ها را به صورتی خلاصه شده بر می‌شمارم.

یادآوری مقدماتی

۱- هدفمند کردن یارانه‌ها "عنوان غلط اندازه و گمراه کننده‌ای است برای حذف یارانه‌های ۱۶ قلم کالا و خدمات اساسی که قرار است مرحله اول آن در مورد حامل‌های انرژی اجرا شود. باید توجه داشت که همه جناح‌های رژیم در مورد ضرورت حذف یارانه‌ها توافق دارند و در این باره عملاً اختلافی میان آنها وجود ندارد، اما آنها در باره چگونگی اجرای آن اختلافاتی زیادی دارند. و همین اختلاف بر سر چگونگی اجرای طرح است که تاکنون اجرای آن را ناممکن می‌کرده است. در حقیقت، تدارک و تلاش جمهوری اسلامی برای حذف یارانه‌ها برنامه تازه‌ای نیست و توافق اصولی جناح‌های مختلف رژیم در باره آن، بسیار پیش‌تر از دولت احمدی نژاد، در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی صورت گرفته است. برنامه‌های پنج‌ساله سوم و چهارم توسعه اجرای حذف یارانه‌ها را در دستور گذاشته بودند. این طرح بار اول در زمان ریاست جمهوری رفسنجانی به صورت مقدماتی در راستای "برنامه تعدیل اقتصادی" به اجرا گذاشته شد، ولی با برانگیخته شدن شوک‌های توده‌ای بزرگ در چند شهر متوقف گردید. بار دیگر در برنامه پنج‌ساله چهارم (که دوره ۱۳۸۸ - ۱۳۸۳ را در بر می‌گرفت و در زمان ریاست جمهوری خاتمی تنظیم شد) این طرح به صورت روشن تصویب گردید و قرار شد با آغاز آن برنامه، اجرا شود. اما این بار نیز مخالفت مجلس هفتم اجرای آن را متوقف ساخت. اتفاق نظر هیأت حاکمه جمهوری اسلامی در باره ضرورت حذف یارانه‌ها و اختلاف شدید آنها در باره چگونگی اجرای آن نشان می‌دهد که تعهد به نولیبیرالیسم اقتصادی به اندازه تعهد به "اسلامیت" نظام سیاسی به یک اصل دلبی‌بی در میان جریان‌های مختلف حکومتی تبدیل شده است؛ اما در چگونگی اجرای آن هر یک از جناح‌های حکومتی به منافع خاص خود می‌اندیشند و البته همه آنها می‌کوشند زیر پوشش همان اصل ماکزیولیستی "مصلحت نظام" منافع خود را پیش ببرند. در این میان نهاد‌های بین‌المللی سرمایه‌داری نیز از اجرای این طرح پشتیبانی می‌کنند و عملی شدن هرچه سریع‌تر آن را می‌خواهند. مثلاً سازمان تجارت جهانی حذف یارانه‌ها را یکی از شرایط اصلی پذیرش ایران به این سازمان قرار داده و صندوق بین‌المللی پول از همین طرح مشخص دولت احمدی نژاد با به و چه چه پشتیبانی می‌کند. به عبارت دیگر، احمدی نژاد در محافل اقتصادی "جامعه جهانی" فرد مطرودی به حساب نمی‌آید.

طرح مشخص دولت احمدی نژاد

۲- هدفمند کردن یارانه‌ها "جزیی از طرح اصلاحات اقتصادی بزرگ‌تر دولت احمدی نژاد است که "طرح تحولات اقتصادی" نامیده می‌شود. این طرح عمومی اصلاحات اقتصادی شامل هفت محور است که عبارتند از: اصلاحات در "نظام یارانه‌ها"، "نظام بهره‌وری"، "نظام مالیات"، "نظام گمرک"، "نظام بانکی"، "نظام ارزش‌گذاری پول ملی" و "نظام توزیع کالاها و خدمات و صدور مجوزها". از میان این هفت محور تنها محور اول است که به تصویب مجلس رسیده و به صورت قانون درآمده و برای اجرا به دولت ابلاغ شده است.

۳- یارانه‌های مورد بحث به دو فقره اصلی تقسیم می‌شوند: یارانه‌هایی که به محصولات (یا حامل‌های) انرژی پرداخت می‌شود و یارانه‌هایی که به کالاها و خدمات دیگر پرداخت می‌شود. قانون "هدفمند کردن یارانه‌ها" اجازه حذف هردو فقره را صادر کرده، ولی طرح دولت احمدی نژاد این بود (و هست) که در مرحله اول، یارانه‌های انرژی را حذف بکند و حذف یارانه‌های غیر انرژی را در طول یک دوره پنج‌ساله به اجرا درآورد. حامل‌های انرژی مورد نظر این طرح عبارتند از: بنزین، گازوئیل، مازوت، نفت سفید، گاز مایع، گاز طبیعی، برق، و کالاها و خدمات دیگر مورد نظر عبارتند از: آب و جمع‌آوری فاضلاب، گندم، برنج، روغن نباتی، شکر، شیر، خدمات پستی، ریلی و هواپیمایی.

۴- دولت احمدی نژاد مدعی است که حجم یارانه‌هایی که اکنون به حامل‌های انرژی پرداخت می‌شود، حدود ۱۰۰ هزار میلیارد تومان (یعنی تقریباً معادل ۱۰۰ میلیارد دلار) است. باید توجه کرد که این مبلغی نیست

که واقعاً از بودجه سالانه دولتی پرداخت شود ، بلکه بخش اعظم آن ارزش فرصت از دست رفته سالانه کشور در زمینه انرژی (یعنی فاصله قیمت بین المللی و قیمت داخلی انرژی مصرفی سالانه ایران) را بیان می کند. بنابراین ، رقم مورد نظر بسته به نوسان قیمت بین المللی حامل های انرژی تغییر می کند. لازم به یادآوری است که حجم محصولات نفتی کشور (عمدتاً بنزین ، گازوئیل و نفت سفید) که روزانه در داخل مصرف می شود ، حدود ۵/۱ میلیون بشکه برآورد می شود ؛ و حجم گاز مصرفی روزانه داخلی حدود ۱۴ میلیارد فوت مکعب (که معادل نفتی آن حدود ۵/۲ میلیون بشکه در روز می شود). به عبارت دیگر ، کل انرژی مصرفی داخلی ایران تقریباً معادل ۴ میلیون بشکه نفت در روز است. در نتیجه ، مبلغی که دولت از بابت مصرف روزانه ۴ میلیون بشکه نفت در طول سال از دست می دهد ، بسته به نوسان قیمت انرژی در بازارهای جهانی تغییر می کند. بعضی از کارشناسان اقتصادی ارزیابی دولت احمدی نژاد (یعنی ۱۰۰ میلیارد دلار) را اغراق آمیز می دانند و رقم واقعی را حدود ۵۰ یا حداکثر ۷۰ میلیارد دلار ارزیابی می کنند.

۵- هم چنین باید توجه داشت که حجم اصلی یارانه ها مربوط به حامل های انرژی است که رقم آنها در نتیجه بالا رفتن قیمت بین المللی نفت و گاز در دو دهه اخیر به صورت جهشی افزایش یافته است. مثلاً بنا به ارزیابی جواد صالحی اصفهانی ، در سال ۱۳۷۱ رقم یارانه های انرژی حدود ۵ میلیارد دلار بوده و یارانه های مربوط به مواد غذایی و دارویی حدود ۲/۳ میلیارد دلار . در حالی که فقره اول در ۱۸ سال گذشته (عمدتاً در نتیجه افزایش قیمت جهانی انرژی) ده برابر شده و به حدود ۵۰ میلیارد دلار رسیده ، فقره دوم تقریباً در همان حد باقی مانده است. بنابراین اهمیت و تقدیمی که در اجرای حذف یارانه ها به حامل های انرژی داده می شود از همین جاست. دولت احمدی نژاد مدعی است که "یارانه های موجود که ۱۰۰ هزار میلیارد تومان است، پنج برابر بودجه عمرانی کشور است که اگر در مسیر اجرایی خود قرار گیرد وضع مردم بهتر می شود و عمران و آبادانی در کل کشور سرعت می گیرد". (سخنان میر تاج الدینی در دفاع از همه پرسی برای حل اختلاف مجلس و دولت ، تاریخ انتشار ۲۹ اسفند ۱۳۸۸)

۶- یکی از ویژگی های طرح دولت احمدی نژاد تأکید بر اجرای ضربتی حذف یارانه هاست. آنها شوک تریاپی را شرط لازم برای اجرای این طرح می دانند و معتقدند که کار اصلی باید در همان گام اول صورت بگیرد و گر نه عوارض غیرقابل کنترلی ببار خواهد آورد. اصرار آنها برای کسب ۴۰ هزار میلیارد تومن از طریق حذف یارانه ها در همان سال اول از همین جاست. نگاهی به استدلال های "دبیرخانه کار گروه تحولات اقتصادی" (که در ۲۶ اسفند ۱۳۸۸ انتشار یافته) نشان می دهد که توسل آنها به شوک تریاپی برای این است که اولاً دوره بحران سیاسی و اجتماعی ناشی از این جراحی بزرگ را هرچه کوتاه تر سازند تا هم مقابله با آن قابل پیش بینی و برنامه ریزی باشد و هم از خراب شدن تمام دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد (و نیز موقعیت باند آنها در منازعات درونی حکومت) جلوگیری شود. ثانیاً با کاهش ضربتی واردات بنزین و گازوئیل ، هم آثار مخرب تحریم های احتمالی آنها را (که امریکا تدارک می بیند) و هم هزینه های سنگینی را که از طریق واردات اینها بر بودجه دولت تحمیل می شود را کاهش بدهند. ثالثاً مبلغ درآمد ناشی از بالا بردن قیمت حامل های انرژی در حدی باشد که دست دولت را برای دادن یارانه های نقدی به گروه های مورد نظرشان نبندد ، تا بتوانند با ایجاد آشفتگی و پراکنندگی در میان مردم ، ظرفیت انفجاری اعتراضات و شورش های توده ای احتمالی را کاهش بدهند .

۷- علاوه بر شوک تریاپی ، دولت احمدی نژاد بر ضرورت غافلگیری در اجرای طرح نیز تأکید دارد. تا جایی که آنها حاضر نمی شوند جزئیات اجرایی طرح و جدول قیمت های پس از حذف یارانه ها را حتی به اطلاع کمیسیون تلفیق مجلس برسانند. و دلیل شان هم این است که درز جزئیات طرح می تواند قبل از اجرایی شدن آن باعث افزایش غیر قابل پیش بینی قیمت ها و آثار منفی دیگر در جامعه بشود. (مثلاً مراجعه کنید به جوابیه میر تاج الدینی به نوشته انتقادی توکلی ، مصباحی مقدم و نادران ، تاریخ انتشار ۸ فروردین ۱۳۸۹). اهمیت غافلگیری برای آنها تا حدی است که خود احمدی نژاد (در " مراسم تجلیل از اصحاب رسانه حوزه دولت" در ۲۷ اسفند ۱۳۸۸) می گوید: "بررسی های انجام شده از بیش از ۲۶ کشور که اصلاح اقتصادی انجام داده اند حاکی از آن است که فاصله اعلام و اجرای برنامه های اقتصادی حدود چند ساعت بوده است بنابراین این موضوع اصل مهمی در اقتصاد است و در غیر این صورت قیمت ها به شدت افزایش پیدا خواهد کرد. معنای این حرف بی اعتمادی هم نیست بلکه یک کار عالمانه اقتصادی و جلوگیری از سوء استفاده کسانی است که به دنبال فرصت هستند". به عبارت دیگر ، در شیوه اجرای مافیایی نیز شوک

تریاپی های نئولیبرالی با شیوه عمل رایج باند احمدی نژاد ، یعنی "حرکت با چراغ خاموش" هم خوانی انکارناپذیری دارد .

۸- طرح محدود کردن و (در صورت لزوم) حتی ممنوع کردن خیررسانی و بحث در باره اختلالات اجتماعی و اقتصادی بزرگی که با اجرای طرح هدفمندسازی به وجود خواهد آمد ، بازوی تکمیلی اصل غافلگیری در شیوه اجرای این طرح است. به همین منظور تشکیلاتی به نام "کمیته اطلاع رسانی ملی هدفمند کردن یارانه ها" ایجاد شده که ریاست آن با وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی است و "رییس سازمان صدا و سیما یا قائم مقام وی، وزیر یا بالاترین مسئول دستگاه ذیربط یا قائم مقام وی در هدفمند کردن یارانه ها ، حسب مورد، سخنگوی طرح تحول اقتصادی (دبیر)، مدیر عامل خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران (ایرنا)، دبیر شورای اطلاع رسانی دولت، مدیر عامل سازمان هدفمند کردن یارانه ها، رئیس مرکز آمار ایران، قائم مقام وزیر کشور در هدفمند کردن یارانه ها، نماینده شورای سیاستگزاری ائمه جمعه، ۳ نفر صاحب نظر به انتخاب رییس کمیته هستند". این کمیته در همه استان ها نیز شعبه هایی خواهد داشت ، با ترکیب "استاندار (رئیس)، معاون سیاسی استاندار ، رییس سازمان امور اقتصادی و دارایی استان، مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان (دبیر)، روسای مراکز صدا و سیما و خبرگزاری استان، رئیس سازمان ذیربط حسب مورد ، سه نفر صاحب نظر به انتخاب استاندار هستند". وظیفه این کمیته ، آن گونه که سید محمد حسینی ، وزیر ارشاد (در ۶ اسفند ۱۳۸۸) بیان کرده ، عبارت است از کار روی "بهبود تصمیم سازی و نحوه اجرا، انسجام، هماهنگی، تنقیق، سرعت عمل و افزایش اثربخشی اطلاع رسانی و پیشگیری از تعارض منابع و مجاری اطلاعاتی، گزینش و اجرای بهینه روش های اطلاع رسانی با تأکید بر ویژگی ها و نقش های مخاطبان". قرار است این کمیته با "جلب همکاری و هم صدایی گروه های مرجع و اثرگذار همچون ائمه جمعه، تشکل ها و فعالان اقتصادی و خبرنگان، برگزاری نشست هم اندیشی با مدیران، سردبیران و خبرنگاران رسانه های جمعی" کار خود را پیش ببرد ، یعنی هر ساز خارج از نت را خاموش کند. آنها از همین حالا جایی برای تردید نمی گذارند که "انتشار اخبار و اطلاعات مربوط به کارگروه اصلی طرح تحولات اقتصادی در ارتباط با هدفمند کردن یارانه ها مادامی که به تصویب کمیته اطلاع رسانی نرسیده است، مجاز نیست". در یک کلام ، امنیتی کردن هر نوع بحث در باره مسائل مربوط به هدفمند سازی یارانه ها یکی از بازوهای طرح اجرایی دولت است و با اجرای این طرح ممکن است صحبت در باره تورم نیز از مصادیق "محرابه با خدا" تلقی بشود.

۹- مهم ترین ویژگی طرح دولت احمدی نژاد این است که می خواهد یک جراحی اقتصادی بزرگ و بسیار دردناک را زیر پوشش ظاهراً جذاب تقسیم پول (با یارانه های نقدی) در میان لایه های کم درآمد جمعیت پیش ببرد. با این پوشش آنها می گویند واقعیت و محتوای اصلی طرح را که همان حذف یارانه هاست ، به صورت طرح توزیع پول در میان مردم جا بزنند. تصادفی نیست که ابهام و مخفی کاری حاکم بر کل طرح هدفمند سازی در مورد معیار های حاکم بر یارانه های نقدی چند برابر می شود و به مجموعه ای از ضد و نقیض گویی های کلافه کننده تبدیل می شود. آنها می گویند توزیع یارانه های نقدی "به قدری روان تنظیم شده که قدرت خرید ۶ دهک اضافه می شود و یک دهک ثابت می ماند و سه دهک صرفاً از پس انداز سالیانه اش کم می شود". (سخنان احمدی نژاد در "مراسم تجلیل از اصحاب رسانه حوزه دولت" ۲۷ اسفند ۱۳۸۸). اما بسیاری از کار شناسان اقتصادی کشور این ادعا را بی پایه می دانند.

۱۰- طبق طرح دولت که اکنون به تصویب مجلس هم رسیده ، قرار است نیمی از درآمد ناشی از حذف یارانه های کنونی ، به صورت یارانه نقدی میان هفت دهک درآمدی پائین تقسیم شود. اما چگونگی اجرای این کار یکی از مواردی است که اصلاً معلوم نیست و عمداً در هاله ای از ابهام پوشانده می شود. پیش تر آنها اعلام کردند که کل خانوارهای کشور را (که به سوالات مرکز آمار جواب داده اند و حدود ۱۷ میلیون خانوار و جمعاً حدود ۶۱ میلیون نفر هستند) به سه گروه یا "خوشه" تقسیم کرده اند. خوشه اول شامل دهک های ۱ تا ۴ ؛ خوشه دوم شامل دهک های ۵ تا ۷ و خوشه سوم شامل دهک های ۸ تا ۱۰ می شد که در خوشه اول حدود ۳۰ میلیون نفر ، خوشه دوم ۶/۱۷ میلیون و خوشه سوم حدود ۱۴ میلیون نفر جا می گرفتند. حدود ۱۰ میلیون نفر هم به پرسشنامه های مرکز آمار جواب نداده بودند که اینها آن بخش از جمعیت را کسانی تلقی می کردند که متمول هستند و نمی خواهند یارانه ای دریافت کنند. در هر حال ، قرار بود یارانه های نقدی فقط به خوشه های اول و دوم پرداخت شود (به نقل از سخنان محمد مدد ، رئیس مرکز آمار ایران ، در شبکه دوم سیما در ۲۸ آذر ۱۳۸۸). اما وقتی خوشه بندی را اعلام کردند ، معلوم شد که بسیاری از خانواده های دو نفره با

درآمد ۲۶۰ هزار تومان، سه نفره با درآمد بالای ۳۹۹ هزار تومان، چهار نفره با درآمد بالای ۵۲۱ هزار تومان و پنج نفره با درآمد بالای ۶۵۱ هزار تومان و... مشمول دریافت یارانه نقدی نمی شوند. و حال آن که داده های خود همین مرکز آمار ایران، خط فقر در شهرها را بالای ۷۰۰ هزار تومان اعلام کرده بود (عصر ایران، ۲۹ دی ۱۳۸۸). با اعتراضاتی که برخاست، میرتاج الدینی، معاون پارلمانی رئیس جمهوری و سخنگوی طرح تحول اقتصادی (در ۲۰ بهمن ۱۳۸۸) اعلام کرد که "فعلاً مبنای بازتوزیع یارانه ها بر اساس خوشه بندی نخواهد بود، لیکن این به معنای نفی کامل خوشه بندی ها نیست". اما سید شمس الدین حسینی، وزیر اقتصاد، به گزارش شبکه خبر، اعلام کرد که "اگر کسی به سایت آمار مراجعه و مشاهده کند که در خوشه ۳ قرار گرفته است، نگران نباشد به او هم یارانه تعلق می گیرد، زیرا قانون به ما اجازه داده است به همه قشرها یارانه بدهیم". و همان محمد مند اعلام کرد "خوشه اول و دوم در اولویت دریافت یارانه نقدی هستند، ولی به خوشه سومی ها هم یارانه تعلق می گیرد مگر این که خود از گرفتن یارانه منصرف شوند" (همشهری آنلاین، ۷ بهمن ۱۳۸۸). اما دوباره معلوم شد که خوشه بندی همچنان مطرح است: محمدرضا فرزین، "سخنگوی کار گروه تحول اقتصادی" اعلام کرد که "خوشه بندی ها با توجه به اطلاعات جدیدی که در حال دریافت آن هستیم بازنگری می شود". وی با رد هرگونه شایعات مربوط به پرداخت نشدن یارانه به برخی خوشه ها، اعلام کرد که "قانون دولت را موظف کرده است منابع حاصل از هدفمند شدن یارانه ها را به همه گروههای درامدی متناسب با درآمدها پرداخت کند... خوشه بندی به این منظور است که گروه بندی مشخصی از وضع اقتصادی مردم داشته باشیم... همه گروههای درامدی از حمایت های مالی دولت هنگام اجرای این قانون بهره مند خواهند شد". (واحد مرکزی خبر، ۴ تیر ۱۳۸۹). نتیجه این که هنوز هم معلوم نیست خوشه بندی چه کارکردی دارد و آیا مبنای کار هست یا نه. ابهام و نقیض گویی در مورد مبلغ یارانه ها از این هم کلافه کننده تر است. و مبلغ یارانه نقدی اعلام شده برای هر نفر حتی از پائین ترین دهک درآمدی بین ۲۰ هزار تا ۸۰ هزار تومان در ماه در نوسان بوده است. (مثلاً نگاه کنید به "رقم یارانه نقدی چقدر است؟" - جام جم آنلاین، ۴ آذر ۱۳۸۸)

۱۱- قرار است ۲۰ درصد درآمد حاصل از حذف یارانه ها نیز به صورت "کمک های بلاعوض" به واحدهای اقتصادی پرداخت شود. طبق قانون مصوب مجلس (ماده ۸) کمک های مزبور باید در این جهات داده شوند: بهینه سازی مصرف انرژی، اصلاح ساختار فناوری در جهت افزایش بهره وری، جبران بخشی از زیان های ناشی از حذف یارانه ها، گسترش و بهبود حمل و نقل عمومی، حمایت از تولید کنندگان بخش کشاورزی و صنعتی، حمایت از تولید نان صنعتی، حمایت از توسعه صادرات غیر نفتی و توسعه خدمات الکترونیکی. بر مبنای طرح دولت، کمک های مورد بحث به واحدهایی داده خواهد شد که از دستگاه های مربوطه دولتی، "شناسه" دریافت کنند یا به عبارت دیگر به رسمیت شناخته شوند. آنها می گویند در بخش صنعت، ۲۳ رشته صنعتی که سهم بالایی در زنجیره تولید کشور داشته و نسبت به سایر صنایع انرژی برتر هستند (مانند فولاد، آلومینیوم و سیمان) برای دریافت کمک در اولویت قرار دارند. در بخش کشاورزی از مرغداری ها و دامپروری ها که عموماً از سوخت زیادی استفاده می کنند، حمایت خواهد شد تا ضمن این که مصرف سوخت در آنها کاهش می یابد، آثار منفی حذف یارانه ها جبران شود و قیمت گوشت مرغ و دام بیش از حد بالا نرود. یا در شاخه های حمل و نقل درون شهری و برون شهری، کمک های جبرانی صورت خواهد گرفت تا افزایش قیمت بنزین و گازوئیل باعث افزایش جهشی هزینه مسافرت نشود. بعلاوه منابعی برای حمایت از حمل و نقل عمومی (اتوبوس، مترو، تاکسی) و نوسازی ناوگان مسافربری و کامیون ها اختصاص خواهد یافت. (به نقل از جوابیه "کار گروه تحولات اقتصادی به ایرادات مجلس با عنوان "استدلالهای دولت درباره لزوم اختصاص ۴۰ هزار میلیارد تومان برای هدفمند کردن یارانه ها در سال ۸۹"، ۲۶ اسفند ۱۳۸۸).

۱۲- قرار است ۲۰ درصد باقی مانده از درآمدهای حاصل از حذف یارانه ها نیز در اختیار دولت قرار بگیرد تا دست شان را برای مقابله با آثار اجرای این طرح باز بگذارد. با توجه به این که هم وظیفه ۵۰ درصد اختصاص یافته به یارانه خانوارها و هم ۳۰ درصد اختصاص یافته برای کمک به واحدهای اقتصادی چیزی جز مقابله با آثار ناشی از اجرای طرح نیست، این تخمین را باید عایدی خالص دولت از حذف یارانه ها، یا در خوش بینانه ترین ارزیابی، نتخواه گردان ویژه دولت تلقی کرد، امتیازی که دولت توانسته است از مجلس بگیرد یا بر آن تحمیل کند. تصادفی نیست که در قانون هدفمند کردن یارانه ها در حالی که موارد صرف ۵۰ درصد اختصاص یافته به خانوارها و ۳۰ درصد اختصاصی واحدهای اقتصادی

صراحت یافته، در باره ۲۰ درصد اختصاص یافته به دولت (ماده ۱۱) عملاً سکوت شده است.

۱۳- در لایحه پیشنهادی دولت، قرار بود درآمدهای ناشی از حذف یارانه ها مستقل از بودجه های سالانه در اختیار دولت باشد، ولی مجلس زیر بار این طرح نرفت و در قانون مصوب (ماده ۱۲) صراحت داده شد که "دولت مکلف است تمام منابع حاصل از اجرای این قانون را به حساب خاصی بنام هدفمندسازی یارانه ها نزد خزانه داری کل واریز کند. صددرصد (۱۰۰٪) وجوه واریزی در قالب قوانین بودجه سنواتی برای موارد پیشبینی شده در مواد (۷)، (۸) و (۱۱) این قانون اختصاص خواهد یافت". و (در تبصره ۳ همان ماده) صراحت می یابد که "دولت مکلف است گزارش تفصیلی این ماده را هر شش ماه به دیوان محاسبات کشور و مجلس شورای اسلامی ارائه نماید". البته بعداً (در مواد ۱۴ و ۱۵) امتیازات چشم گیری به دولت داده می شود. به این ترتیب، دو طرف سازش می کنند.

مخالفت با طرح دولت در مجلس

۱۴- شوک ترابی مهم ترین محور مخالفت مجلس با طرح دولت احمدی نژاد بود و اکثریت نمایندگان مجلس افزایش ضربتی قیمت ها را از لحاظ اقتصادی مختل کننده و از لحاظ سیاسی خطرناک می دانستند. مرکز پژوهش های مجلس تأکید داشت که اجرای طرح دولت (یعنی با رقم ۴۰ هزار میلیارد تومان) به تورم لجام گسیخته، بین ۵۰ تا ۷۰ درصد دامن می زند. همین مخالفت بود که باعث شد مجلس اجرای طرح را با نصف رقم مورد نظر دولت (یعنی حداکثر ۲۰ هزار میلیارد تومان) تصویب کرد (نگاه کنید به تبصره ۳ ماده ۱ قانون هدفمند کردن یارانه ها). البته هنوز معلوم نیست که دولت احمدی نژاد قانون مصوب مجلس را رعایت کند. ظاهراً نمایندگان طرفدار دولت می خواهند با پیشنهاد یک طرح اصلاحی، مجلس را به رأی گیری مجدد وادارند و رقم مورد نظر دولت را به آن بقبولانند. اما منتقدان دولت در مجلس نگرانند که دولت عملاً خط خود را پیش ببرد. تصادفی نیست که افرادی مانند احمد توکلی، مصباحی مقدم، نادران و باهنر، علی رغم تأکیدات خامنه ای بر ضرورت همکاری میان مجلس و دولت، در باره خطر قانون شکنی دولت احمدی نژاد هشدار می دهند.

۱۵- فراموش نباید کرد که اختلاف مجلس و دولت بر سر شوک ترابی گوشه ای از اختلافات سیاسی بزرگ تر در میان اصول گرایان است که در مورد طرح هدفمند کردن یارانه ها هم خود را نشان می دهد. نگرانی اصلی اصول گرایان مخالف احمدی نژاد این است که باند او هدفمند سازی یارانه ها را به فرصتی برای تسلط کامل بر ساختارهای قدرت تبدیل کنند. احمد توکلی این نگرانی را (در مصاحبه ای با هفته نامه "پنجره" - به گزارش خبر آنلاین، در ۲۱ فوروردین ۱۳۸۹) با صراحت کامل چنین بیان می کند: "نهایت اجازه دهیم دولت خارج از محدوده قانون، یارانه ها را هدفمند کند. کوتاه آمدن مجلس در این موضوع نه فقط در کوتاهمدت باعث اجرای شوک درمانی مورد علاقه دولت خواهد شد که در آن صورت معلوم نیست بر سر بیمار چه می آید، بلکه در بلندمدت زمینه را برای خودرایی و استبداد فراهم می کند. این نباید باب شود که رئیس جمهور بتواند اراده خود را به مجلس و قانون تحمیل کند. خطر این روحیه و رویکرد به اندازه خطر از بین رفتن استقلال کشور است". او حتی مستضعف پناهی احمدی نژاد را یک ژست ریاکارانه برای پیشبرد مقاصد سیاسی تلقی می کند: "اگر بخواهیم واقع بینانه نگاه کنیم، تیم اقتصادی دولت نهم و دهم، رویکردهای لیبرال سرمایه داری دارد و با توجه به بی توجهی، توصیه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را اجرا می کند، در حالی که این دو نهاد، عدالت را اولویت نمی دانند و به سیاست های رشد محور تأکید دارند". ابراز تردید توکلی در باره مقاصد واقعی طرح "تحول اقتصادی" تیم احمدی نژاد، بی تردید، هشدار است در باره مقاصد سیاسی آینده باندی که به شیوه معمول خودش، همیشه "با چراغ خاموش" جلو می آید: "طرح تحول اقتصادی هم البته ظاهراً ابعاد زیادی دارد ولی فقط هدفمند شدن یارانه ها تبدیل به قانون شده است و بقیه ابعاد این طرح برای ما شفاف و روشن نیست. اجرای آن چه تاکنون ارائه و تبدیل به قانون شده قاعدتاً در کوتاه مدت موجب رکود خواهد شد، نه این که رشد اقتصادی را افزایش دهد. وقتی انرژی گران می شود، هزینه تولید بالا می رود و تولید در کوتاه مدت کاهش می یابد". در یک کلام، اختلاف مجلس و دولت فقط بر سر شوک ترابی نیست، بلکه ابعاد متعددی دارد که فعلاً مجال بروز کافی پیدا نکرده است. در این مورد هم سخنان توکلی بسیار گویا است. "لاایحه هدفمند کردن یارانه ها آن قدر پر عیب و نقص بود که کار به آنجاها نرسید. همین که دولت را قانع کردیم، به جای سیاست شوک، حذف تدریجی یارانه ها را بپذیرد، کار زیادی بود. اکنون هم این نگرانی و دغدغه وجود دارد که دولت به حرف اولیه خود یعنی "شوگ درمانی" برنگردد. این نگرانی باعث شده دیگر کسی به فکر پیوسته های فرهنگی اجتماعی لایحه نباشد. خلاصه این که کار خرابتر از این حرفهاست".

بخش خصوصی اسلامی و هدفمند سازی یارانه ها

۱۶- از اصول گرایان مخالف احمدی نژاد که بگذریم، کل بخش خصوصی اسلامی، یعنی همه آنهایی که مدافع اقتدار بخش خصوصی هستند و ضمناً به خاطر درم تندی شان با قدرت سیاسی از امتیازات ویژه ای برخوردارند، با بدبینی به طرح احمدی نژاد می نگرند. مسلم است که اینها مانند یک حزب و جریان سیاسی واحد عمل نمی کنند و بسته به روابط و جایگاه شان با مراکز قدرت، مواضع متفاوتی دارند، اما نوعی همگرایی در مسائل عمومی اقتصاد در میان آنها غیر قابل انکار است. نظر محمد نهنوندیان (رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران که

خبرنگار فارس او را "رئیس پارلمان بخش خصوصی" می نامد) را شاید بتوان نمونه ای از مواضع این بخش از بورژوازی ممتاز کشور به حساب آورد: برخوردی محتاطانه و مصلحت گرایانه با مراکز اصلی قدرت، ولی با موضع گیری طبقاتی روشن. نهادهای (در "مصاحبه ای خودمانی" با "فارس" در ۲۰ فروردین ۱۳۸۹) هشدار می دهد که "باید با چشم دوختن دولت به منابع حاصل از اجرائی طرح (هدفمند کردن پارانه مقابله کنیم تا به اهداف این طرح وفادار بمانیم". از نظر او دلیل اصلی هدفمند کردن پارانه ها "جلوگیری از انحراف قیمتی" است و باید باشد که مکانیسم های بازار را مختل می کند. پیشنهاد او در باره نحوه اجرا این است که اولاً طرح با شیب ملایم اجرا شود که اقتصاد بتواند خود را انطباق دهد. ثانیاً طرح با شفافیت اجرا شود و "آنچه که می خواهد از سوی دولت عمل شود به دقت به اطلاع ذینفعان برسد... [نه این که] یک روز بگوییم شما در فلان خوشه هستید فردا بگوییم خوشه شما عوض می شود و پس فردا بگوییم اصلاً خوشه را برداشتم. یک روز بگوییم ۵ دهک شمول این طرح هستند یک روز ۷ دهک و بعد بگوییم تبعیضی عمل می کنیم". ثالثاً مکانیسمی اتخاذ شود که قابل اجرا باشد، با کمترین امکان سوء استفاده. اما مضمون اصلی پیشنهاد نهادهای این است که اولاً بیشترین بخش درآمد حاصل از حذف پارانه ها به واحدهای تولیدی داده شود تا ایجاد اشتغال شود و این با ۳۰ درصد اختصاص یافته به سرمایه گذاری و بخش تولیدی در قانون مصوب شدنی نیست. ثانیاً بخش اختصاص یافته به خانوارها به طور یک سان میان همه تقسیم شود تا یک بوروکراسی عریض و طویل برای شناسایی افراد دریافت کننده ایجاد نشود: "اگر به همه بطور یکسان پارانه بدهیم بی عدالتی برطرف می شود و هر کسی که استفاده بیشتری داشته باشد مبلغ بیشتری پرداخت می کند اما اگر به هر شهروند ایرانی بابت انرژی پارانه بدهیم، برای اینکه به کسی بدهیم باید دلیل داشته باشیم و اتفاقاً این موضوع با مکانیزم و توان اجرائی دستگاه های ما سازگارتر است". ثالثاً در واحدهای اقتصادی هم اولویت با رشته هایی باشد که اشتغال را هستند و به تکنولوژی های جدیدی روی می آورند، مثلاً سرمایه گذاری روی انرژی خورشیدی.

نظر اصلاح طلبان در باره حذف پارانه ها

۱۷. همان طور که قبلاً اشاره شد، اصلاح طلبان نه تنها مخالفتی با حذف پارانه ها ندارند، بلکه خودشان مدافعان سرسخت اقتصاد نئولیبرالی هستند و در جا انداختن خرافه های نئولیبرالیسم در فضای عمومی ایران نقش بسیار مهمی داشته اند. حتی میرحسین موسوی گرچه مواضع اقتصادی متفاوتی با جریان اصلی اصلاح طلبان دارد و نظر انتقادی خود را نسبت به وارونه سازی اصل ۴۴ قانون اساسی و خصوصی سازی پنهان نمی کند، اما در باره حذف پارانه ها موضع روشنی اتخاذ نکرده است. و دفاع بسیاری از همراهان و حامیان او نشان می دهد که او مخالفتی با حذف پارانه ها ندارد. البته غالب اصلاح طلبان با طرح مشخص دولت احمدی نژاد و نحوه حذف پارانه ها توسط تیم او مخالفند. مثلاً حسین عبده تبریزی (دبیر کل پیشین بورس اوراق بهادار تهران و صاحب امتیاز روزنامه توقیف شده "سرمایه" و از حامیان میرحسین موسوی، در سایت کلمه، ۲۳ اسفند ۱۳۸۸) در مخالفت با طرح مشخص دولت احمدی نژاد، بیش از هر چیز دیگر، روی توزیع پول میان بعضی گروه های اجتماعی دست می گذارد. او می گوید: "مشکل دولت این است که پارادایم اقتصادی روشنی ندارد. دولتی که به دنبال اجرای برنامه هدفمند کردن پارانه هاست، علی الاصول می باید به اقتصاد رقابتی و میانی اقتصاد بازار معتقد باشد. دولت فعلی با صراحت اعلام می کند که چنین باوری ندارد... آزاد سازی قیمت حامل های انرژی تنها عدم تعادل در اقتصاد ایران نیست. در کنار این آزاد سازی قیمت پول و نیز قیمت ارز هم باید آزاد شود. افزایش قیمت حامل های انرژی به افزایش تورم می انجامد و فشار برای افزایش قیمت پول، فشار برای افزایش قیمت ارز را به دنبال دارد. توضیح این مسأله چندان دشوار نیست که این سه آزاد سازی لازم و ملزوم یکدیگرند. اصرار دولت بر تثبیت قیمت ریال و نیز ارز به تعدیل اقتصادی نمی انجامد، و اقتصاد را تخریب می کند". به نظر او اجرای طرح دولت کمکی به فقر زدایی نمی کند، فقر را تشدید می کند: "توزیع درآمدها از طریق پارانه ها و روش های دیگر کفایت نمی کند و باید حفظ فقر را در نظر داشت و به شدت از کسانی که زیر آن خط فقر می گیرند، حمایت کرد. می باید برنامه فقر زدایی گسترده ای را به مرحله اجرا درآورد. چنین پس زمینه ای نیز آماده نشده است". عبده شرایط کنونی را برای حذف پارانه ها نامساعد می داند: "در شرایطی که پارادایم اقتصادی دولت روشن نیست، هم آهنگی ارگان های دولتی زیر سؤال است، مناسبات بین المللی خدشه دار است، سرمایه اجتماعی به سطح نازل سقوط کرده است، تنش های بعد از انتخابات فضای سیاسی را آلوده کرده، افکار عمومی آمادگی ندارد، و طبقه ضعیف تحمل ندارد، چه اصرار به اجرای برنامه های تعدیل اقتصادی و از جمله هدفمند کردن پارانه هاست؟ خانه بر شیشه را سنگی بس است". او می گوید که خودش بیش از دو دهه بر ضرورت حذف پارانه ها اصرار داشته است، اما حالا می ترسد طرح پرتناقض دولت باعث شود که باز هم آزادسازی اقتصادی به عقب بیفتد و اقتصاد کشور بیش از پیش صدمه ببیند.

نکات اصلی منتقدان "خودی"

۱۸. برای دست یابی به درک درستی از فضای بحث های مربوط به حذف پارانه ها، لازم است توجه داشته باشیم که غالب منتقدان "خودی" (یعنی کسانی که در ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم با رژیم قرار دارند) چه در پیوند با اصلاح طلبان باشند چه با اصول گرایان، مدافع "بازار آزاد" هستند و بنابراین از حذف پارانه کنونی به طور اصولی دفاع می کنند. حتی بسیاری از آنهایی که تیم احمدی نژاد را به دنباله روی از مکتب شیکاگو مهم می کنند، خود طرفدار بازار آزاد هستند. در واقع نظریه نئولیبرالی اقتصاد در فضای آکادمیک ایران و در میان عمله و اکره رژیم چنان چالاقده است که هر انتقادی به آن کفرگویی تلقی می شود. مثلاً موسی غنی نژاد حتی طرفداران ایرانی "نهادهای (institutional economics)" را فرزندان ناخلف نظریه نهادهای غربی نامیده و گفته است: "نهادهای لباس جدید چپ های ایران

است". او نهادهای ایرانی را با اصلاح طلبان گره زده و مدعی است که "نهادهای ایرانی تقریباً هم زمان با آمدن اصلاح طلبان در سال ۷۶ اوج گرفت". (به نقل از مصاحبه محمد طاهر با موسی غنی نژاد، ۲ مهر ۱۳۸۵). یا حسین کمالی (وزیر کابله دوره رفسنجانی و ختانی و دبیر کل کنونی "حزب اسلامی کار"، یعنی کسی که لااقل در ظاهر باید ژست دفاع از کارگران را داشته باشد) با شیفته تمام از کرامات بازار آزاد و رقابت آزاد دفاع می کند و دانش پارانه ها را هم به طور اصولی کارساز و ضروری می داند. (در مصاحبه با سید ابراهیم عزیزاده، خبر آنلاین، ۲۸ آبان ۱۳۸۸). فضای دفاع از بازار آزاد چنان داغ است که حتی بعضی از کارگزاران دولت احمدی نژاد درست در گرمای گرم بازاری "عدالت خواهی" و "مهر ورزی" رئیس جمهور، به دفاع علنی از مکتب شیکاگو برخاسته اند. مثلاً جمشید پژویان (استاد دانشگاه و رئیس "شورای رقابت" که بعضی ها او را "تئورسین اقتصادی دولت دهم" می نامند) خود را پیرو مکتب شیکاگو می نامد و آشکارا می گوید تفکر حاکم در تنظیم قانون اساسی جمهوری اسلامی در مورد تعاونی ها تحت تأثیر اندیشه کمونیستی بوده است. او "سهان اصل ۴۴" (که در واقع وارونه سازی اصل ۴۴ قانون اساسی است) و "سیاه عدالت" (یعنی مهم ترین بدکنک تبلیغاتی دولت نهم) را اشتباه می داند که نمی توانند راه به جایی ببرند و باید اصلاح شوند.

۱۹. بسیاری از همین منتقدان به شباهت های موجود میان "طرح تحول اقتصادی" دولت احمدی نژاد و "طرح تعدیل اقتصادی" دولت رفسنجانی اشاره می کنند و هشدار می دهند که طرح کنونی ممکن است به همان نتایج طرح رفسنجانی بیانجامد و نهایتاً شکست بخورد. حتی بعضی ها طرح "تحول" را بدتر و پرتناقض تر از طرح "تعدیل" می دانند. مثلاً علی پاکزاد (در خبر آنلاین، ۳۰ آبان ۱۳۸۸) می نویسد "طرح "تحول" احمدی نژاد بر مبنای همان محرره های هفت گانه طرح "تعدیل" رفسنجانی تنظیم شده و اقتباس ناقص و متناقضی است از آن، البته با عنوان ها و تأکیدی دیگر. به نظر او این دو طرح تنها در محور مربوط به توزیع کالا و خدمات با هم تفاوت دارند که به نظر می رسد در این زمینه طرح دولت احمدی نژاد در جهت مخالف طرح دولت رفسنجانی حرکت می کند: برنامه تعدیل در شرایطی تدوین شد که "سیستم کوبنی بعد از جنگ مورد تهاجم گسترده قرار گرفته بود و دولت در تلاش بود تا خود را از قیدو بند سیستم سنگین توزیع کالاهای اساسی رها کند، بنابراین تدوین کنندگان برنامه تعدیل در راستای نسخه بانک جهانی در شرایطی که بخش خصوصی در کشور وجود نداشته است در بند هفتم برنامه تعدیل «خصوصی سازی حداکثر ممکن اقتصاد کشور» را در متن برنامه گنجانیدند". در حالی که محمود احمدی نژاد می گوید: "از عواملی که باعث ایجاد اشکال در ساختار اقتصاد کشور شده است نظام توزیع کالا و خدمات می باشد. البته اصناف ما متدین هستند و خوب کار می کنند... اما به دلیل آنکه نظام توزیع در کشور ما نظام سردستی بوده و کالاها برای رسیدن به دست مردم، چند دست مورد گردش قرار می گیرد، این نظام باید اصلاح شود. در این راستا، باید ایستگاه های متعدد و شبکه توزیع بزرگی ایجاد شود و از طرفی دیگر، نظارت مناسبی نیز صورت گیرد."

۲۰. بسیاری از این منتقدان اشاره می کنند که دو بازوی طرح هدفمند سازی پارانه ها (یعنی حذف پارانه های موجود و پرداخت پارانه های نقدی به لایه های کم درآمد) ضرورتاً ارتباطی باهم ندارند و غالب آنها به طور مستقیم یا غیرمستقیم، در عملی شدن بازوی دوم آن طرح تردید دارند. به عبارت دیگر، بازوی دوم طرح حتی از طرف منتقدان "خودی" نیز "نسیه" تلقی می شود. بعضی از اینها با صراحت می گویند صحبت از عدالت در طرح هدفمند سازی پارانه ها پوششی است برای پنهان کردن هدف های دیگر دولت احمدی نژاد. مثلاً محمد طبیبیان (از کارشناسان طرح تعدیل در دوره رفسنجانی) تأکید می کند که: "اجرای طرح تحول اقتصاد دو دلیل اصلی دارد اول درماندگی مالی دولت که می خواهد آن را از طریق اصلاح مزاد مصرف برطرف کند و دوم وجه سیاسی که در عمل دولت تلاش دارد از این طریق منابع مالی را جهت برنامه های غیراقتصادی خود فراهم کند که این هر دو مینا برای اجرای برنامه اصلاحی غلط است و از همین انگیزه ها وجه تمایز سیاست های تعدیل و تحول اقتصادی آغاز می شود". (به نقل از خبر آنلاین، ۵ آبان ۱۳۸۸). یا حسین راغفر (اقتصاد دان و مشاور پیشین وزارت رفاه و تأمین اجتماعی) یادآوری می کند که: "دولت با نقدی کردن پرداخت پارانه های کشور و عمیق تر شدن شکاف فاصله طبقاتی» باشد، در پی کاهش هزینه های جاری خود و کاهش فشارهای ناشی از کسری بودجه است". او می گوید: "بررسی آمارهای موجود (آمارهای بانک مرکزی و مرکز آمار) نشان می دهد که ضریب جینی از سال ۸۳ به بعد در حال افزایش بوده و این به معنای توزیع ناعادلانه درآمدهای کشور و عمیق تر شدن شکاف غنی و فقیر است. البته مهم ترین علت آن بالا رفتن تورم است". (به نقل از خبر آنلاین، ۶ آبان ۱۳۸۸).

۲۱. بعضی از این منتقدان، پرداخت پارانه های نقدی را نه تنها کارساز نمی دانند، بلکه معتقدند خود همین کار حجم نقدینگی را افزایش می دهد و تورم ناشی از بالا رفتن قیمت کالاها و خدمات اساسی را شدیدتر می سازد. هم چنین عده ای یادآوری می کنند که پارانه های نقدی پرداخت شده، احتمالاً به جای این که صرف هزینه های ضروری خانوار گردد، از طرف رئیس خانوار اتلاف خواهد شد و حتی با توجه به گسترده گی اعتماد در جامعه، مصرف مواد مخدر را افزایش خواهد داد. مثلاً حسین راغفر می گوید: "از آنجا که جمعیت قابل توجهی در ایران با اعتیاد دست به گریبانند، وقتی پول نقد به آنها پرداخت شود، این پول به سمت رونق بازار مواد مخدر هدایت می شود". (به نقل از همان منبع یاد شده در بالا).

۲۲. بعضی از منتقدان تأکید می کنند که پی آمدهای افزایش جهشی قیمت حامل های انرژی به طور عام و قیمت گازوئیل به طور خاص، به ویژه در کشورهای مسیبت بار خواهد بود. مثلاً عطاءالله هاشمی (نماینده کشاورزان در "خانه کشاورز" آذربایجان شرقی، خبر آنلاین، ۵ آبان ۱۳۸۸) می گوید هزینه "استحصالی آب از چاه های

عمیق" و "کارهای تراکتوری" با افزایش قیمت گازونیل به شدت بالا خواهد رفت. این در حالی است که سرمایه‌گذاری در کشاورزی ایران بسیار پائین است و واردات بی حساب محصولات کشاورزی از خارج بسیاری از کشاورزان کشور را خانه خراب می‌کند. بعلاوه، کمترین تأثیر افزایش قیمت گازونیل این خواهد بود که هزینه حمل و نقل را بالا ببرد و محصولات کشاورزان روی دست شان بماند. نتیجه افزایش قیمت گازونیل این است که درآمد کشاورزان کاهش یابد و "قشر آسیب پذیر" ضربه ببیند. از نظر این عده از منتقدان، افزایش قیمت گازونیل در صنعت و حمل و نقل کشور نیز مصیبت بار خواهد بود. با توجه به این ملاحظات است که سیروس سازدار (عضو کمیسیون انرژی مجلس) هشدار می‌دهد که شاهرگ افزایش یک باره تورم گازونیل خواهد بود.

۲۳- عده محدودی از این منتقدان نیز در مخالفت با تفکر نئولیبرالی مسلط در میان سیاست‌گزاران اقتصادی کشور موضع گیری کرده و طرح هدفمند سازی را از این موضع مورد نقد قرار داده اند. مثلاً محمدرضا امیری تهرانی (خبر آنلاین، ۵ آبان ۱۳۸۸) می‌گوید اولاً حتی اگر تمام اهداف طرح را بپذیریم، باز هم راه رسیدن به آنها فقط از طریق سیاست‌های نئولیبرالی نیست. چرا سیاست‌های اقتصاد اجتماعی و اقتصاد نهادگرا را در پیش بگیریم؟ و از تجارب کشورهایی مانند مالزی یا چین استفاده نکنیم؟ ثانیاً پذیرش بازار نباید به معنای نادیده گرفتن آموزه های دینی و اصول قانون اساسی در باره حقوق اجتماعی افراد باشد. ساز و کار بازار و سیاست های اقتصادی باید در چهارچوب این اصول تعریف و اجرا شوند، نه این که بازار تعیین کننده حقوق مردم گردد. ثالثاً حتی اگر بر اساس تئوری های متعارف اقتصادی سیاست‌گذاری شود، اجرای موفقیت آمیز آزاد سازی قیمت ها مستلزم برخورداری کشور از نظام تأمین اجتماعی است. رابعاً غفلت از مطالعه برنامه های الگوتنیو و تجارب کشورهای موفق در مسیر توسعه و ایمان افراطی به ساز و کار بی قید و شرط نهاد بازار، نگاه ابزار گرایانه به هدفمند کردن بازارها را تقویت می‌کند. عدالت بدون تحقق نظام جامع تأمین اجتماعی دست یافتنی نیست و سیاست های کنونی با حقوق اساسی و مشروع افراد جامعه متناقض است و لایحه هدفمند کردن بازارها با نفع غرض می‌کند.

۲۴- بعضی از منتقدان با اشاره به اثرات مخرب "طرح تعدیل" در دهه ۱۳۷۰، هشدار می‌دهند که اثرات طرح هدفمند سازی می‌تواند بسیار مخرب تر از آن باشد. مثلاً فرشاد مومنی (از اقتصاددانان نهادگرا و استاد دانشگاه علامه طباطبایی، ۶ خیر آنلاین آبان ۱۳۸۸) می‌گوید: "مسئله حذف سوبسید ها از مولفه های اصلی سیاست تجویزی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به کشورهای در حال توسعه بوده است که تحت عنوان تعدیل ساختاری مطرح شد و در دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی بسیاری از کشورهای در حال توسعه این تبعات را به نوعی تجربه کرده اند و بعد از آن ... اکثر کشورها با ملاحظه این آثار از اجرای این سیاست طفره می‌روند و در متاسفانه در ایران این سیاست به شکلی دیگر مطرح شده است و مخلوط و مغلوطنی طرح موضوع با بسیاری از عوامل دیگر باعث شده است عمق خسارتهایی که این سیاست به ساختارهای اقتصادی و اجتماعی کشور وارد می‌کند به درستی درک نشود... متاسفانه این نوع اظهارات نسنجیده یاد آور تجربه طرح شوک درمانی است که در دهه 70 در اقتصاد ایران (طرح تعدیل ساختاری) اجرا شد و شوک سنگینی به اقتصاد کشور وارد کرد و از آنجا که این شوک از طریق نرخ ارز ایجاد شده بود مدافعان طرح در آن زمان عنوان می‌کردند که قیمت ارز تنها یک جهش ناگهانی خواهد داشت ولی بعد از آن دوباره بر خواهد گشت و در سطوح اولیه به تعادل خواهد رسید، ولی برخلاف ادعای این افراد شاهد بوده هستیم که قیمت ارز از آن پس همواره صعودی بوده و مدافعان امروز طرح تحول و لایحه هدفمند سازی بازارها نیز همان ادعاهای مدافعان سالهای 70 را تکرار می‌کنند." او می‌گوید: "جالب آنکه کسانی که در دفاع از طرح تحول سخن می‌گویند، به تورم زار بودن آن ادعان دارند ولی این فرایند را در راستای عدالت اجتماعی توجیه می‌کنند در حالی که هر اقتصاد خوانده ای می‌داند اجرای یک سیاست تورم زار با داعیه عدالت اجتماعی محض ترین عبارت اقتصادی است که می‌توان به کار برد."

۲۵- عده ای از این منتقدان، شرایط کنونی را برای اجرای طرح هدفمند سازی نامناسب می‌دانند و غالباً به عدم مطالعه کافی و بحران اقتصادی (و در این اواخر به خطر گسترش تحریم های بین المللی) اشاره می‌کنند و هشدار می‌دهند که اجرای طرح هدفمند سازی می‌تواند رکود - تورمی را در ابعادی کنترل ناپذیر تشدید کند و بحران سیاسی و حتی شورش های توده ای گسترده ای را دامن بزند. نمونه جالبی از این نوع هشدارها گزارش کوتاهی است که از بحث های درونی کارشناسان دولت و مجلس و چند تن از کارشناسان اقتصادی ارشد در ۲۲ مهرماه ۱۳۸۷ (یعنی جلسه ای که حتی پیش از شروع بحران اقتصادی برگزار شده بوده) از طرف احمد توکلی (در سایت "الف" در ۱۵ فروردین ۱۳۸۹) منتشر شده که در آن آمده است که در جلسه یاد شده "آقای دکتر بیژن بیدآباد، استاد پیشکسوت اقتصاد سنجی هم با تأکید بر نارسایی مدل های ارائه شده و مدل هایی که از خارج فضای بومی ایران طراحی شده ، سه بار تکرار می‌کند: اگر می‌خواهید در کشور انقلاب اتفاق بیفتد، هدفمند سازی بازارها را بر اساس این مدل ها انجام دهید."

۲۶- مسوولان تشکلی های کارگری رژیم هم از منتقدان تند طرح هدفمند سازی هستند و نگران موقعیت خوششان. مثلاً علی رضا محبوب (دبیر کل "خانه کارگر") از مخالفان سرسخت این طرح است و بارها پیش بینی کرده که تورم ناشی از اجرای آن سه رقمی خواهد بود. فتح الله بیات (رئیس "اتحادیه کارگران قراردادی و پیمانی") می‌گوید: "تأثیری که حامل های انرژی روی تورم می‌گذارد، بر کسانی که درآمد و منابع مالی بسیاری دارند، آن قدر نخواهد بود. اما کوچک ترین تحول می‌تواند زندگی کارگران را متلاشی سازد." این گروه از منتقدان می‌گویند: "همین حالا هم کارگران کشور کمتر از نصف میزان تأمین کننده حداقل معیشت خانوار که در سال گذشته محاسبه کرده بودند (۶۸۹ هزار تومان) دستمزد دریافت می‌کنند، چه برسد به

این که با اجرای هدفمند کردن بازارها افزایشی دیگر در قیمت کالاها رخ بدهد". (به نقل از خبر آنلاین، ۵ آبان ۱۳۸۸).

۲۷- بعضی از این منتقدان نیز اصلاً منکر بالا بودن مصرف انرژی در ایران هستند و می‌گویند در این مورد بزرگ نمایی می‌شود و مصرف انرژی در ایران حتی در میان کشورهای در حال توسعه و نفت خیز هم در رتبه های بالایی قرار ندارد. مثلاً خبر آنلاین در گزارشی در این مورد (در ۹ آبان ۱۳۸۸) اعلام می‌کند که "امارهای معتبر بین‌المللی نشان می‌دهد ایران در رتبه‌بندی سرانه مصرف انرژی میان 64 کشور جهان چهلین کشور است و قطر، امارات و سنگاپور از نظر سرانه مصرف انرژی، پر مصرف ترین مردم دنیا محسوب می‌شوند ... امارهای سال ۲۰۰۶ سرانه مصرف انرژی‌های اولیه نشان می‌دهد مردم آمریکا، کانادا و تقریباً اغلب کشورهای اتحادیه اروپا و همچنین کره جنوبی، ژاپن و برخی تولیدکنندگان انرژی از جمله عربستان، ونزوئلا و ترکمنستان و روسیه بطور سرانه بیشتر از مردم ایران انرژی مصرف می‌کنند."

نظر چند کارشناس اقتصادی مستقل

۲۸- طرح دولت احمدی نژاد برای حذف بازارها از طرف افراد و جریان های سیاسی مخالف جمهوری اسلامی نیز به طور وسیع مورد بحث قرار گرفته که پرداختن به همه آنها در جای خود لازم و مفید است و البته طبیعی است که ملاحظات سیاسی در اکثر آنها غلبه داشته است. اما در این میان نظر اقتصاد دانان مستقل از نهادهای دولتی و شبه دولتی از جایگاه ویژه ای برخوردارند که در اینجا فقط به چهار نمونه از آنها اشاره می‌کنم.

۲۹- جواد صالحی اصفهانی (اقتصاد دان ایرانی در آمریکا و کارشناس مسائل اقتصادی خاورمیانه و ایران) از مدافعان طرح هدفمند سازی بازارها است. او می‌گوید علیرغم نظر غالب اقتصاددانان طرفدار بازار که به خاطر وضع بد اقتصاد ایران تأخیر در اجرای طرح را توصیه می‌کنند تا شکست این طرح باعث بد نامی اصلاح قیمت ها نشود و علیرغم نظر اقتصاددانان متمایل به چپ که پیش شرط های زیادی مانند اصلاحات حقوقی و فرهنگی را برای اجرای آن لازم می‌دانند، در صورت کنونی را نباید از دست داد. البته صالحی می‌پذیرد که برای ۵ تا ۱۰ برابر کردن قیمت کالاها اساسی، آن هم در میانه یک رکود عمیق اقتصادی و بحران شدید سیاسی، هرگز نمی‌توان زمان مناسبی پیدا کرد. اما می‌گوید فرصت بی همتای کنونی را که یک دولت پوپولیست جرأت چنین کاری را پیدا کرده است، نباید از دست داد. حتی او در حمایت از طرح هدفمند سازی تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید هر چند عده ای از مخالفان احمدی نژاد در مجلس و جاهای دیگر نگرانند که دولت درآمد ناشی از حذف بازارها را به جای توزیع میان نیازمندان، برای نیازهای سیاسی خودش خرج کند، اما به نظر من، معقول این است که دولت بتواند با کنترل این منابع یا بی آمدهای ناشی از افزایش قیمت حامل های انرژی مقابله کند. و جواب صالحی به آنهایی که می‌گویند این طرح بدون پیش شرط های دیگر نمی‌تواند به نتیجه برسد، این است که خود آزاد سازی قیمت ها دولت را ناگزیر خواهد کرد که قدم های دیگر را بردارد. او منکر این نیست که حذف بازارها باعث تورمی خواهد شد که ممکن است تا ۵۰ درصد هم بالا برود، ولی هدفمند است که میزان تورم به آهنگ حذف بازارها و سیاست های بانک مرکزی برای مقابله با افزایش عمومی قیمت ها بستگی دارد و کنترل بیش از حد قیمت ها می‌تواند رکود اقتصادی را از این هم که هست عمیق تر سازد. به عبارت دیگر، او عملاً از شوک تراپی هم حمایت می‌کند. در باره تأثیر پرداخت بازارها های نقدی به لایه های پائین، نظر او این است که در حالی که پیشتر می‌گفت پرداخت های نقدی می‌تواند نابرابری را کاهش دهد، در یکی از یادداشت های بعدی اش (به تاریخ ۱۵ مارس ۲۰۱۰) با تردید می‌گوید از بازارهای کنونی. انرژی قفرا کمتر از ثروتمندان بهره مند می‌شوند، بنابراین طرح نقدی کردن بازارها ها تنها در صورتی می‌تواند وضع قفرا را بدتر کند که دولت در اجرای طرح خراب کاری کند، چیزی که حالا در مقایسه با قبل آن را محتمل تر می‌بینم. در همین یادداشت، صالحی با استناد به سهم بازارهای کنونی در هزینه خانوار دهک های مختلف، یادآوری می‌کند که حالا بازارها سرانه نان برای همه دهک ها یک سان است، در حالی که بیش از ۵۰ درصد کل بازارها بزرگ عاید ثروتمندترین ۲۰ درصد جمعیت می‌شود و همین درصد برای بیشترین بخش جمعیت حدود یک سوم بازارها برق و گاز طبیعی را نیز دریافت می‌کنند، در حالی که فقط ۱۰ درصد بازارها های این بخش به فقیرترین ۲۰ درصد جمعیت می‌رسد. گرچه میزان مطلق بازارها هایی که حالا عاید ثروتمندان می‌شود، بیشتر از قفرا است، اما وزن نسبی آنها در مقابل مجموع هزینه های قفرا آشکارا بیشتر است. مثلاً حالا نسبت بازارها ها در مجموع هزینه سرانه ثروتمند ترین دهک حدود ۸ درصد است، در حالی که این نسبت در مورد فقیرترین دهک جمعیت حدود ۳۷ درصد است. به عبارت دیگر، با حذف بازارها های کنونی در صد منابعی که پائینی ها از دست خواهند داد به مراتب بیشتر خواهد بود. صالحی نتیجه می‌گیرد که اگر آثار غیر مستقیم طرح را نادیده بگیریم بازارها های نقدی پرداختی به نیمه فقیر جمعیت در برابر بازارها های کنونی خواهد بود (۷۱۰ دلار برای هر فرد در سال در مقابل ۲۶۰ دلار که حالا عایدشان می‌شود). پس آیا طرح به نفع پائینی هاست؟ همه چیز به صداقت کارایی دولت در اجرای این طرح بستگی دارد. (به نقل از Tyranny of numbers)وبلاگ شخصی جواد صالحی اصفهانی که به یادداشت اقتصادی مربوط به ایران اختصاص دارد. موضع صالحی اصفهانی، در یک کلام، نمونه ای از نظر اقتصاددانان مستقل طرفدار بازار است که هر چند هم دل خوشی از رژیم نداشته باشند، به طرح غارتگرانه هدفمند سازی بازارها ها با خوش بینی می‌نگرند، زیرا بالاخره در تحلیل نهایی حقانیت بازار را پیشفرض بنیادی خود می‌نگرند.

۳۰- احمد سیف (اقتصاددان سرشناس چپ که در انگلیس اقامت دارد و کتاب ارجمندی نیز با عنوان "نئولیبرالیسم ایرانی" منتشر کرده) با طرح هدفمند سازی

یارانه ها هم به دلائل اصولی و هم با توجه به مختصات اقتصاد و سیاست ایران امروز مخالف است ، با این استدلال که حتی " اگر قرار است توزیع فرآورده‌ها و تخصیص منابع در اقتصاد به دست نیروهای بازار سپرده شود، در آن صورت برای این که اجرای این سیاست به اهداف خود برسد باید بسیاری کارهای دیگر هم انجام گیرد. قانون قرارداد، قانون انحصار، و رفع موانع موجود بر سر سرمایه‌گذاری و خصوصی‌سازی از جمله کارهایی است که باید قبل از اجرای این قانون انجام بگیرد، تا با اجرای این سیاست در اقتصاد بتوان به اهداف ادعایی دست یافت و چون این زمینه‌سازی‌ها انجام نگرفته با اجرای آن در شرایط کنونی ایران موافق نیستیم". او می‌گوید حتی اگر از موضع نئولیبرالی به مسأله نگاه کنیم ، حذف یارانه ها بدون اجرای سیاست‌های دیگری مانند خصوصی‌سازی اموال دولتی ، رها سازی بازارها و آزاد سازی تجارت خارجی نمی‌تواند به هدف‌های ادعایی دست یابد. ولی می‌دانیم که در ایران بازار پول و سرمایه از مداخلات دائمی دولت در امان نیست ؛ نرخ بهره در اقتصاد از بالا تعیین می‌شود و حتی بسیاری از تسهیلات بانکی به فرود صورت می‌گیرد ؛ نرخ ارز و قیمت نیز در خیلی موارد همین وضع را دارد ؛ خصوصی‌سازی جز انتقال واحدها از انحصار دولتی به دست انحصار غیر دولتی چیز دیگری نیست. سیف حتی ادعای توزیع ناعادلانه یارانه‌های کنونی را پنهان‌ای بیش نمی‌داند و می‌گوید: "اصلاً معلوم نیست با چه شیوه‌ای اندازه گرفته‌اند که یارانه‌ای نان یا بنزین به طور غیر عادلانه‌ای توزیع می‌شود؟ در ایران شما هفت میلیون اتومبیل دارید که حدوداً ۲۰۰ درصد آن پیکان و پراید هستند و گمان نمی‌کنم اتومبیل‌های موردعلاقه‌ی ثروتمندان باشند، همین‌طور در خصوص نان". و معتقد است که "دلیل اصلی دولت جبران کسری بودجه‌اش است. با خرج‌هایی که کرده و می‌کند کسری بودجه قابل توجهی پیدا کرده و طبیعتاً در این شرایط بدهی دولت به بانک‌ها، شرکت‌های داروسازی و سازمان بیمه اجتماعی افزایش چشمگیری داشته است. از سوی دیگر، با همه شعارهایی که می‌دهند خودشان هم می‌دانند که وضع بخش نفت در اقتصاد ایران چندان رضایت‌بخش نیست. از آن گذشته، اوضاع بین‌المللی نفت هم قرار نیست دستخوش تحولات اساسی شود و آن‌گونه که در مقطع ادعا می‌شد نفت به بیشک‌های ۲۰۰ دلار برسد". و البته هدف‌های دیگری هم دارند و می‌خواهند علاوه بر کنترل سیاسی زندگی مردم ، کنترل غیر مستقیم اقتصادی هم داشته باشند و دولت "مادر خرج" مردم باشد و همه از نظر مالی به دولت وابسته باشند. احتمالاً طرح شان این است که اگر بتوانند ، با درآمدی که از یارانه‌ها به دست می‌آورند ، به دو – سه میلیون نفر یارانه نقدی قابل توجهی بدهند و از آنها به عنوان اهرمی برای کنترل بقیه مردم استفاده کنند. ولی این باعث بهم ریختگی‌های اقتصادی بزرگی خواهد شد و بیکاری بسیار وسیع‌تری به بار خواهد آورد و بحران بخش تولید را ، که حالا هم بسیار عمیق است ، عمیق‌تر خواهد ساخت. با توجه به مجموعه این ملاحظات است که احمد سیف طرح هدفمند سازی را "بازی خطرناکی" می‌بیند. او در انتقاد به بعضی اقتصاددانان طرفدار بازار که به امید تقویت مکانیسم‌های بازار به حمایت از طرح هدفمند سازی برخاسته‌اند ، یادآوری می‌کند که دولت احمدی‌نژاد در چهار – پنج سال گذشته نشان داده است که اصلاً اعتقادی به اقتصاد بازار ندارد و در عین حال ، علیرغم شعارهای عدالت خواهانه ، در همین مدت وضع معیشتی لایه‌های پائین را بیش از پیش تخریب کرده است تا جایی که "االی‌شالی‌کاران مزداندانی هم برنج هندی و تایلندی مصرف می‌کنند". او با یک محاسبه ساده ، یادآوری می‌کند که پرداخت یارانه‌های نقدی به لایه‌های پائین‌گرد و خاک عوام فریبانه‌ای بیش نیست و با توجه به مقاصد اصلی دولت ، اصلاً امکان عملی شدن ندارد. محاسبه او (با اندکی تخفیف) چنین است: خط فقر در ایران همین حالا ۸۵۴ هزار تومان برای هر خانوار است و طبق ارزیابی مرکز آمار ایران حدود ۶۷ درصد مردم (یعنی ۴۷ میلیون نفر) زیر خط فقر قرار دارند. احمدی‌نژاد در مجلس اعلام کرد که دولت می‌خواهد با کسب ۴۰ هزار میلیارد تومان در سال به هر ایرانی ماهانه ۳۰ تا ۴۰ هزار تومان یارانه نقدی بدهد. حتی اگر با توجه به همان خوشه بندی جمعیت که دولت احمدی‌نژاد ارائه نداشت، فرض کنیم که آنها می‌خواهند فقط به ۵۱ میلیون نفر از ۷۰ میلیون ایرانی ، ماهانه ۳۳ هزار تومان یارانه نقدی بپردازند ، باید از طریق افزایش قیمت انرژی از همه جمعیت ۷۰ میلیونی ایران ماهانه نقری نزدیک به ۴۰ هزار تومان پول اضافی بگیرند. و این نمی‌شود مگر از طریق ۶ برابر کردن قیمت بنزین ، ۱۰۰ برابر کردن قیمت گازوئیل ، و گرفتن نزدیک به ۱۱۲ هزار تومان اضافی در هر ماه از ۲۵ میلیون مشترک کنونی برق و گاز کشور! (به نقل از نوشته‌های مختلف او در باره یارانه‌ها که در وبلاگ شخصی او – "نیاک" – آمده‌اند).

۳۱- فریبرز رئیس‌دانا (اقتصاددان و فعال سرشناس چپ در داخل کشور) نیز با طرح هدفمند سازی کاملاً مخالف است. هر چند او این طرح را ادامه طرح‌هایی می‌داند که در دوره رفسنجانی و خاتمی تنظیم شدند و جا افتادند ، ولی معتقد است که جهت مشخص این طرح مسلط کردن بیشتر نظامیان بر اقتصاد کشور است. حالا "یک نوع گذار دارد اتفاق می‌افتد که سرمایه‌ها ، قدرت اقتصادی ، مدیریت منابع مادی ، منابع مالی و بانکی و اقتصادی ملی و زیر ساخت‌ها از دولت و قسمتی از بخش خصوصی در حال انتقال به نهادهای نظامی کشور است. این سبهمی که بخش‌های نظامی مستقیم و غیرمستقیم در اقتصاد دارند، تا کنون یکی از بی‌سابقه‌ترین‌ها در تمام جهان بوده است. ده سال پیش چنین نبود. از آغاز دهه ۸۰ ، دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی ، بعد از روی کار آمدن دولت نهم ... این جریان نهادینه شد و سرعت گرفت و حجم بسیار زیادتری از منابع جایه‌جا شدند". او می‌گوید دولت احمدی‌نژاد که حاضر شده این طرح را به اجرا بگذارد ، "راست‌گراترین دولتی است که تا کنون ایران به خودش دیده است" ، و البته از تدارکی که قبلاً در برنامه سوم برای این کار صورت گرفته ، از تفسیری که از اصل ۴۴ قانون اساسی شده ، بهره‌برداری می‌کند و از پشتیبانی "قدرت عالی سیاسی ، نظامی و روحانیت" نیز برخوردار است. رئیس‌دانا می‌گوید هدف دولت این است که هر چه بیشتر ارزش نیروی کار را پائین بیاورد و "در بازار رهاش کند. مسوولیتی برای حمایت

از دستمزدها و سطح زندگی مردم برعهده نگردد. این مسوولیت‌ها مانع حضور سرمایه‌های خارجی می‌شود که دولت با ولعی شگفت‌آور به دنبال آن است". بعلاوه ، آنها با یک بحران اقتصادی بزرگ روبرو هستند و هزینه‌های چسبنده دولتی هم بسیار بالا رفته ، ناگزیرند پول زیادی را پخش و پلا بکنند برای آن دو – سه میلیون نفری که "حاضر به پراغ و پا بر مرکب موتور در اختیار دارند" و درآمد نفتی هم که در فاصله یک سال از ۶۰ میلیارد به ۳۰ میلیارد دلار رسیده است. در چنین شرایطی تنها از طریق حمله به حقوق مصرف‌کننده و سطح زندگی کارگران و مردم و طبقه متوسط عادی و بازنشسته‌ها و ... می‌توانند درآمشان را افزایش بدهند. او وعده پرداخت یارانه نقدی به لایه‌های پائین را یک حقه عوام فریبانه می‌داند ، وعده‌ای که همان سرنوشت سهام عدالت را پیدا خواهد کرد: "تمام سهام عدالت یک پوشش پوپولیستی داشت. اماچه گیر مردم آمد؟ چیزی بود که کاربرد انتخاباتی داشت. اما در زمانی که سهام عدالت را توزیع می‌کردند، ۱۵ میلیارد دلار از کشور فرار کرد. این سهام عدالت تمام پرداختی‌اش به یک میلیارد دلار هم نمی‌رسد. برای سال بعد هم توافق شد". رئیس‌دانا نتایج مصیبت‌باری برای حذف یارانه‌ها پیش می‌بیند می‌کند: تورم ۴۵ تا ۵۰ درصد و گسترش فلاکت توده‌ای که همین حالا نیز با ۵/۴ میلیون نفر بیکار ، بالا بودن آمار سگته قلبی و مغزی ، کاهش قدم متوسط دانش‌آموزان مدارس ، افزایش بیماری دیابت و بیماری‌های ناشی از کمبود ویتامین و آهن ، بسیار گسترده است. همچنین ارزیابی او این است که برخلاف ادعای دولت ، حذف یارانه‌های کنونی اثرزیی باعث صرفه‌جویی در مصرف آن نخواهد شد ، مگر این که قیمت‌ها بیش از حد افزایش یابد ، زیرا ما شبکه حمل‌ونقل شهری عمومی کارآمد نداریم و مثلاً در تهران که زیر ۸ میلیون جمعیت دارد حدود ۵/۳ میلیون ماشین در تردد است ، یعنی یک ماشین برای ۲/۲ نفر. و مردم برای رفتن سر کار ، مجبورند از اتومبیل استفاده کنند. بنابراین مصرف رینگ‌چندانی به قیمت ندارد ، مگر این که قیمت‌ها مثلاً ۱۵ برابر یا بیشتر افزایش یابد. با همه اینها ، او می‌گوید بدون آگاهی و سازماندهی ، معلوم نیست اجرای طرح هدفمند سازی به شورش توده‌ای بینجامد و یا حتی اگر شورش‌های افراطی ، حرکت کوری نباشد. اگر "آگاهی نباشد ، قبیضان و حاشیه‌نشینان نیروی خوبی برای فاشیست‌ها و جباران به حساب خواهند آمد".

۳۲- محمد مالجو (اقتصاددان و فعال چپ) مخالف طرح هدفمند سازی است و این را در راستای هدف‌های سیاسی تیم احمدی‌نژاد می‌بیند. او "محوری‌ترین هدف سیاسی" دولت احمدی‌نژاد را " تلاش برای ارتقای طبقاتی بخش کوچکی از طبقه – سیاسی حاکم" می‌داند که "پیش از دولت نهم نه در رأس بلکه عمدتاً در میانه هرم قدرت سیاسی و ثروت اقتصادی قرار داشتند، نوعی بازاریابی طبقاتی جامعه که به زیان بورژوازی پسانقلابی اما به نفع مجموعه‌کسانی از طبقه سیاسی حاکم است که هم پیمان دولت نهم هستند. این هدف کلی را می‌توان به چند هدف جزئی‌تر تجزیه کرد. اولین هدف عبارت است از زمینه‌سازی برای انتقال دارایی‌های دولتی به نخبگان و توده‌های وفادار به گروه سیاسی متکثر. مثلاً تحولات اخیر در خصوص بازخوانی اصل ۴۴ قانون اساسی را به نحوی که در دولت و مجلس پیش می‌رود از این زاویه می‌توان نگاه کرد. در عین حال، سیاست خصوصی‌سازی بخشی از دارایی‌های دولتی به پیش شرط‌های دیگری نیز نیاز دارد. مثلاً جرح و تعدیل‌هایی در پیش نویس اصلاحیه قانون کار در وزارت کار دولت نهم مطرح شد از سویی دست کارفرمایان را برای اخراج شتابان کارگران باز می‌گذارد و از دیگر سو کارگران را کماکان ناپروخورد از حق تأسیس اتحادیه‌های کارگری مستقل نگه می‌دارد. این یکی از لازمه‌های خصوصی‌سازی‌های گسترده‌ای است که در جریان است. دومین هدف عبارت است از بسیج منابع مالی گروه‌های وابسته به دولت . و انگذاری پروژه‌های اقتصادی بزرگ به برخی ارگان‌ها بدون مناقصه از همین زاویه قابل فهم است. هم چنین کاهش نرخ بهره بانکی که منابع مالی گسترده‌ای را برای وام‌گیرندگان دانه درشت به ارمان می‌آورد در همین راستا معنا می‌دهد. سومین هدف عبارت است از توزیع منابع مالی میان آن دسته از شهروندانی که باقی‌مانده می‌توانند از گروه سیاسی متکثر حمایت سیاسی به عمل بیاورند. مصرف بی‌رویه از صندوق ذخیره ارزی، سفرهای استانی سابق هیأت دولت، و حتی طراحی سهام عدالت را می‌توان از ابزارهای تحقق همین هدف قلمداد کرد. سرانجام چهارمین هدف نیز عبارت است از زمینه‌سازی برای حفاظت کلیت طبقه سیاسی حاکم از شر تحریم‌های بین‌المللی. مثلاً به نظر می‌رسد سهمیه بندی بنزین نه ضرورتاً بر مبنای منطق اقتصادی یا منطق اجتماعی، بلکه بر اساس منطق سیاسی به اجرا گذاشته شد تا در شرایط اضطراری به نحوی ناگهانی به جامعه شوک وارد نشود". با این ارزیابی از هدف اصلی دولت احمدی‌نژاد است که او هدف آن را در مورد طرح هدفمندی‌سازی نیز کاملاً سیاسی می‌داند: "اولاً می‌خواهد خودش را حتی‌المقدور از شر هزینه‌های اجتماعی خلاص کند؛ ثانیاً می‌خواهد زمینه‌های تسریع انباشت سرمایه به دست بورژوازی نوظهور وابسته به خود را بیش از پیش فراهم بیاورد؛ ثالثاً می‌خواهد در جایجایی هزینه‌های دولت از سمت هزینه‌های اجتماعی به سمت هزینه‌های امنیتی که معطوف به مصرف در ماشین‌سرب کسب است دست بازتری داشته‌باشد؛ رابعاً می‌خواهد در بازتوزیع منابع مالی حاصل از طرح هدفمندسازی یارانه‌ها بیش از پیش بکوشد تا حمایت سیاسی گروه‌های وابسته به خویش را خریداری کند. دولت فعلی می‌داند که به هیچ وجه حمایت سیاسی طبقه متوسط را با خود ندارد، لذا بابت از دست دادن آن‌ها و ناراضی‌های اقتصادی طبقه متوسط پیش از این نگرانی ندارد. همه تلاشش درصدد کاتالیزه کردن منابع مالی به سمت اقتشاری از جامعه است که یا از همپیمانان خودش هستند یا باقی‌مانده است که حامی سیاسی‌اش باشند". مالجو می‌گوید هدف اعلام شده دولت "از اجرای این طرح در ظاهر عبارت است از اولاً برقراری عدالت و ثانیاً کاهش مصرف بنزین. این البته ظاهر قضیه است. به گمان من هیچ یک از این دو هدف با اجرای این طرح تحقق نمی‌یابند. می‌گویند طبقات فرادست‌تر در قیاس با طبقات فرودست‌تر به میزان بیشتری مثلاً کالایی چون بنزین را مصرف می‌کنند و با توجه به قیمت یارانه‌ای

کنونی به میزان بیشتری از یارانه ها برخوردار می شوند. اما وقتی قیمت بنزین باصطلاح واقعی شود و در عین حال بازتوزیع منابع مالی آزاد شده از طریق این طرح میان طبقات فرودست تر چندان عادلانه به اجرا گذاشته نشود، اتفاقی که می افتد این است که گرچه نیاز اقشار گوناگون به مثلاً مصرف بنزین کماکان ثابت است اما به دلیل افزایش قیمت این کالا حالا دیگر الگوی توانایی مالی اقشار گوناگون برای تأمین مالی نیاز خود به همان صورت سابق نیست. یعنی طبقات فرودست تر بعد از اجرای طرح دیگر توانایی سابق خود در خرید را نخواهند داشت. اما طبقات فرادست تر چون حساسیت شان به افزایش قیمت مثلاً بنزین کم است چندان تغییری در الگوی مصرف خودشان نخواهند داد. بنابراین معلوم است که فشار کاهش مصرف انگار بنیاداً عمدتاً به طبقات فرودست تر وارد شود. انگار این است عدالتی که از آن دم می زنند. از سوی دیگر آیا میزان مصرف طبقات فرودست تر کاهش می یابد؟ یا توجه به ساختار حمل و نقل و زندگی شهری و عواملی از این دست که تعیین کننده میزان نیاز به کالایی مثلاً مثل بنزین است، بعید به نظر می رسد میزان مصرف بنزین به طرز چشمگیری میان طبقات فرودست تر کاهش یابد. در واقع چون مثلاً بنزین برای طبقات فرودست تر از کشش قیمتی ناچیزی برخوردار است علی رغم افزایش قیمت آن موجب کاهش مصرف این طبقات نخواهد شد بلکه عمدتاً باعث می شود نوعی جابجایی در سبد مصرفی این طبقات اتفاق بیفتد یعنی این طبقات از منابع مالی بسیار محدود تخصیص یافته به مثلاً آموزش و سلامت و اوقات فراغت و اقلامی از این دست می مانند تا بتوانند کمابیش میزان مصرف ناگزیر سابق خویش در زمینه کالاهای ضروری ای چون بنزین را ادامه دهند. بنابراین فشار اجرای این طرح عمدتاً بر روی طبقات فرودست تر وارد خواهد شد اما نه ضرورتاً به شکل کاهش چشمگیر در مصرف بنزین بلکه در قالب نابرابری بیش از پیش از اقلامی چون آموزش و سلامت و بهداشت و زمینه-هایی از این قبیل. این ها همه هزینه هایی است که طبقات فرودست تر جامعه برای تحقق اهداف سیاسی دولت فعلی متقبل می شوند. اما آیا این امر باعث تغییر کنش سیاسی طبقات فرودست تر نسبت به نظام سیاسی حاکم خواهد شد؟ بی تردید ناراضی های اقتصادی افزایش خواهد یافت. اما باز پرسش این است که آیا افزایش ناراضی های اقتصادی به کنش سیاسی مخالف خوان بدل خواهد شد؟ من توانایی پیش بینی در این زمینه را ندارم.

جمع بندی و نتیجه گیری

۳۲- با توجه به مجموع شواهد و بحث های تاکنونی چند نکته کاملاً روشن است: یک- آنی ترین و قطعی ترین پی آمد "طرح هدفمند کردن یارانه ها" جز بالا رفتن جهشی قیمت کالاها و خدمات اساسی در زندگی مردم چیز دیگری نخواهد بود. آنچه در این طرح نقد و مسلم است پنج تا ده برابر شدن قیمت حامل های انرژی است و آنچه نسیه است و "وعده سر خرمن"، یارانه های نقدی است که گفته می شود به بخشی از مردم داده خواهد شد (به چه کسانی؟ کی؟ تاچه زمانی؟ با چه شرایطی؟ هنوز معلوم نیست).

دو- تأملی کوتاه در کارنامه دولت احمدی نژاد جایی برای تردید باقی نمی گذارد که شعارهای مربوط به عقلانی سازی مصرف انرژی و عادلانه سازی توزیع یارانه ها در این طرح پوششی هستند برای پیشبرد هدف های دیگر. بعلاوه روشن است که با این طرح مشخص نه سطح زندگی اقشار پائین می تواند ارتقا یابد و نه حتی الگوی مصرف انرژی می تواند عقلانی تر شود

سه- شواهد زیادی نشان می دهند که مهم ترین هدف های دولت احمدی نژاد در طرح هدفمندسازی اینها می توانند باشند: الف- ایجاد منابعی برای مقابله با کسری بودجه فزاینده دولت که احتمالاً آنی ترین هدف طرح است که در کوتاه مدت باید به دست بیاید. ب- مقابله با کاهش درآمد نفت. فراموش نباید کرد که صادرات نفت ایران حالا به زیر دو میلیون بشکه در روز کاهش یافته و مقابله پایه ای با این کاهش بدون سرمایه گذاری سنگین (حدود ۲۰۰ میلیارد دلاری) در صنعت نفت و منربیزه کردن تکنولوژی مربوطه شدنی نیست. در نبود چنین امکانی، آنها می خواهند ش فروش ۵/۱ میلیون بشکه مصرف داخلی روزانه به قیمت جهانی، در آمدی را که تکیه گاه اصلی مایه دولت است و بدون آنها کیا بیای دولت رانتهی فرو خواهد ریخت، تا حدی ترمیم کنند. ج- مقابله با تحریم واردات پاره ای محصولات نفتی (مخصوصاً بنزین و گازوئیل) از طریق کاهش مصرف این محصولات. حقیقت این است که آنها از اول تهدیدهای امریکا را در مورد تحریم جدی گرفته بودند، هر چند که در تبلیغات داخلی درست عکس آن را وامی نمودند. د- تقویت کنترل دولت و مخصوصاً باند خودشان بر منابع اقتصادی. حتی اگر هدفمند سازی همان گونه اجرا شود که وعده اش را می دهند، تردیدی نمی توان داشت که کنترل توزیع کنندگان بر معیشت مردم و فعالیت واحدهای اقتصادی، بسیار تنگ تر خواهد شد. ه- هدایت بخشی از منابع موجود به طرف طرح های امنیتی که تدارک می بینند و ر شوه دهی به آن "دو- سه میلیون نفری که حاضر براق و پا بر مرکب موتور در اختیار دارند".

چهار- اگر منظور تنظیم کنندگان طرح واقعاً همین هدف های یاد شده باشد، باید قبول کنیم که زمان مناسبی را برای اجرای آن انتخاب کرده اند. حقیقت این است که برخلاف خوش خیالی بعضی از طرفداران "اقتصاد بازار"، این طرح در جهت رویاهای آنها نیست، بلکه در جهت به وجود آوردن یک اقتصاد مافیایی است که عناصر دیگر آن را هم در حوزه های مختلف می بینیم. اقتصاد مافیایی مملفه ای است از بدترین عناصر اقتصاد خصوصی و دولتی.

پنج- چگونگی اجرای طرح اصلاً معلوم نیست. فراموش نباید کرد که دولت حاضر نشده حتی به کمیسیون تلفیق مجلس اطلاعاتی در این باره بدهد و خود احمدی نژاد با صراحت گفته است که بین اعلام و اجرای طرح باید فقط چند ساعت فاصله باشد تا کسی نتواند از موقعیت ایجاد شده سوءاستفاده اقتصادی و سیاسی بکند. این شاهدهی است بر جنبه امنیتی پررنگ طرح هدفمند سازی. تصادفی نیست که حتی عده ای از اصول گرایان مجلس شیوه می کنند که احمدی نژاد نمی خواهد طرح

مصوب مجلس را اجرا کند. باند احمدی نژاد این بار نیز شیوه عمل محبوب خود را فراموش نکرده است: "پیشروی با چراغ خاموش."

شش- طرح هدفمند سازی حتی اگر آن طور که وعده داده می شود اجرا شود، بزرگ ترین ضربه را به کارگران و زحمتکشان وارد خواهد آورد و پائین ترین اقشار جامعه را بی دفاع تر خواهد ساخت، از چند طریق: الف- بالا بردن قیمت همه کالاها و خدمات اساسی و پائین آوردن قدرت خرید مردم. همه توافق دارند که تورم شدید یکی از قطعی ترین نتایج اجرای این طرح خواهد بود که مسلماً بیش از همه درآمد کارگران و زحمتکشان را خواهد بلعد. ب- افزایش قیمت کالاها و خدمات انرژی بر که در مجموع هزینه های کارگران و زحمتکشان سهم بالاتری دارند، بر کاهش قدرت خرید اینها به مراتب بیشتر از ثروتمندان اثر خواهد گذاشت. همان طور که در بالا (به نقل از جواد صالحی اصفهانی) اشاره شد، سهم حامل های انرژی در مجموع هزینه های پائین ترین دهک جمعیت نزدیک به پنج برابر (۳۷ به ۸) بالاترین دهک است. معنای چنین رقمی این است که کاهش قدرت خرید پائین ترین دهک پنج برابر بالاترین دهک خواهد بود و این ارزش نسبی کار را به صورت نهادهی شده پائین خواهد آورد. ج- کاهش قدرت خرید کارگران و زحمتکشان خواه ناخواه به کمتر شدن امکان دسترسی آنها به آموزش و بهداشت و مسکن (و به طریق اولی به سایر اقلام مورد نیاز) خواهد انجامید. زیرا طبق قانون انگل (Engel's law) در اقتصاد، با افزایش درآمد خانوار، نسبت هزینه های مربوط به خوراک و پوشاک و مسکن در مجموع هزینه های آن کاهش می یابد. به عبارت دیگر، افزایش نسبت این هزینه ها در مجموع هزینه های لایه های پائین، امکان دسترسی آنها به اقلام مورد نیاز دیگر را محدودتر می سازد. د- افزایش بیکاری در نتیجه تعطیلی یا محدود شدن فعالیت بخش قابل توجهی از واحدهای اقتصادی انرژی بر، مخصوصاً در کشاورزی، صنعت و حمل و نقل.

هفت- پرداخت یارانه های نقدی حتی اگر طبق وعده اجرا شود، اولاً حجم نقدینگی را بالا خواهد برد که خود این تورم را تشدید می کند. ثانیاً به احتمال زیاد به جای رسیدن به نیازهای پایه ای حیف و میل خواهد شد. زیرا یارانه نقدی به رئیس خانوار پرداخت خواهد شد که با توجه به وزن سنگین پدر سالاری در جامعه ما نمی تواند به نفع زنان و کودکان باشد. و حتی می تواند ساختار خانواده پدرسالار را از این هم که هست محکم تر سازد. ثالثاً توزیع یارانه های نقدی، بوروکراسی عریض و طویل پرخرجی به وجود می آورد که در یک دولت ایدئولوژیک مذهبی فاسد، بخش بزرگی از منابع مالی را می بلعد و شمار کانون های مافیایی موجود را بالاتر می برد.

هشت- هم زمان شدن اجرای این طرح با تحریم های بین المللی، بحران ساختاری اقتصاد ایران را به شدت عمیق تر خواهد ساخت و بخش های مولد را درمقایسه با بخش های انگلی و واردات را درمقایسه با صادرات متورم تر خواهد کرد.

۳۴- حذف یارانه ها بی تردید ناراضی گسترده ای در میان لایه های پائین ایجاد خواهد کرد و شرایط مساعدی برای شکل گیری اقدامات توده ای مستقل زحمتکشان به وجود خواهد آورد. با توجه به ویژگی نقطه اشتعال ناراضی، کانون های اصلی چنین حرکت هایی بیش از آن که محیط کار کارگران باشد، محیط زیست آنها خواهد بود و احتمالاً به جای اعتصابات کارگری، با اعتراضات و شورش های محلات تهیستان شروع خواهد شد. این ویژگی باعث خواهد شد که اولاً خصلت سیاسی حرکت های احتمالی پررنگ تر باشد و ثانیاً امکانات بسیار مساعدی برای ارتباط جریان های مختلف سیاسی با این حرکت ها فراهم گردد. بی تردید این می تواند فرصت مناسبی برای ارتباط گیری با این حرکت ها از پائین و در محل برای جریان ها و فعالان چپ باشد. فعالان چپ در صورتی می توانند از این فرصت به خوبی استفاده کنند که چند نکته را به یاد داشته باشند:

یک- فراموش نباید کرد که ارتباط با کارگران و زحمتکشان در انحصار چپ نیست و جریان های مختلف مخالف و منتقد حکومت و متعلق به اردوی سرمایه نیز سعی می کنند و خواهند کرد با این نوع حرکت ها ارتباط ایجاد کنند و اگر ارتباط گیری از پائین و در محل می تواند شرایط مساعدی برای فعالان چپ ایجاد کند، جریان های مختلف بورژوازی با بهره برداری از رسانه های نیرومند، امکانات بیشتری برای جهت دادن آنی این حرکت ها دارند. بنابراین ارتباط گیری با حرکت های مستقل طبقه کارگر در رقابت فشرده ای میان مبارزان اردوی کار و مدافعان سرمایه پیش می رود و خواهد رفت.

دو- جریان های مختلف اردوی سرمایه (چه مخالف با حکومت و چه مدافع آن) در حذف یارانه ها اختلافات اصولی زیادی باهم ندارند، اختلاف آنها در چگونگی حذف و زمان آن است. و این می تواند زمینه مساعدی برای نفوذ فعالان اردوی کار به وجود بیاورد. همچنین مخالفان بورژوازی رژیم خواهان بهره برداری سیاسی آنی از حرکت های توده ای خواهند بود، در حالی که ما فقط به ضدیت با رژیم نمی توایم اکتفا کنیم، بلکه ناگزیریم شعله های خشم توده ای را به بسترهای آگاهی طبقاتی بکشانیم؛ ارتباط و سازماندهی هر چه پایدارتر در میان زحمتکشان ایجاد کنیم؛ با فعالان برخاسته از این حرکت ها پیوندهای پایدار برقرار کنیم و آنها را با افق های گسترده پیکارهای طبقاتی آشنا سازیم. و این هر چند کار ما را دشوارتر می سازد، اما فرصت بزرگی برای پیوند چپ با طبقه کارگر به وجود می آورد.

سه- چپ در صورتی می تواند در حرکت های توده ای احتمالی زحمتکشان نفوذ مؤثری داشته باشد که فقط به مخالفت با حذف یارانه ها بسنده نکند، بلکه بتواند شعارهای عوام فریبانه "طرح هدفمند سازی" را افشا کند، با دلایل توجیهی طراحان آن مقابله فکری نماید و در حد امکان، طرح های جایگزین داشته باشد. همان طور که پیشتر اشاره شد، دولت احمدی نژاد طرح هدفمند سازی را زیر پوشش دو شعار توجیهی پیش می راند: عقلانی کردن مصرف انرژی و عادلانه کردن توزیع یارانه ها. چپ باید با این دو شعار مقابله فکری کند. و مقابله فکری مؤثر این نیست که

قتل های زنجیره ای کدام هدف ها را دنبال می کنند؟

ارژنگ بامشاد

در چند هفته ی گذشته دو تن از پزشکان دانشگاهی توسط جوخه های مرگ رژیم جمهوری اسلامی ترور شدند. اکنون روشن شده است که این پزشکان از ابعاد تجاوزات جنسی در بازداشتگاه کهریزک و زندان اوین اطلاع داشته اند. به نظر می رسد دستگاه امنیتی رژیم برای جلوگیری از افشای ابعاد جنایاتی که در زندان ها صورت گرفته، دست به این ترورهای جنایت کارانه زده است. زمانی که اخبار این ترورها منتشر شد، وزیر بهداشت و درمان رژیم، بدون آن که تحقیقاتی در این رابطه صورت گرفته باشد، اعلام کرد که ترور این دو پزشک با هم ارتباطی ندارند. پس از چند روز، مقامات قضائی و انتظامی رژیم اعلام کرده اند یکی از متهمین به قتل یکی از پزشکان، پس از تعقیب با شلیک چند گلوله خودکشی کرده است. گویا تنها شلیک یک گلوله برای خودکشی کافی نبوده است! اگر فردی که نامبرده شده، واقعاً در ترور این پزشک نقش داشته باشد، خودکشی شدن او خیلی سریع ماجرای خودکشی شدن سعیدامی، معاون وزیر اطلاعات و مسؤل سازماندهی قتل های زنجیره ای دهه هفتاد را به یاد می آورد. این بدان معناست که تلاش دستگاه امنیتی و قضائی رژیم بر آن است که بر پایه روال همیشگی، امکان پیگیری این پرونده ها را از میان بردارد. از یاد نبریم که قتل های زنجیره ای سال های گذشته و ترور دکتر مسعود علمیمدی و دکتر رامین پور اندرجانی نیز همچنان در پرده ابهام باقی مانده است.

واقعیت این است که ترورهای گسترده ای که توسط جوخه های مرگ جمهوری اسلامی انجام گرفته، هیچگاه مورد بررسی قرار نگرفته و مورد بررسی نیز قرار نخواهد گرفت. ترورها و قتل های زنجیره ای جزئی از سیستم مافیائی قدرت است و زمانی که رژیم خود را در خطر می بیند این سیستم را به کار می اندازد. جنبش ضداستبدادی یک سال اخیر، و خشم فروخته مردمی، ترس را چنان به جان حاکمان انداخته است که سازماندهی جوخه های مرگ را، در دستور کار خود قرار داده اند. آن ها به این نتیجه رسیده اند که شیوه های دیگر سرکوب کافی نیست و یا پرهزینه است. در چنین سیستمی نیز هم چون قانون سکوت در شبکه های مافیائی، وقتی ضرورت از میان بردن سرخ ها در میان باشد، آن ها در کشتن و نابودی عاملین خود تردیدی بخود راه نمی دهند. از این همین روست که سعیدامی خودکشی می شود و حال اعلام می شود که عامل ترور دکتر سربانی هم خودکشی شده است. چنین اقداماتی برای آن صورت می گیرد تا امکان دنبال کردن ماجرا از بین برود. در این جا نیز همچون سیستم مافیا، قانون سکوت عمل می کند. قانون سکوت مافیا، بدان معناست که اگر یکی از عاملین و وابستگان به مافیا که دارای اطلاعات کلیدی است، لب به سخن بگشاید و یا احتمال سخن گفتن او برود، از میان برداشته می شود. این جوهر و منطق درونی خودکشی شدن های مافیائی و جوخه های مرگ حاکمیت فاشیستی است.

قتل های زنجیره و ترورهای سازمانیافته جوخه های مرگ، هر چند برای تکمیل دستگاه سرکوب قانونی به کار می افتد، اما در شرایط کنونی هدف های دیگری را نیز دنبال می کند. نگاهی به ترور دکتر مسعود علمیمدی، دکتر رامین پور اندرجانی، دکتر عبدالرضا بدخش و دکتر غلامرضا سربانی، نشان می دهد که حاکمیت قصد دارد جامعه پزشکان و دانشگاهیان کشور را مرعوب سازد. همانگونه که قتل های زنجیره ای پائیز ۱۳۷۷ قصد داشت روشنفکران و جامعه فرهنگی کشور را مرعوب سازد و یا ترور سعیدحجاریان برای مرعوب ساختن اصلاح طلبان انجام گرفت. سیاست مرعوب سازی، جز تفکیک ناپذیر اقدامات تروریستی و گروه های ضربت فاشیستی است. حملات سازمانیافته گروه های ضربت فاشیستی به خانه های میرحسین موسوی و مهدی کروبی و یا تعرض به خانواده های فرماندهان جنگ، همت و باکری نیز همین هدف را دنبال می کند. حکومت با این اقدامات تروریستی و فاشیستی خود، تلاش دارد به مخالفان خود پیام دهد که به سراغ تک تک آن ها خواهد رفت. این امر از یک سو نشانه ی تروح برده خوئی و جنایت پیشگی حکومت است و از سوی دیگر عمق ترس و نگرانی حکومت از مردم و خطر فروپاشی حاکمیت را نشان می دهد.

تجربه سه دهه ترورهای سازمانیافته در جمهوری اسلامی که به قیمت جان ها صدها تن از فعالین سیاسی و اجتماعی و مدنی تمام شده، نشان داده است که حکومت اسلامی برای حفظ بقاء خود از انجام هیچ جنایتی ایا ندارد. از آنجا که جوخه های مرگ جزئی از سیستم سرکوب حکومتی است، انتظار تحقیق و بررسی این جنایات توسط دستگاه های قضائی رژیم، انتظار بیهوده ای است. بی اعتمادی عمومی که در این زمینه به دستگاه قضائی حکومت اسلامی بوجود آمده، امر کاملاً بر حقی است. این بی اعتمادی را خانواده های جانباخته گان قتل های زنجیره ای پائیز ۱۳۷۷ خانواده های فروهر،

اصلاً صورت مسأله را پاک کنیم. حقیقت این است که اولاً مصرف انرژی در ایران با توجه به تولید ناخالص داخلی کشور، نسبتاً بالا و غیر عقلانی است و هواداران سوسیالیسم نمی توانند به آن بی تفاوت باشند. ثانیاً توزیع یارانه های انرژی نیز عادلانه نیست و دلیلی ندارد منابع عمومی کشور صرف دادن یارانه به ثروتمندان گردد. اما مسأله این است که پاسخ دولت احمدی نژاد یا نئولیبرال ها به این مشکلات، در حکم پناه بردن از افعی به اژدهاست. مسلماً چپ می تواند راه حل های عقلانی و عملی متعددی برای حل مشکلات موجود عرضه کند، راه حل هایی که با منافع طبقه کارگر و شگوفایی اقتصاد کشور خوانایی داشته باشند. برای دامن زدن به بحث مشخص در این زمینه، می شود مثلاً پیشنهاد زیر را (به عنوان یک "کیسه بوکس") در میان فعالان (و مخصوصاً اقتصاددانان) چپ به بحث گذاشت: به جای بالا بردن قیمت حامل های انرژی تا سطح جهانی و سپردن آن به دست بازار، افزایش قیمت بر مبنای افزایش میزان مصرف صورت بگیرد. به این صورت که در مورد نیازهای اساسی، افزایش قیمت اصلاً صورت نگیرد، ولی متناسب با بالا رفتن مصرف از سطح نیازهای اساسی، قیمت ها نیز بر مبنای یک جدول عمومی اعلام شده، افزایش یابد. به این ترتیب، می شود صورت حساب مشترکین برق و گاز را (خواه واحد های مسکونی باشند، خواه بنگاه های اقتصادی) به راحتی و بدون مداخله یک بوروکراسی پرخرج و مزاحم و صدور جواز از طرف دانه های ایدئولوژیک مراقب وفاداری شهروندان کشور به "ولی امر مسلمین"، به شیوه ای کاملاً شفاف تنظیم کرد و با مصرف غیر لازم از طریق قیمت های بالا رونده مقابله نمود. البته در مورد بنزین و گازوئیل و مشتقات دیگر، به سادگی مورد برق و گاز نمی توان عمل کرد و خواه ناخواه راه های سوء استفاده های حکومتی تا حدی باز می ماند، ولی در این موارد نیز باید مبنای قیمت گذاری همان نیازهای اساسی باشد. به این ترتیب که به جای بالا بردن قیمت فزاینده، بهای سوخت و وسائل حمل و نقل ضروری افزایش نیابد، و لی بهای سوخت برای حمل و نقل غیر لازم و تجملی، متناسب با فاصله گرفتن آنها از سطح حداقل لازم افزایش یابد. بدیهی است که راه حل اساسی در این زمینه با سرمایه گذاری روی تقویت حمل و نقل عمومی، کارآمد و کمتر آلاینده ممکن است، چه در درون شهرها و چه در بین شهرها و آبادی ها، چه در انتقال مسافر و چه در حمل و نقل بار. در مورد نرخ گذاری سوخت مصرفی واحدهای اقتصادی نیز می شود بر همین مبنای تمایز نیازهای اساسی از غیر اساسی عمل کرد و بهای سوخت واحدهای عرضه کننده کالاها و خدمات غیر اساسی و تجملی را افزایش داد. مسلم است که پیشنهاد فوق صرفاً خصلت تدافعی دارد و برای مقابله آنی با تهاجم رژیم به سفره های خالی زحمتکشان در توازن قوای کنونی طرح می شود و بنابراین نمی تواند یک راه حل پایدار و کارساز برای طبقه کارگر باشد. در نتیجه با تغییر توازن قوا به نفع طبقه کارگر، بی تردید می توان و باید مبارزه برای یک نظام تأمین اجتماعی جامع را آغاز کرد ..

چهار - حرکت های اعتراضی احتمالی علیه حذف یارانه ها می تواند زمینه مساعدی برای پیوند فعالان محلات تهیدست نشین با فعالان کارگری شاغل در محیط کار، فعالان جنبش زنان، فعالان جنبش دانشجویی و فعالان مترقی جنبش ملیت های زیر ستم، ایجاد کند. طبیعی است که چنین ارتباطی می تواند عیار طبقاتی جنبش ضد دیکتاتوری را تقویت کند. بنابراین چپ باید برای بهره برداری از این فرصت خود را آماده کند.

پنج - استفاده انبازاری از حرکت های خودانگیخته مردم نه تنها کمکی به جنبش ضد دیکتاتوری نمی کند، بلکه می تواند نتایج فاجعه باری داشته باشد و فرصت بی سابقه ای را که برای مبارزه آزادی و سازمان یابی توده ای مردم به وجود آمده است، بسوزاند.

شش - مقابله با رژیم در نقطه قوت آن نتایج مصیبت باری می تواند به دنبال داشته باشد. فراموش نباید کرد که حکومتی ها سازمان یافته اند، مسلح اند، و از اراده فشرده و طرح های حساب شده ای برخوردارند. در مقابل، فراموش نباید کرد که مردم بی شمارند، از حق حیات شان دفاع می کنند و بنابراین حقانیتی دارند که تاکید برآن حتی در صفوف طرفداران رژیم نیز می تواند تزلزل و تردید ایجاد کند.

هفت - برتری عددی مردم در صورتی می تواند خود را نشان بدهد و به نیروی مردم کوبنده ای تبدیل شود که اولاً رویارویی ها به صورت فرسایشی پیش بروند تا هم مجال ارتباط و سازمانیابی برای حرکت های مطالباتی مردم بدهند و هم نیروهای دشمن را فرسوده سازند. به جای رویارویی فشرده در زمان و مکان، باید به ضربه و گریز پرداخت، به مبارزه گریزایی مسالمت آمیز روی آورد و زمان خرید و خود را سازمان داد.

هشت - شرایط بسیار مساعدی برای نافرمانی مدنی فراهم آمده است که باید فعالان از آن استفاده کنیم. نقدترین و عملی ترین شکل نافرمانی مدنی در رویارویی های کنونی این است که مردم از پرداختن قبض های برق و گاز و آب که با نرخ های جدید صادر می شود، خودداری کنند. این کار اگر به صورت سازمان یافته و از پائین شروع شود، مسلماً می تواند کارساز باشد. در محلات زحمتکش نشین شرایط بسیار مساعدی برای سازماندهی این شکل از نافرمانی مدنی وجود دارد. زیرا در این محلات اولاً ارتباط تنگاتنگ و فعالی میان خانواده های محل وجود دارد، ثانیاً افزایش هزینه برق و گاز و آب تأثیر مخرب تری بر زندگی زحمتکشان خواهد گذاشت. تردیدی نیست که رژیم در مقابل عدم پرداخت قبض های برق و گاز و آب واکنش تندی نشان خواهد داد. ولی اگر حرکت در سطح محلات با تدارک کافی سازمان داده شود، مردم می توانند مانورهای رژیم را خنثی کنند. فراموش نباید کرد که آب و برق همه را نمی شود قطع کرد و همه را به خاطر عدم پرداخت قبض آب و برق نمی توان به زندان انداخت. در صورت موفقیت حرکت حتی در یک محله، خبر آن به سرعت خواهد پیچید و حرکت توده گیر خواهد شد. ۱۳ مهر ۱۳۸۹

مختاری و پوینده و ... به روشنی اعلام کردند. همین بی اعتمادی از سوی خانواده های جانبازان جانباز کهریزک نیز اعلام شده است. زیرا هدف سیستم قضائی اسلامی، که نه سیستمی برای عدالت و قضاوت، بلکه جزئی از سیستم سرکوب سازمان یافته ی حکومتی است، نه روشن شدن حقیقت، بلکه لاپوشانی حقیقت است. این دستگاه مطیع امر رهبر رژیم، باید تلاش کند تا عماران قتل های زنجیره ای، فتوا دهندگان این قتل ها، نامشان هیچگاه مطرح نشود و سازماندهی مافیائی جوخه های مرگ و گروه های ضربت فاشیستی نیز افشاء نگردد. بی توجهی به همین اصل بود که وقتی سعیدامامی مجری قتل های زنجیره ای دهه هفتاد، در بازجویی های خود از فتوادهندگان نام برد، واجبی خور شد و خودکشی گردید.

وقتی دستگاه قضائی حکومت اسلامی به دنبال لاپوشانی حقیقت است، نباید گذاشت این خون های به ناحق ریخته شده، فراموش شوند. افشای این جنایات، مطرح کردن تک تک قتل های زنجیره ای و به گوش جهانیان رساندن آن یکی از اصلی ترین اقداماتی است که می توان انجام داد. می توان تک تک پرونده های چنین قتل هایی را جمع آوری کرد و در اختیار نهادهای حقوق بشری جهانی گذاشت. چنین پرونده هایی می تواند منبای تشکیل یک دادگاه بین المللی برای محاکمه جنایت کاران حکومت اسلامی باشد. چنین پرونده هایی می تواند، زمانی که توازن قوا در میان حکومت و مردم بر هم بخورد، برای کشف حقیقت به کار آید.

نکته دیگری که نباید از چشم فعالان سیاسی و مدنی دور بماند، این است که زمانی که حکومت گروه های ضربت فاشیستی خود را فعال تر از گذشته بکار گرفته است و وقتی که جوخه های مرگ خود را وارد عمل کرده است، نباید با خوشحالی و بی توجه به این واقعیت ها، فعالیت های سیاسی را به پیش برد. این بر فعالین سیاسی و مدنی است که تلاش کنند فعالیت هایشان را بگونه ای سازماندهی کنند که امکان حفاظت از فعالان و دور کردن خطر از آن ها امکان پذیر گردد. حاکمیت اسلامی برای سر به نیست کردن مخالفین و فعالین از ارتکاب به هیچ جنایتی فرو گذار نخواهد کرد. حتی جان فعالان زندانی نیز می تواند در خطر قرار گیرد. از این رو توجه به فضای جدید و بکارگیری هوشیاری بیشتر از ضروریات مبارزه ضدفاشیستی است. ۹ مهرماه ۱۳۸۹ - اول اکتبر ۲۰۱۰

مانور اقتدار یا مانوری از سر ترس

ارژنگ بامشاد

در روز شنبه دهم مهرماه یگان های ویژه نیروی انتظامی جمهوری اسلامی، مانوری تحت عنوان مانور اقتدار برگزار کردند. سال گذشته در ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ نیز نیروهای انتظامی و بسیج، مانوری به همین نام برگزار کرده بودند. سازماندهی مانور یگان های ویژه نیروی انتظامی که وظیفه شان مقابله با شورش های توده ای است، بیش از آن که نشانه قدرت و اقتدار رژیم اسلامی باشد، نشاندنده ترسی است که سرپای حاکمیت اسلامی را فرا گرفته است. خشم انباشته شده مردمی که یک سال سرکوب لجام گسیخته را تجربه کرده اند و حال بر متن بحران اقتصادی رشنیدانده، با مسئله حذف یارانه ها و دستبرد به سفره های خالی شان روبرو شده اند، امری نیست که از چشم حاکمان جمهوری اسلامی مخفی مانده باشد. بحران اقتصادی مزمن کشور، اکنون با گسترش تحریم های اقتصادی، آنچنان گسترده شده که سکانداران اقتصادی دولت نیز در برابرش طرحی برای برون رفت ندارند. سقوط شدید ارزش ریال در هفته گذشته آن چنان ابعادی به خود گرفت که بیشتر به یک زمین لرزه مالی تشبیه شده است.

بر متن تحریم های اقتصادی، گسترش بحران اقتصادی، سقوط آزاد ارزش ریال یعنی بی ارزش شدن پولی که در دست مردم است، و سیاست حذف یارانه ها از طریق شوک تریابی، و هاسازی قیمت ها که گرانی کالاها و خدمات را تا چندین برابر به همراه خواهد داشت، زمینه های اعتراضات مردمی را فراهم آورده است. اکنون زمینه مناسبی برای پیوند مبارزه برای یک لقمه نان، با مبارزه برای آزادی اندیشه بیان و تشکل، یا به عبارت دیگر، مبارزه علیه استبداد دینی و مبارزه برای طرح مطالبات معیشتی و خواست های بیواسطه، به شکل شگفت انگیزی فراهم می آید. با پیوند این دو عرصه مبارزه، قدرت انفجاری خشم مردم بشکل حیرت انگیزی بالا می برد. همین قدرت انفجاری است که سرداران سپاه و نیروی انتظامی را واداشته تا به مردم چنگ و دندان نشان دهند و مانور اقتدار برگزار کنند. وقتی دولتی که خود را دولت مستضعفان و محرومان می نامد و نام دولت مهرپرور و عدالت گستر را بر خود می گذارد، برای مقابله با مردم، مانور اقتدار سازماندهی می کند، نشان می دهد که تا چه حد ضد مردمی است. نگاهی به مواضع سرداران سرکوب نشان می دهد،

که دولت حاکم، وقتی پای بازاریان محترم در میان باشد، دولتی مهرپرور می شود. سردار رادان اعتصاب بازار را از نوع فتنه اقتصادی نمی داند و دولت احمدی نژاد نیز در برابر بازاریان که نمی خواهند دفترهای خرید و فروش شان را پیش ماموران مالیاتی بگشایند، سر تعظیم فرود می آورد. اما همین دولت وقتی مردم توان پرداخت قبض های چند برابر شده برق و آب را ندارند، آن ها را متهم به هسوسی با استکبار جهانی می کند. در دنیای مدرن، اقتدار یک دولت، با میزان پشتیبانی مردم از آن سنجیده می شود. اما در حکومت های فاشیستی، دیکتاتوری و توتالیتر، نه پذیرش و حمایت مردمی، بلکه ارتش و نیروهای سرکوب، بیان اقتدارشان خواهد بود. اکنون جمهوری اسلامی که حتی جمهوریت محدود و سرو دم بریده در قانون اساسی اش را به کناری گذاشته و خلافت اسلامی را سازمان داده، رسماً و علناً به یک دولت نظامی و امنیتی عریان و سرکوبگر تبدیل شده است. آن ها که دریافته اند، مردم در مقابلشان صف کشیده اند و منتظر فرصت برای اقدامات مؤثر هستند، آرایش جنگی به خود گرفته و با سازماندهی مانور اقتدار تلاش می کنند، مردم را برترسانند.

علیرغم آنکه حاکمیت اسلامی از خشم مردم شدت هراسان شده و مانور اقتدار، نه از سر اقتدار، بلکه از سر ترس، انجام می دهد، با این حال هنوز حاکمیت از نیروی سرکوب یکپارچه و دست نخورده ای برخوردار است. هنوز توازن قوا میان حکومت و مردم، به نفع مردم تغییر نکرده است. هنوز رودرونی مستقیم با نیروی سرکوب به نفع مردم نیست. از این رو کشانده شدن درگیری ها به نقطه قوت نیروهای سرکوب، نمی تواند در راستای راهبرد مقاومت توده ای باشد. تاکتیک های مردمی، باید تاکتیک های مبتنی بر نافرمانی مدنی و جنگ و گریز مسالمت آمیز باشد. باید از تاکتیک های سود جست که نیروی استبداد دینی را هر چه بیشتر پراکنده سازد. قدرت مانور و تحرک آن را در هم بشکنند. از این رو سازماندهی اعتصابات حول خواسته های بیواسطه در کارخانه ها و محل های کار یکی از تاکتیک هایی است که می تواند همبستگی مردمی را افزایش دهد. تاکتیک نافرمانی مدنی در عدم پرداخت قبض های گران شده برق و آب، نیز تاکتیکی است که امکان ضربات دشمن را به پائین ترین حد خود پائین می آورد. همین تاکتیک است که ترس بر جان فرمانده نیروی انتظامی انداخته است. سردار اسماعیل احمدی مقدم در نماز جمعه ۹ مهرماه با نگرانی شدید از تاکتیک نافرمانی مدنی گفت: «با فشارهای اقتصادی قصد دارند، شرایط کشور را به نقطه ای بکشاند که آشوب، اغتشاش، ناآرامی و نافرمانی مدنی را به دنبال داشته باشد».

حال که زمینه های بروز نارضیاتی توده ای در اعتراض به دستبرد حاکمیت به سفره های خالی مردم، با حذف یارانه ها روز به روز گسترده تر می شود، زمینه پیوند مبارزاتی نیروهای مردمی و اردوی کار و زحمت نیز بیش از گذشته فراهم می آید. امروز به راحتی می توان میان خواست های بیواسطه افشار و گروه های زحمتکش و خواسته های سیاسی و عمومی گروه های اجتماعی که در مبارزه ضداستبدادی جریان دارد، پیوند استواری برقرار کرد. مبارزات زنان، اعتراضات جوانان و دانشجویان، مقاومت در مناطق ملی باید با مبارزات نیروهای عظیم کار و زحمت در پیوندی مبارزاتی قرار گیرد. چنین پیوندی سد مستحکمی ایجاد خواهد کرد که قدرت سرکوب استبداد دینی را در هم خواهد شکست. ۱۲ مهرماه ۱۳۸۹

اتحادیه کارگران حمل و نقل بلژیک،

منصور اسانلورابه عضویت افتخاری خود درآورد

خبرگزاری هرانا - اتحادیه کارگران حمل و نقل بلژیک، منصور اسانلو، رئیس زندانی هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران، را به عضویت افتخاری خود درآورد.

به گزارش رادیو فردا، این اقدام در نشست شورای مرکزی اتحادیه کارگران حمل و نقل بلژیک صورت گرفت.

آقای اسانلو از سال ۱۳۸۶ به اتهام های امنیتی زندانی است و چند هفته پیش نیز دوباره محاکمه و به یک سال زندان دیگر محکوم شد. اتحادیه کارگران حمل و نقل بلژیک اعلام کرد که در نامه ای به سفارت جمهوری اسلامی ایران در بروکسل، خواستار آزادی منصور اسانلو خواهد شد.

پیش از این نیز اتحادیه های کارگری در هلند، بریتانیا، فرانسه، اندونزی و فیلیپین، به آقای اسانلو عضویت افتخاری داده اند.

13 مهر 1389

هراس رژیم از گسترش نافرمانی های مدنی

بهر روز نظری

اسماعیل احمدی مقدم فرمانده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ضمن اعتراف به وجود نا آرامی های سیاسی و جنبش ضد استبدادی از احتمال گسترش اعتراضات و اعتصابات ایران نگرانی کرده است. او در خطبه های پیش از نماز جمعه با اعلام اینکه "فتنه سیاسی سال گذشته ادامه دارد"، نسبت به آنچه که او "فتنه اقتصادی" مینامد هشدار داد و گفت که "امروز در اشکال دیگری همچون فتنه اقتصادی ممکن است عده ای قصد داشته باشند هر روز جایی را به اعتصاب و تعطیلی بکشانند". احمدی مقدم هشدار داده است که مخالفان دولت قصد دارند تا با استفاده از بحران اقتصادی ایران، تحریم ها و حذف یارانه ها "جامعه را به نقطه ای برساند که آنان را به نافرمانی و اغتشاشات مدنی سوق دهند". او مردم ایران را تهدید کرد و گفت "کسانی که می خواهند با تکیه بر تحریم های اقتصادی حلقه مکمل دشمن در داخل کشور باشند و با به راه اندازی فتنه های اقتصادی و اعتصابات موجب بی نظمی در داخل کشور شوند، برخورد می شود".

محمد کریمی راد عضو کمیسیون امنیت ملی نیز با تهدید مخالفان هدفمند کردن یارانه ها گفت: "اجرای قانون هدفمند کردن یارانه ها مربوط به امنیت ملی کشور است و مجلس نیز در آن کوتاه نخواهد آمد و برای اخلالگران مجازات مناسبی در نظر گرفته خواهد شد". پیش از این مرتضی تمدن استاندار تهران در سخنانی در ۲۷ شهریور ۸۹ مخالفان طرح "هدفمند کردن یارانه ها" را تهدید به برخورد قانونی کرده و گفته بود: "مخالفان دولت، اتاق توطئه علیه قانون هدفمند کردن یارانه ها را فعال کرده اند". او تمامی انتقادات را هدفمند و یکپارچه و در راستای فعالیت اتاق توطئه دانست.

امنیتی تلقی کردن مسئله حذف یارانه ها و اختصاص دادن نطق پیش از نماز جمعه به این موضوع و تهدیدات مقامات رژیم حاکی از هراس دستگاه ولایی از احتمال اعتراضات و شورش های اکثریت عظیم جمعیت ایران است. وخیم تر شدن شرایط زندگی کارگران و زحمتکشان ایران نتیجه مستقیم سیاست های اقتصادی و اجتماعی نظامی است که در برابر درخواست های برحق مردم ایران پاسخی ندارد مگر تهدید به سرکوب هر چه بیشتر. هراس رژیم از احتمال شورش های توده ای ناشی از حذف یارانه ها و تحریم های اقتصادی خود را به اشکال گوناگون نشان داده است. دولت تا به حال چندین بار اجرای قانون حذف یارانه ها را به تعویق انداخته است. این قانون ابتدا قرار بود در ابتدای سال جاری به اجرا درآید، اما اجرای آن بعدا به مهر ماه و سپس به آبان ماه موکول شد. دولت نه تنها از بیان دلایل تأخیر در اجرای این قانون، بلکه مهمتر از آن، از افشای جزئیات این قانون خودداری کرده است. دولت اکنون در کنار پنهان کاری در مورد چند و چون حذف یارانه ها، بیش از پیش به حربه همیشگی خود، یعنی تهدید و ارباب رو آورده است.

رهبران جمهوری اسلامی همچنین میدانند که نارضایتی توده ای عمیق و گسترده است، و همچنین خوب میدانند که اکثریت عظیم مردم ایران زیر خط فقر زندگی میکنند، و خوب میدانند که این اکثریت عظیم توان پرداخت قیمت های چند برابر برق، گاز و آب را ندارند. بسیاری از مقامات رژیم اعتراف کرده اند که حذف یارانه ها موجب بالا رفتن قیمت کالاهای ضروری تا نزدیک ده برابر خواهد شد و نرخ تورم به ۵۰ تا ۷۰ درصد خواهد رسید. امنیتی اعلام کردن مسئله حذف یارانه ها و برجسب زدن "فتنه اقتصادی" به حرکات احتمالی مردم در واکنش به افزایش قیمت ها و تعمیق بحران اقتصادی، تدارکی است برای جلوگیری از تبدیل نارضایتی های فردی به حرکات همبسته جمعی مردم زحمتکش ایران. دستگاه ولایی همچنین میکوشد تا با نسبت دادن نارضایتی های برحق مردم به "اتاق توطئه" و دست های پشت پرده، از یکطرف و همچون گذشته هر گونه اعتراض و نافرمانی مدنی را به نیروهای خارجی وصل کرده و زمینه سرکوب اعتراضات مردمی را فراهم کند، و از طرف دیگر و پیشاپیش شکست قانون حذف یارانه ها را نتیجه توطئه های خارجی قلمداد کنند.

اعتراف به تداوم جنبش ضد استبدادی مردم و هشدار او در باره گسترش "اشوب، نارامی و نافرمانی مدنی" ناشی از افزایش قیمت ها، تورم و بیکاری، نشانگر تدارک دستگاه ولایی برای یک رویارویی همه جانبه با مردم ایران است. دقیقا همین احتمال تلفیق مبارزات ضد استبدادی مردم با مبارزات مطالباتی و معیشتی آنان است که زانوان مجتمع نظامی - صنعتی حاکم بر ایران را به لرزه درآورده است. اقلیت حاکم بر ایران اکنون بیش از هر زمان دیگری خود را در مقابل اکثریت عظیم جمعیت ایران قرار داده است، و نقطه قوت جنبش ضد استبدادی و مطالباتی مردم ایران در همین است. دستگاه ولایی نمیتواند با میلیون ها مشترک آب، برق و گاز که از پرداخت قبضه های خود خودداری میکنند به مقابله برخیزد. همین بسیار بودن صف کارگران و زحمتکشان، و از همه مهمتر نیروی واحد و همبسته آنان میتواند در برهم زدن توازن قوا به سود نیروهای زندگی، دموکراسی و برابری نقش غیر قابل انکاری ایفا کند.

فساد مالی دستگاه ولایی و گسترش فقر و بیکاری در ایران

بهر روز نظری

تبعیض از واقعیت های غیر قابل انکار در ایران زیر چکمه های نظام اسلامی است. تبعیض علیه زنان، ملیت های ساکن ایران، اقلیت های مذهبی، مخالفان و منتقدان دستگاه ولایی در این نظام در تار و پود قوانین دولت اسلامی تنیده شده و با اتکا به خشونت و سرنیزه اعمال میشوند. شکاف میان دولت و ملت و نابرابری های حقوقی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در ایران امروز اما بیش از هر عرصه ای دیگر خود را در گسترش فقر و بیکاری برای اکثریت مردم و چپاول اموال و منابع عمومی توسط مافیاهای اقتصادی وابسته به دستگاه حاکمه نشان میدهد.

بنا به گزارش خبرگزاری ها در شرایطی که مردم زیر فشار خردکننده اقتصادی قرار گرفته اند و عوارض فاجعه بار تحریم های اقتصادی علیه ایران روز به روز ملموس تر میشوند، غارتگری مقامات رژیم هم بیشتر و شدیدتر می شود. بر اساس آمارهای که سازمان بازرسی دولت اسلامی منتشر کرده مطالبات معوقه بانک های ایران ۵۰ میلیارد دلار برآورد شده است. این سازمان اعلام کرده که نزدیک به ده هزار فرد حقیقی و حقوقی از بدهکاران میلیاردی به بانک ها هستند که بیش از یک میلیارد تومان از بانک ها وام گرفته اند. حقیقت این است که چنین پدیده ای حتی در اقتصادهای به مراتب باثبات تری میتواند به یک زلزله اقتصادی عظیم منجر شود. ابعاد این بحران در سیستم مالی و بانکی دستگاه ولایی روشنتر خواهد شد اگر که به نکات دیگری نیز توجه کنیم. اولاً، برخی از مقامات رژیم پیش بینی کرده اند که رقم مطالبات معوقه بانکی تا پایان سال جاری به مراتب بیشتر خواهد شد و به ۷۰ میلیارد دلار خواهد رسید. معوقات بانکی در کمتر از چهار سال ۷ برابر شده است. ثانیاً، بنا بگفته عزت الله یوسفیان عضو ستاد مبارزه با فساد اقتصادی این مبلغ کلان نه در اختیار هزاران نفر که ۸۴ نفر است. ثالثاً، دولت و شرکت های دولتی بزرگترین وام گیرندگان از بانک های ایران تلقی میشوند.

دولت که ریاکارانه اعلام کرده بود که مبارزه با فساد اقتصادی از اولویتهای اصلی نظام خواهد بود و حتی ستاد به اصطلاح مبارزه با فساد اقتصادی را تشکیل داده، با ارائه تسهیلات بانکی و مالی و حراج منابع و صنایع کشور به مافیای اقتصادی وابسته به خود بیش از پیش دست به غارت و چپاول اموال عمومی زده است.

در کنار این بحران عظیم مالی، تحریم های اقتصادی از یکطرف و حذف یارانه ها از طرف دیگر، به سقوط هر چه بیشتر سطح زندگی اکثریت مردم ایران، افزایش هر چه بیشتر قیمت ها و بیکاری منجر شده است. آمار رسمی حاکی از این است که در چند سال گذشته نزدیک به ۱ میلیون نفر کشاورز از کار بیکار شده و به صف تهیدستان حاشیه نشین پیوسته اند. نرخ بیکاری زنان ایران در کمتر از یک سال از ۱۶ درصد به ۲۵ درصد افزایش پیدا کرده است. عوارض بحران اقتصادی و تبعیض علیه زنان در نظام اسلامی بویژه در گروه سنی ۱۵ تا ۲۴ سال مشهود است. نرخ بیکاری در میان دختران جوان که در سال گذشته نزدیک به ۳۰ درصد بود اکنون ۶۵ درصد برآورده میشود. تنها در چند ماه گذشته ۱۲۰ هزار معلم از کار بیکار شده و ممنوعیت واردات کالاهای نظیر پنجه و افزایش قیمت بنزین، صنایع بسیاری از جمله نساجی، تولیدات مواد بهداشتی، فولاد، لبنیات و قند و شکر بیش از پیش آسیب پذیر کرده است. آسیب پذیر بودن و ورشکستگی صنایع ایران از یکطرف و وارد شدن ۱،۵ میلیون نفر به بازار کار در سال، به این مناسبت که مصیبت بیکاری میلیونها نفر را در ایران تهدید میکند.

فقر وسیع ناشی از بیکاری گسترده و دستمزدهای پایین که در موارد بسیاری حتی با تأخیر بیش از یک سال پرداخت میشوند، با توجه به افزایش تورم به کاهش قدرت خرید بیش از ۸۰ درصد از جمعیت ایران و در نتیجه فقیر تر شدن هر چه بیشتر اکثریت عظیم مردم شده است. نرخ مسکن در بسیاری از مناطق بیش از ده درصد افزایش پیدا کرده است. قیمت آب، گاز و بویژه برق نیز ۱۰ برابر شده است. نیازهای ضروری همچون مسکن، غذا و پوشاک بخش عظیم درآمد شاغلان را میبلعد. برآوردهای نهادهای دولتی همچون بانک مرکزی ایران نشان میدهد که یک خانواده ایرانی برای تامین بدیهیترین احتیاجات خود و رفع گرسنگی دست کم باید ۶۰۰ هزار تومان هزینه کند. آمار دولتی همچنین خط فقر در ایران را معادل ۸۵۰ هزار تومان اعلام کرده اند. با این همه حداقل دستمزد در نظام اسلامی ۳۰۳ هزار تومان در ماه است.

این نابرابری عظیم حتی بدیهیترین نیازها نظیر آموزش و بهداشت را به خدمات و کالاهای لوکس و غیر قابل دسترسی برای اکثریت مردم ایران تبدیل کرده اند. دولت احمدی نژاد بر خلاف ادعاهایش دولتی فاسد است که در غارتگری و حیف و میل ثروت ملی دست کمی از پیشینیان خود ندارد و عملاً فساد را گسترش داده و با تقویت سمت گیری به سوی فاشیسم عریان تر مبارزه با فساد را دشوارتر کرده است. سرمنشا اصلی فساد، نظام مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه یعنی سیستمی است که علینت و شفافیت، پذیرش حق رای عمومی، آزادی بی قید و شرط سیاسی، آزادی تشکیل های مستقل صنفی، طبقاتی و مدنی را مطلقاً برنمی تابد و بنابراین زاینده فضای دروغ و چاپلوسی، سواستفاده از قدرت و خودسری، رانت خواری و غارتگری است. نظام ولایی بیش از هر زمان دیگری از سفره خالی و ناچیز مردم ایران میزدند، و منابع و ثروت کشور را که متعلق به اکثریت مردم است به سود اقلیت ناچیز حاکم غارت می کند.

دانشگاه، سنگر مقدم جنبش آزادیخواهی

یوسف لنگرودی

در تاریخ کشور ما، که عموماً در چنگال استبداد گرفتار بوده، آزادی خواهی و رهایی از دیکتاتوری همواره در راس مبارزات مردمی قرار داشته است. طی صد سال گذشته، و مخصوصاً در سی سال اخیر، جنبش دانشجویی، مقدم ترین سنگر مبارزه برای رهایی از استبداد بوده است. این جنبش تنها با فداکاری های بزرگ و جان فشانی های بی دریغ توانسته این چنین بدرخشد و در تارک مبارزات آزادیخواهانه مردم، ایران نقش ببندد.

ارتجاع ولایت فقیه از ابتدای به قدرت رسیدنش، تلاش بی وقفه و گسترده ای را برای سرکوب و منجمد کردن مبارزات دانشجویی بکار انداخته و در این راه از هیچ جنایتی فرو گذار نکرده است. ماجرای "انقلاب فرهنگی" را همه بخوبی بیاد دارند که چگونه ایادی آدمکش این نظام جهنمی، در جریان پاکسازی دانشگاه و پیوند آن با حوزه، بسیاری از فرزندان آگاه مردم را با قلم و سچاق و سلاح گرم در دانشگاه ها و مراکز آموزشی به قتل رساندند و تعداد زیادی از آنان را دستگیر، زندانی و برای همیشه از ادامه تحصیل محروم ساختند. جنبش دانشجویی نه تنها تن به تسلیم نداد بلکه با پایداری فراوانی که در برابر حکومت مردگان از خود نشان داد، توانست به پیکار نابرابر اما دلورانه خود ادامه دهد.

به جرات می توان گفت که هیچ قشر اجتماعی مانند دانشجویان در راه تثبیت ارتجاع قرون وسطایی ولایت فقیه، مانع ایجاد نکرد و نقشه های آن را بر هم نریخت. در دوره هایی که به واسطه سرکوب های بسیار شدید مردم توسط حکومت، ظاهراً همه چیز به نفع رژیم حکایت داشت، دانش جویان با مقاومت تحسین بر انگیز خود، خیال بافی حاکمان را نقش بر آب می کردند و خون گرم مبارزات را در کالبد زخمی جنبش مردمی تزیین کرده و به آن نیرو می بخشیدند. از این روست که رژیم ولایت فقیه کینه بیرحمته ای از دانشگاه و دانشجویان در دل دارد. این حکومت با تجربه ای که از مبارزات دانشجویی دارد، در صدد است همزمان با آغاز سال تحصیلی جدید، برای سرکوب و به عقب نشاندن آن ها، اقدامات و طرح های شومی به اجرا در آورد.

تداوم برکناری کادر آموزشی و استادانی که حاضر نیستند نقش خادم ولی فقیه را در دانشگاه ایفا کنند؛ شناسایی و محروم کردن دانش جویان مبارز از دانشگاه و افزایش حضور نهادهای امنیتی و پلیسی مانند واحد حراست، برای سرکوب و مقابله با هر نوع ایجاد تشکل، از جمله اقدامات حکومت بر علیه دانشجویان است. این حکومت حتی تشکل هایی را که به نام انجمن های اسلامی برای بهبود شرایط آموزشی و خواسته های صنفی دانشجویان فعالیت می کنند، تحمل نمی کند و مورد سرکوب قرار می دهد.

جنبش دانشجویی، همانطور که سرکوب فاشیستی "انقلاب فرهنگی" را از سر گزارده و در همه این سال ها، علیرغم ضربه های بسیار شدید، توانسته به مبارزات خود ادامه دهد، این بار نیز در اتحاد با جنبش ضد استبدادی نیرومندی که در بطن جامعه وجود دارد، خواهد توانست تهاجم حکومت را به شکست بکشاند. فراموش نباید کرد که تعداد دانشجویان حدود سه و نیم میلیون نفر است و میلیون ها نفر از برادران و خواهران شان به عنوان دانش آموز در مدارس کشور حضور دارند و به تحصیل مشغولند. این ها خودشان تعداد شان به هیجده میلیون نفر می رسد. میلیون ها نفر از اعضای خانواده آن ها افراد جامعه را تشکیل می دهند. بنابراین همه این ها، نیروی بسیار بزرگی را تشکیل می دهند که کار را برای باند فاشیستی حکومت برای اجرای طرح های سرکوبگرانه اش در دانشگاه ها، دشوار می سازد. اگر مشکلات کمربندکنحکومت در داخل کشور و انزوای شدید بین المللی آن به حساب آورده شود و مخصوصاً در این میان، پروژه حذف پارانه ها نیز که عملاً تعرض وسیع و بی شرمانه ای علیه سفره خالی مردم است، در نظر گرفته شود، آنگاه بخوبی روشن می شود که حکومت به طور آشکاری در مقابل اکثریت عظیم مردم قرار دارد.

این نیروی پر شمار، تنها با متشکل ساختن خود است که می تواند رژیم را به عقب بنشاند. این بر عهده رهبران و فعالان جنبش دانشجویی است که به سهم خود، مبارزات شان را هوشیارانه متشکل کرده و سازماندهی کنند تا از این طریق حملات وسیع رژیم را دفع کنند. در این راه، جنبش دانشجویی بی تردید پشتیبانی مردم آزادی خواه ایران و همه مبارزان راه آزادی و سوسیالیسم را قاطعانه با خود به همراه خواهد داشت.

مادامی که استبداد در کشور ما قدرت دولتی را در دست داشته باشد، دانشگاه همیشه بعنوان سنگری مقدم برای مبارزات آزادیخواهی باقی خواهد ماند. تلاش برای از بین بردن مبارزات دمکراتیک و آزادی خواهانه جنبش دانشجویی، کاری عبث و بیپهوه و محکوم به شکست است.

هفتم مهرماه هزار و سیصد و هشتاد و نه

طرح برچیدن یارانه ها سرنوشتی بهتر از سهام عدالت و بنگاههای زودبازده نخواهد داشت

نوید مهرآذر

طرح برچیدن یارانه ها که بخش هایی از آن در شرایط ادامه ابهام آفرینی در مورد جزئیات و ویژگی های دقیق بخش های دیگرش عملاً به اجرا گذاشته شده، فاجعه ای است که با عبور از نارضیاتی پراکنده به نافرمانی سازمان یافته در سطح مناطق کار و زیست زحمتکشان می شود با آن مقابله کرد. تبلیغات دولت در مورد بهبود وضع معیشتی مردم در صورت اجرای این طرح یک دروغ بزرگ است و سرنوشتی بهتر از دو طرح بزرگ دیگر احمدی نژاد ندارد. از میان این طرح های عوام فریبانه پرسروصدا یکی طرح سهام عدالت بود؛ طرحی که حالا حتی بخشی از مخالفان داخلی احمدی نژاد نیز می گویند که با وجود آن همه هیاهو در باره آن در حقیقت یک رشوه تبلیغاتی برای خرید رای بوده و جمع بندی داده های آماری خود دولتمردان رژیم در باره سرنوشت این طرح نشان می دهد که پشت همه گردو خاک تبلیغاتی صورت گرفته، وجه نقد داده شده در قالب این سهام عملاً چیزی کمتر از معادل یک و نیم کیلو گوشت گوسفند بوده و تازه همین هم حالا ماهیاست بکلی متوقف شده است. دومین طرح بزرگ احمدی نژاد که قرار بود نشانه عدالت ورزی دولتش باشد طرح ایجاد بنگاههای زودبازده بود. اما طرح بنگاه های زودبازده که طرحی بود برای اشتغال زایی و در اسفند سال ۸۴ کلید آن از طرف دولت احمدی نژاد زده شد؛ به گل نشسته است و باد به دست مردم رسیده است. به بهانه ایجاد اشتغال ۲۰ هزار میلیارد تومان، معادل ۲۱ میلیارد دلار سرمایه هزینه کردند، اما این طرح نه تنها نتوانست رقم بیکاری کشور را کاهش دهد، بلکه با افزایش نقدینگی و ایجاد تورم، طبقات ضعیف جامعه را که قرار بود شغلی از این رهگذر بیابند، بیشتر تحت فشار قرار داد و خود باری شد بر دوش مردم.

رژیم جمهوری اسلامی که دو پایش بر دروغ و تقلب راه می رود، هرگز آمار و اعداد واقعی را بیرون نمی دهد. اما حتی همان آمارهای رسمی نیز شکست این طرح را نشان می دهد. براساس جمع بندی این آمارهای متناقض، طرح بنگاههای زودبازده از ۴ تا ۳۸ درصد انحراف داشته و میزان شغلی که ادعای ایجاد آن از سوی مسوولین دولتی مطرح شده، بین ۹۰۰ هزار تا ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر بوده است. براساس روایت خود رژیم، عملکرد بنگاه های زودبازده از اسفند ماه ۸۴ تا پایان فروردین ماه ۸۸ نشان می دهد، از ۴۹۱ هزار و ۳۰۶ طرحی که به بهره برداری رسیده، ۹۴۶ هزار و ۱۳۲ شغل در قالب بنگاه های زودبازده از ابتدای اجرای طرح تا پایان فروردین ماه ۸۸ ایجاد شده است. حتی اگر همین روایت را مبنا قرار دهیم معلوم می شود که مهار بیکاری در قالب اجرای این طرح محقق نشده زیرا در همین بازه زمانی چهار ساله، حدود ۴ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر به جمعیت فعال کشور افزوده شد و تعریف فرد شاغل از فردی که باید ۲ روز در هفته کار می کرد به فردی با ۲ ساعت کار در هفته تنزل یافت، که خود این نکته به تنهایی ۱ تا ۲ درصد آمار بیکاری در کشور را کاهش میدهد.

با در نظر داشتن تعداد شغل های ایجاد شده و افزایش جمعیت و عدم تناسب این طرح با نیازهای رشد جمعیت جامعه، توجه به دو نکته اهمیت دارد اولاً، تعداد زیادی از بنگاه های زودبازده به دلیل عدم تولید و ورشکستگی با عدم باز پرداخت وام ها روبرو بوده اند و کارشان به تعطیلی کشیده شده است. در حقیقت ایجاد اشتغال پایدار نمی تواند در شرایط فقدان استراتژی جامع توسعه محور، به شیوه ضربتی متحقق شود.

ثانیاً، هیچ نظارت مستقل توده ای؛ هیچ فشار اجتماعی سازمان یافته ای از سوی توده بیکاران، یا حتی نظارت موثری از سوی سازمان ها و نهادهای وابسته به حاکمیت نظیر مجلس یا دیوان محاسبات بر نحوه هزینه کرد و اجرانیات طرح وجود نداشت. در نتیجه بخش اصلی وام ها به جیب وابستگان رژیم رفت؛ سیستم بانکی به گای شیره تبدیل شد که از سوی همین وابستگان رژیم در شهرستان ها تا سرحد امکان دوشیده شد و وقتی در واکنش به این مصادره فبیج ندریجی، حتی از نظر تسهیلات دهی "سه قفله" شد باز هم پنجاه میلیارد دلار طلبکار شد که تا به امروز بازپرداخت نشده است. معلوم شد که پنجاه درصد کل تسهیلات بانکی که در قالب طرح اشتغال از طریق بنگاههای زودبازده داده شد در اختیار ۱۶۸ نفر قرار گرفته است. و معلوم شد که کل این طرح تنها بهانه ای تازه بود برای انباشت هر چه بیشتر ثروت از سوی باند حاکم و رشوه دهی به لایه محدود دسته های ضریب آن.

سرنوشت دو طرح کلان دولت احمدی نژاد، یعنی سهام عدالت و ایجاد اشتغال از طریق بنگاههای زودبازده که هر دو نمادهای اصلی سیاست این دولت و نمودهای کلان مهرورزی و وعده آوردن پول نفت بر سر سفره های مردم بوده اند، جای تردیدی باقی نمی گذارد که طرح برچیدن یارانه ها هم سرنوشت بهتری نخواهد داشت. با این طرح تنها می خواهند سفره کارگران و زحمتکشان را، خالی تر از گذشته کنند. با توجه به سرنوشت این طرح های پر خرج شکست خورده، طرح برچیدن یارانه ها در همه ای جزای آن فاجعه سیاه دیگری است برای اکثریت مردم ایران.

از قتل مشکوک پزشکان تا طرح پادگانی کردن فضای مراکز درمانی

مازیار واحدی

بعد از آنکه رژیم قبول هانی مبنی بر استخدام پرستاران مورد نیاز یا اجرای طرح ارتقای بهره وری و کاهش ساعات کار و یا پرداخت اضافه کاری به پرستاران از ابتدای سال جاری را داد و به آنها عمل نکرد، صدا و سیمای جمهوری اسلامی وارد کار شد و با برنامه ای از پیش هماهنگ، در تعدادی از بیمارستان های دولتی مصاحبه هانی نمایشی ترتیب داد. مصاحبه شوندهگان اکثراً پرسنل یا پرستاران بسیجی بودند که از امکانات ویژه ای نسبت به دیگران برخوردارند. به آنان متنی داده شده بود که بایستی در چهار چوب آن متن صحبت می کردند که، البته این حرکت صدا و سیما با اعتراض شدید پرستاران و دیگر پرسنل زحمتکش این بیمارستان ها همراه شد. بسیجی های بیمارستان ها عوامل سرکوب و جاسوسی رژیم در بیمارستان ها علیه کادر پزشکی هستند. در جریان اعتراضات سال گذشته پرستاران بسیجی اسامی زخمی شدگان اعتراضات مردمی را به حراست بیمارستان و مأمورین وزارت اطلاعات می دادند تا آنها را دستگیر و به زندان منتقل کنند.

چند روز پیش معاون درمانی وزارت بهداشت درمان و آموزش پزشکی با بهانه قرار دادن ترورهای مشکوک دو پزشک و استاد دانشگاه گفت: باتوجه به اتفاقات اخیر، با دانشگاه های علوم پزشکی ناممکنگاری و از آنها خواسته شده تا با نیروی انتظامی برای برقراری امنیت در بیمارستان ها هماهنگی های لازم را انجام دهند. امامی رضوی ادعا کرد: برای افزایش ضریب امنیت با اجرایی شدن این طرح، نیروی انتظامی کار نظم و برقراری امنیت در تمام بیمارستان های کشور را بر عهده خواهد گرفت. این گونه وارد کردن نیروی نظامی به داخل بیمارستان ها و امنیتی کردن فضای بیمارستان ها، در حالی که متهم اصلی این ترورهای مشکوک خود رژیم است و انتشار خبرهای مربوط به این ترورها با قتل های زنجیره ای دیگرانندیشان و فعالان فکری مرتبط دانسته شده ریشه در ترس رژیم از اوجگیری جنبش ضد استبدادی مردم داشته و در دراز مدت اهداف سیاسی و سرکوبگرانه ای را دنبال می کند. این طرح بخشی از روند پادگانی تر کردن فضای جامعه است که ترورها بهانه تشدید آن در مراکز درمانی و پزشکی شده است. رژیم اسلامی قطعاً مقاومت پرستاران و کادر پزشکی بیمارستان ها و علی الخصوص بیمارستان های رسول اکرم و هزار تختخوابی در مقابل یورش امنیتی ها به داخل بیمارستان برای دستگیری مردم زخمی در اعتراضات سال گذشته را فراموش نکرده و به همین دلیل است که قصد دارد محیط کار آنان را امنیتی کند، تا مانعی بر سر راه همبستگی پرستاران و کادر پزشکی با مردم ایجاد کرده باشد.

طرح پادگانی کردن فضای مراکز درمانی در عین حال نشان می دهد که رژیم با وجود وابستگی در میان پرسنل پزشکی و درمانی، در فضای بهداشت و درمان کشور دچار انزواست، از مطالبات صنفی پرستاران هراس دارد بر حساسیت نقشی که مراکز درمانی می توانند در شرایط حادث شدن بحران ایفا کنند واقف است و راه چاره را در پادگانی کردن این فضا یافته است. این همان سیاستی است که به شیوه ای تقریباً مشابه در مراکز آموزش عالی نیز به کار رفته و مقاومت دانشجویان را برانگیخته است و از آن باید به عنوان مکمل سیاست ارباب رژیم در وضعیت ترک خوردن نظام و تشدید بحران آن یاد کرد. روشن است که به این سیاست تنها با مقاومت گسترده پرستاران و همبستگی پرسنل درمانی علیه سیاست ترور و ارباب در نظام بهداشت و درمان می توان پاسخ داد.

بخش هانی از سی امین بیانیه خانواده زندانیان سیاسی:

از فردای کودتای انتخاباتی و کودتای نظامی هجوم به منازل و دفترها آغاز شد و یک سال و نیم است ادامه دارد..

خانواده زندانیان سیاسی بیانیه سی ام خود را با یادآوری روزهای نخست پس از انتخابات سال ۸۸ اتفاق هایی که منجر به دستگیری عزیزان آنان شد و در نهایت با اعتراض به دستگیری اعضای نهضت آزادی به جرم اقامه نامشروع کردند. در این بیانیه با اشاره به رسیدن مهر ماه و زندانی بودن بسیاری از دانشجویان و زندانیان نوشته شده است:

“مهرماه، ماه مهربانی دارد به نیمه می رسد در حالیکه نيمکت های دانشجویان سبز و کرسی های اساتید سبز در دانشگاه ها خالی است و پرسش همکلاسی من کجاست، معلم من کجاست، استاد من کجاست؟ جز تحمل هزینه های سخت، پاسخی در پی ندارد. اوین در روزهای نخستین پاییز و در نیمه اول ماه مهربانی همچنان با میهمانان خود نامهربان است.”

هزار چراغ خاموش

نگاهی به تجربیات کارگران الکتریک ایران رشت

اشاره: کارخانه الکتریک ایران رشت با بیش تر از 50 سال سابقه در زمینه تولید محصولات الکتریکی تا سال 1383 مشغول فعالیت بوده است. این کارخانه زمانی بزرگترین واحد تولیدی در این صنعت بوده اما اکنون از وضعیت و سرنوشت این مجموعه بزرگ تولیدی هیچ خبر موثق و مشخصی در دست نیست و از آن جز خرابه ای باقی نمانده است. اتفاقات زیادی برای این کارخانه و کارگزارانش رخ داده که با روند خصوصی سازی به طور قطع برای دیگر کارخانجات و مراکز تولیدی نیز تکرار خواهد شد. تجارب موجود در این کارخانه که در خلال این همه سختی و فراز و نشیب و امید و ناامیدی و به قیمت خاموشی ثمره بسیاری از دسترنج های کارگران به دست آمده است باید که برای جنبش کارگری درس آموز شود. به همین منظور در دو بخش، دو مصاحبه ترتیب داده ایم؛ نخستین بخش مصاحبه ای است با یک خانم کارگر از این کارخانه- با 20 سال سابقه کار- در بخش دوم هم مصاحبه ای با یکی از نمایندگان کارگران سهامدار این کارخانه ترتیب داده ایم. لازم به تاکید است که از سوی ما هیچ دخل و تصرفی در پاسخ های داده شده انجام نگرفته است و نیز نظرات بیان شده توسط دو تن مصاحبه شونده لزوم نظرات ما نیست. تا جایی که حقا در بخش دوم ناچار شدیم به صورتی کوتاه چند نکته ای برجسته را در پایان مصاحبه و به صورت جداگانه ذکر کنیم. در پایان هر دو مصاحبه به صورت ضمیمه مواردی همچون عکس و نمونه توافقاتم آورده شده است. امید که این مصاحبه هر چند در توان فائوسی، افکندن نوری باشد بر وضعیت که اکنون به خاموشی گراییده است و تجربه ای آن برای جنبش کارگری آموزنده باشد.

یادآوری این نکته شایسته است که بدون همیاری "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" این مصاحبه و انتقال تجربه به ثمر نمی رسید.

مهران عسگری - مهرماه 89

بخش اول - مصاحبه با یک کارگر:

با تشکر از این که پذیرفتید در این گفتگو با ما شرکت کنید مختصری از تاریخچه کارخانه ایران الکتریک را توضیح دهید.

این کارخانه در سال 1334 با تعداد ده کارگر در رشت تاسیس شد. تعداد کارگران بعد ها به 1600 نفر هم رسید در آن زمان ظرفیت تولید این شرکت برابر با نیاز کل ایران یعنی 31550000 عدد کابل و پریرز بوده است. این کارخانه بیش از 130 نوع محصول تولید می کرده: انواع کابل و پریرز ترمینال و همچنین انواع فیوزها و علاوه بر آن تولیدات سفارشی برای کارخانه های دیگر مثل ایران خودرو، کارخانه های کولرسازی انجام می شد و همچنین صادرات بیچ هم در این کارخانه وجود داشته است..

از این کارخانه که محل اصلی آن جنب یارک شهر رشت بود جز یک زمین بزرگ و یک خرابه چیزی برجای نمانده است. لطفا بگویید چه اتفاقی افتاد که کارخانه به چنین سرنوشتی دچار شد؟

این کارخانه تا قبل از انقلاب متعلق به بخش خصوصی بود و بعد از انقلاب به سازمان صنایع ملی واگذار شد. در سال 63 به دلیل بدهی به بانک صنعت و معدن به تملک این بانک درآمد و ده سال بعد طی دعوی حقوقی مجدداً تحت مالکیت سازمان صنایع قرار گرفت و نهایتاً در سال 80 طی سیاست خصوصی سازی ابتدا به شرکت سرمایه گذاری آتیه دماوند و بعد از آن طی چند مرحله به بخش خصوصی فروخته شد که بیشترین مشکلات کارگران نیز در این مرحله رخ داد. در مرحله اول در سال 80 حدود 340 نفر از کارگران روانه بیمه بیکاری شدند. رئیس اداره کار آن زمان آقای زارعلی طی یک سخنرانی با ابراز همدردی زیاد وعده داد که بعد از این که تغییر ساختار انجام شود کارخانه قادر خواهد بود که 2000 نفر را جذب کند و نه تنها خود کارگران بلکه فرزندانشان نیز مشغول به کار خواهند شد. این وعده ها سبب شد که کارگران اخراجی بدون مقاومت کارخانه را ترک و تحت پوشش بیمه بیکاری قرار بگیرند و در کلاس های آموزشی فنی و حرفه ای شرکت کنند و ماشین آلات کارخانه هم به کارخانه های دیگر در شهر صنعتی و جاده سنگر منتقل شد. کارگران در پایان بیمه بیکاری بعد از 18 ماه در بهمن 82 بازگشت خود را به کارخانه تحویل کردند.

سوال: گفتید کارگران بازگشت خود را به کارخانه تحویل کردند، توضیح دهید چگونه؟

سوال: بازگشت کارگران اخراجی به کارخانه همزمان شد با تجمع کارگران فرش گیلان در مقابل استانداری سابق که در دست جنب الکترونیک ایران رشت بود. مسئولین به دلیل این که تجمع گسترده تر نشود ناچار به کارگران اجازه ورود به کارخانه را می دهند.

سوال: آیا 340 نفر کارگر اخراجی که چنین کاری را انجام دادند با هم هماهنگی داشتند؟ چگونه سازماندهی شده بودند؟

در آن موقع تعدادی از کارگران که قبلا از فیلترهای کارخانه و اداره کار عبور کرده بودند به عنوان نماینده شورای اسلامی کار حضور داشتند و کارگران را هدایت می کردند.

سوال: ترکیب جنسیتی کارگران در آن موقع چگونه بود؟

تعداد کارگران زن همیشه در کارخانه بیشتر از کارگران مرد بود. زنان در این حرکت ها شرکت فعال داشتند اما در تصمیم گیری ها چندان نقشی نداشتند. در شورای اسلامی سه نماینده زن حضور داشتند ولی کلاً اعضای این شورا در جهت منافع کارگران عمل نکردند.

سوال: وقتی کارگران اخراجی برگشتند با چه مشکلات و موانعی روبرو شدند؟

وقتی کارگران اخراجی برگشتند با حکم های عجیب و غریبی مواجه شدند که به کار تخصصیشان مربوط نبود، دفترچه های بیمه آن ها تمدید نشد، حقوق ماهانه شان به تعویق افتاد. هدف این بود که با در فشار گذاشتن کارگران آنها را دوباره اخراج کنند در واقع از اول هم کار فرما مایل به بازگشت آنها نبود. با تمامی این فشارها هنوز این توم و وجود داشت که کارخانه دوباره راه اندازی خواهد شد بعضی از کارگران هم برای فرزندان شان فرم تقاضای کار پر می کردند. در حالی که هدف این بود که این کارخانه با مساحت 13 هکتار جنب پارک شهر که از لحاظ تجاری اهمیت زیادی دارد تبدیل شود به یک مرکز تجاری برای سرمایه داران. سرانجام زمانی که سالن تولید اشپزپیش با وجود ماشین آلاتی که در آن سالن مستقر بود توسط کارفرما تخریب و آهن آلات و سایر مواد ناشی از تخریب در معرض فروش قرار گرفت، کارگران متوجه فاجعه ای که در حال شکل گیری بود شدند و در حیاط کارخانه به عنوان اعتراض دست به تجمع زدند. این حادثه اربدیت 82 اتفاق افتاد. این اعتراض جدی که تا آن موقع سابقه نداشت باعث شد که تخریب متوقف شود. حتی در هنگام اخراج کارگران هم چنین اعتراضی صورت نگرفته بود. اعتراض به حدی جدی شد که حتی کارگران شبانه روزی در کارخانه مستقر می شدند و نوبتی می ماندند تا اجازه ندهند که کسی از اموال کارخانه چیزی بیرون ببرد. البته این کارها خود بخود صورت می گرفت و کارگران با هم قرار می گذاشتند که هر شب چه کسی نگهبانی بدهد. در این مسئله برنامه ریزی درستی وجود نداشت و وضع وقتی بدتر شد که ده ماه حقوق نگرفتیم. وقتی یک مبارزه طولانی قرار است پیش بیاید و قدرت و امکانات هم از کارگر گرفته شده باشد مسئله مالی به موضوع بسیار مهمی تبدیل می شود.

سوال: در این مدت آیا کارخانه تولید هم می کرد؟

نه. البته آن بخشی که به جاده سنگر یا کارخانه کف کار منتقل شده بود مقدار کم به طور فرمالیته تولید می کرد. کارگران آن ها هم مشکلات خاص خودشان را داشتند. سرویس ایاب و ذهاب نداشتند، بیمه شان تمدید نمی شد و دستگاه های با ارزشی که منتقل شده بودند به شکل اصولی نصب نشده بود و یا درست از آن ها استفاده نمی شد.

سوال: اسم کارخانه کف کار را آوردید، یعنی بخش هایی از دستگاه ها و تجهیزات کارخانه اصلی به چند کارخانه دیگر مثل کف کار منتقل شده بود؟

سوال: بلیه بخشی از کارخانه کف کار را خریده بودند و بخش مونتاژ را هم به کارخانه می میکو منتقل کردند و قسمت آبکاری را هم به کارخانه سیمک در انتهای شهر صنعتی انتقال دادند. البته همه ماشین آلات را نبرده بودند. کارگرها مانع شدند و عملاً بقیه کار متوقف شد.

سوال: همه این ها به بهانه تغییر ساختار بود؟ چه توضیحی برای تغییر ساختار ارائه داده بودند؟

گفته بودند که مثلاً بعضی از ماشین آلات فرسوده است، کارگرها تخصص کافی ندارند، برای تغییر ساختار کارگرها باید آماده شوند، و همانطور که قبلاً گفتیم کلاس های آموزشی هم برگزار شد. کارگرها هم متوجه شده بودند که این کلاس ها ارتباط چندانی با کار روی دستگاه های پیشرفته ندارد. در مورد دستگاه های فرسوده هم عملاً انتقالی نیفتاد. در هر صورت یک کارخانه 50 ساله یک سری دستگاه های قدیمی یا از رده خارج دارد اما در همه کارگاههای کارخانه اکثر دستگاهها سالم و قابل بهره برداری بودند. *

سوال: تا آنجایی رسیدیم که کارگرها از تخریب کارخانه جلوگیری کردند، بعد از آن چه اتفاقی افتاد؟

کارگران برای روشن شدن وضعیت کارخانه و پرداخت مطالباتشان حرکتی انجام دادند. چندین تجمع مقابل اداره کار، اداره صنایع رشت، سازمان تامین اجتماعی رشت، تحصن چند روزه در سازمان صنایع تهران، شرکت در تجمع روز کارگر مقابل مجلس (میدان بهارستان) صورت گرفت. یک بار زمانی که اداره کار دست به تجمع زدند. یک بار یکی از

عوامل کارفرما را در مسجد شرکت به مدت 48 ساعت نگه داشتند. یک بار هم مدیرعامل در مهد کودک کارخانه به مدت یک روز به گروگان گرفته شد. اما قضیه لو رفت. و توسط نیروهای امنیتی از آن محل خارج شد. نظیر این حرکت بعدها هم یک بار دیگر اتفاق افتاد که اجازه خروج از تعاونی شرکت را به مدیر عامل ندادند. جواب آنها هم همیشه این بود که پول نداریم باید بخشی از زمین را بفروشیم تا بتوانیم مطالباتتان را پرداخت کنیم. هدف این بوده که از نیروی کارگر استفاده کنند تا مجوز تغییر کاربری برای زمین کارخانه بگیرند تا بعدها راحت تر بتوانند در آن مکان مجتمع تجاری بسازند. جالب این جاست که این کارخانه با همه زمین و ماشین آلاتش فقط یک میلیارد و سیصد میلیون تومان فروخته شد که تازه آن هم فقط بانصد میلیون تومان نقد پرداخت شد. در حالی که تنها بخش کوچکی از آن یعنی حدود یک دهم آن برای پرداخت مطالبات کارگران به 5 میلیارد تومان فروخته شد.

سوال: طرفین معامله چه کسانی بودند و چرا به چنین قیمت کمی فروخته شد؟

فروشنده شرکت سرمایه گذاری آتیه دماوند بود که یک شرکت واسطه ای بود، نام خریدار یا خریداران هم در این موقع اعلام نشد. کارگرها همیشه می پرسیدند و برایشان سوال بود که چرا جلسه معارفه ای وجود ندارد. در همان جلسه پرسش و پاسخی که بین نماینده کارفرما (بقیه) و کارگران در سند صورت گرفت، وی عنوان کرد خریداران 40 نفرند. بعدها مشخص شد که سند به نام 4 خانم صادر شده و در این معامله خریدار جناح کارگزاران بودند.

سوال: چه کسانی؟ اسامی شان را لطفاً ذکر کنید.

فاطمه صدیقیان تهرانی، خیرالنسا عسکریان، سوده جبلی و گیتا شاهنواز.

سوال: که اینها از همسران کارگزاران بودند. جناح وابسته به رفسنجانی؟

بله. اینها بودند.

سوال: در این زمان آیا ده ماه حقوق معوقه کارگران پرداخت شد؟

در مدتی که کارگرها حقوق نگرفته بودند فرصت خوبی بود که از دست رفت. شکایت تنظیم کرده بودند که اگر ادامه پیدا می کرد تبدیل می شد به مصادره اموال که به نفع کارگران بود. ولی قبل از این که به این مرحله برسد مدیریت حقوق ها را پرداخت کرد. اتفاق بدتر این بود که کارگرها را تک تک می خواستند تا حقوقشان را پرداخت کنند. چکی به آنها داده می شد و یک برگه از پیش آماده ای را جلوشان می گذاشتند و امضا می گرفتند. با این برگه کارگر تعهد می کرد که دیگر هیچ طلبی ندارد حتی سنوات. یعنی به طور ضمنی این طور برداشت می شد. بعدها از این برگه خیلی علیه کارگرها استفاده شد. حتی نماینده ها که وظیفه شان حمایت از کارگران و سازماندهی و روشنگری آنها بود در این مورد به آنها هشدار می دادند. همه از روی سیاست و برنامه از پیش تعیین شده بود. تصور کنید کارگری که ده ماه حقوق نگرفته، حتی بعضی ها که صاحبخانه جوابشان کرده بود با سالیان در پارک شهر می خوابیدند و بعضی هاشان به خاطر مسئله اجاره به خانه نمی رفتند. در چنین شرایطی وقتی چنین برگه ای جلوی کارگر گذاشته می شود دیگر به منافع دراز مدتش فکر نمی کند. کارگران کاغذی را امضا کردند که خلغ سلاحتشان کرد و به کارفرما این اجازه را داد که برای آینده هم تصمیم بگیرد، یعنی به او گفته می شد که شما هیچ طلبی از کارخانه ندارید. البته موارد دیگری هم در آن کاغذ و فرم گنجانده بودند که در آینده از لحاظ شکایت های حقوقی کارگران نتوانند کاری از پیش ببرند.

سوال: الان که از پس این تجربه نگاه می کنیم می گوئیم چقدر خوب می شد اگر کارگران می توانستند تحمل کنند آن وقت آینده کارخانه و خودشان از بین نمی رفت. اما واقعیت این است که به این ده ماه حقوق نیاز داشتند. به نظر شما کارگران چگونه می توانستند این مسئله مادی را موقتاً بین خودشان حل کنند؟

ببینید کارگران هیچ کدام از امکاناتی را که کارفرما دارد را ندارند مثل وکیل و با منابع بزرگ مالی و ارتباطات خاص و انواع و اقسام امکانات. نقطه ضعف کارگران همین مسئله مالی است. دقیقاً از همین جاست که ضربه می خوردند. به نظر من کارگران چه شاغل چه در حال واگذاری، در هر شرایطی اگر بتوانند ماهانه رقمی را برای چنین موقعی کنار بگذارند مستاصل نمی شوند. یعنی یک صندوق مستقل نزد نماینده هایشان داشته باشند و البته نماینده هایی هم که متولی چنین صندوقی می شوند باید مستقل باشند. در طی این مدت کارگرانی که مشکل حاد داشتند مثلاً بیماری شدید یکی از اعضای خانواده، قرار بود که از طریق نماینده ها وامهایی برایشان تهیه شود حالا یا از فرمانداری یا کمیته امداد و یا صندوق های دولتی دیگر. اما برای دریافت وام مشکلات زیادی وجود داشت. اولاً که به همه تعلق نمی گرفت و این که شرایط مشخصی برای دریافت وام وجود نداشت و همین موجب اختلاف بین کارگران شد و چه بسا که باعث تخریب شخصیت و تحقیر کارگر می گشت. ما در عمل اینها را دیده ایم که با رقم های خیلی کوچک کارگری یک دفعه تغییر روش می داد چون نیاز داشت. که حالا من اصلاً دوست ندارم آن ها را بگویم.

سوال: چقدر؟!

پیش آمده که کارگران دسته جمعی جایی اعتراض کردند، حالا توسط مسوولی تحت عنوان کمک مثلا به کارگری 30 هزار تومان داده می شد و او را از جمع بیرون می کشیدند.

سوال : این طور پیشنهاد کردید که اگر کارگران از لحاظ مالی استقلال می داشتند می توانستند مدت بیشتری دوام بیاورند. سوال این است که آیا لزوما این صندوق کارگری باید بین کارگران باشد و توسط خود کارگران اداره شود؟ و آیا اگر دست های از مقامات دولتی در این صندوق دخالت کنند ممکن است که چه اتفاقی بیفتد؟

یک نمونه جالبش در همین کارخانه اتفاق افتاد. یک صندوق مالی دو سال قبل از این قضیه تشکیل شده بود البته صندوق تحت نظر نماینده های کارگری نبود زیر نظر خود مدیریت کارخانه قرار داشت. موجودیش هم خیلی زیاد نبود. بخاطر این ایجاد شده بود که مثلا کارگرها وام بگیرند چیزی شبیه به صندوق قرض الحسنه. بعد از این اتفاقات صندوق کلا مصادره شد. صندوقی که موجودیش از آن خود کارگران بود به آنها باز گردانده نشد. الان یکی از مواردی که جزو مطالبات کارگران باز خرید شده است همین موجودی صندوق می باشد. چون صندوق تحت نظر نماینده های مستقل نبود و موجودیش در حساب های خود شرکت بود بعد از این قضایا به کلی ناپدید شد. یعنی اگر صندوق مالی وجود داشته باشد اما کارفرما یا دولت در آن دخالت داشته باشند آن زمانی که باید به داد کارگرها برسد نمی رسد. باید صندوق کاملا کارگری باشد تا در راستای منافع خود آنها هزینه شود.

سوال : چه جوی حاکم بود نسبت به نماینده ها؟ درباره کسانی که فاعلت بودند چه فکری می کردند؟ در بسیاری موارد دیده شده که کارفرما یا عوامل دولتی سعی می کنند جوسازی نمایند - با دروغهایی درباره عناصر آگاه، مثلا شایعه این که این ها پول گرفته اند ، یا بحث های اخلاقی و خانوادگی در مورد آن ها درست می کنند و یا به آن ها انگ سیاسی می زنند. آیا چنین مواردی در کارخانه شما هم پیش آمد؟

بله. منتها به نظر من اگر عنصر آگاه نماینده می شد این جوسازی کمتر می شد چون قدرت اجرایی داشتند و بر آن اساس حق دخالت در امور را داشتند و حمایت کارگران نیز برخوردار می بودند. مثلا یک نمونه که خاطرم است این که یک بار نماینده ای از من خواست که در مصاحبه کیهان شرکت کنم و مسائل کارخانه را شرح دهم. من هم قبول کردم . اما در روزنامه از قول من به دروغ این طور عنوان شده بود که تخریب کارخانه توسط تعدادی ترک صورت گرفته است. کاملا معلوم بود که می خواهند چهره را خراب کنند. اصلا یکی دیگر خرید، تاراج کرده چه ربطی دارد به آن کارگران پیمانکار . کلا جوسازی درباره کسانی که نظر می دادند با فعالیت می کردند وجود داشت. درباره هرکس که برخلاف آنها نظر می داد.

سوال : چه کسانی جوسازی می کردند؟

کارفرما از طریق اعمال نفوذ بر نماینده ها. البته باید یاد آور شوم که بین نماینده ها تفاوت دیدگاه و عملکرد وجود داشت. از آن گذشته در طی زمان با توجه به شرایط ، خود نماینده ها هم تغییر می کردند.

سوال : درباره نمایندگان کارگران صحبت کردید. چه کسانی بودند و چگونه انتخاب شدند؟

در زمانی که برای اولین بار کارگران به بیمه بیکاری رفتند نماینده هایی که بعد از طی مراحل تایید واقعا با رای کارگران به عنوان نماینده شورای اسلامی انتخاب شده بودند با توضیحات ساده ای درباره این که چرا دفترچه بیمه تمدید نمی شود یا چرا حکم ها را این طوری زنده به راحتی قانع می شدند چون هنوز این توهم وجود داشت که به زودی کارگران به کار باز می گردند. در آن زمان به نظر من کارگران به اهمیت و ضرورت وجود نماینده آگاه و روند درست نحوه انتخابش پی نبرده بودند. البته دیدگاه های مختلفی وجود دارد. در شورای اسلامی کارگرانی بودند که واقعا هیچ حب و بغضی نداشتند و می خواستند کاری صورت بدهند. بعدا که نماینده ها عملا کاری از پیش نبردند آنان را برگشت بکار زدن. این جا دیگر منافعی از منافع جمع جدا شد. در مرحله بعد کارگران در انتخابات شورای اسلامی حضور پیدا نکردند، یعنی در انتخابات رسمی تحت نظارت اداره کار. بعدها که کارخانه به تصرف کارگران درآمد ، باید سازماندهی هایی صورت می گرفت مثلا دسته بندی کردن افراد برای شب مانی و نگهداری دادن. انتخابات خودجوشی صورت گرفت که نواقص خاص خودش را داشت. یکی این که مخفی نبود. یک انتخابات علنی بود و باز توهمات مانع از این شد که خیلی ها خودش را کاندید کنند یعنی کار را فقط در حد چانه زنی می دیدند و به افراد خاصی که با مدیریت ، فرمانداری یا استانداری ارتباط بهتری داشتند اولویت داده شد. کسانی بودند که توانایی ایجاد تشکل کابری را داشتند اما به هر دلیلی - محافظه کاری یا دسته کم گرفتن خودش - وارد میدان نشدند. حالا شکل انتخابات بماند. نبود اساسنامه هم خیلی مهم بود. اساسنامه ای که حدود اختیارات و مسئولیت ها را مشخص کند. البته خیلی با شورای اسلامی فرق داشت. این ها واقعا نماینده بودند. دست بلند کرده و انتخاب شده بودند.

سوال : چرا انتخاب شدند؟ قرار بود چه کاری انجام دهند؟ حدود اختیاراتشان چه بود؟ درباره چه چیزی باید پاسخگو می بودند؟

همین ، هیچ چیزی مشخص نشد. از آن جایی که اساسنامه ای وجود نداشت ، پنج شش نفری که انتخاب شدند اختیارات زیادی برای خودشان در نظر گرفتند. این ها بعدا تبدیل شدند به کسانی که اصلا خودشان را پاسخگو نمی دانستند، در مقابل هر سوال به شدت برآشفته می شدند. زمانی هم برای آن ها در نظر گرفته نشده بود. یعنی زمان انتخابات دوره بعد و احیانا مجمع عمومی پیش بینی نشده بود که باید این ها در آن جا پاسخگو باشند. اگر کارگری سوالی می پرسید یا هشدار می داد که مثلا کاری اشتباه است منم می شد به کارشکنی ، و علیه او جوسازی می شد. ممکن است نماینده ای واقعا دلسوز بوده باشد اما دیدگاه درستی نداشته باشد یا پیگیر نباشد. البته وجود یک یا دو فرد به تنهایی نمی تواند مشکل ایجاد کند این اساسنامه است که اختیارات را محدود می کند و نماینده ها را مجبور می کند به پاسخگویی.

سوال : مشخصا در مورد کار شما در اساسنامه چه چیزهایی باید تصریح می شد که نماینده ها ملزم به اجرایشان می شدند؟

تاریخ مجمع عمومی، شرایط مجمع فوق العاده، شفاف بودن مسائل مالی، مثلا اگر می خواهیم وامی بدهیم کاملا مشخص شود به چه کسی و با چه شرایطی . شفاف بودن جلسات ، تقسیم کار مناسب و تاریخ انتخابات مجدد که به نظر من هر چقدر این تاریخ کوتاه تر باشد بهتر است. مجموعا یک ساختار شورایی با اتکای بیشتر به کارگران. یعنی نماینده باید موظف باشد در تاریخ معینی دوباره انتخابات برگزار کند. و اگر کسی پی برد که نماینده ای از موقعیتش سوء استفاده می کند یا پاسخگو و یا پیگیر نیست شخص دیگری که شاید تا دیروز وقت نداشته اما امروز آن وقت و انرژی را دارد که بیاید و کار بهتری ارائه دهد باید جای او را پر کند. پاسخگویی در مجامع عمومی به سلامت کار و شفاف بودن جریانات کمک می کند و باعث می شود تا کارگران به سرنوشت خودشان نظارت داشته باشند. وضعیت را ببینند، هم دخالت داشته باشند و هم به موقع اگر اشکالی می بینند اعمال نظر کنند.

سوال : یعنی یک تشکل مستقل کارگری !

بله. یک تشکل مستقل کارگری که کارگران دور هم جمع شوند و برای اخذ مطالباتشان نمایندگانی انتخاب کنند که طبق اساسنامه دائما پاسخگو باشند و هر وقت که لازم دیده شد کارگرها بتوانند نمایندگان خودشان را تغییر دهند. ولی متأسفانه هیچ وقت در کارخانه ما چنین تشکلی به وجود نیامد. نماینده هایی انتخاب شدند که اصلا متوجه نبودند که برای چه انتخاب شده اند. صحبت سر این نیست که دلسوز نبودند اصلا بحث سر افراد نیست درباره ساختار است. در واقع اگر ساختار غلط باشد بهترین فرد را هم اگر بگذاری با اختیارات نامحدود که پاسخگو هم نباشد معلوم است که کار به کجا ختم خواهد شد.

سوال : و کار شما به کجا ختم شد؟

بعد از این که این نماینده ها انتخاب شدند گاهی اوقات کارگرها را جمع می کردند و در چارچوب میل خودشان گزارش می دادند و نظر می خواستند البته در این مدت جمعاتی صورت گرفت. اما به نظر من در شیوه مبارزه راه های بهتری برای تحت فشار گذاشتن می توانست وجود داشته باشد. در آن زمان کارگران هر از چند گاهی مدت طولانی جلوی اداره کار یا استانداری تجمع می کردند. شکل بهترش را فرش گیلان انجام داد یعنی تجمعات بیشتر در ساعات کوتاها. وقتی از کارگری می خواهید مدت طولانی وقت بگذارد دو هفته یا دو ماه دیگر خسته کننده می شود، پراکنندگی ایجاد می کند. فراموش نکنیم که خیلی از کارگران در مضیقه مالی معیشتی بودند. تعدادی مجبور شدند مسافرکنشی کنند. زمینه های پراکنندگی به وجود آمد. یک سازماندهی قوی می توانست کارگرها را در صحنه نگهدارد مثلا اگر توبی می گذاشتند در ساعتهای کوتاهتری گاهی هم نماینده ها با مدیریت مذاکره می کردند، گزارش می دادند یا نمی دادند. نهایتا قضیه به اینجا رسید که بین نمایندگان کارگران و کارفرما توافقنامه ای امضا شده بود که قرار شد در سازمان صنایع تهران امضا شود. کارگران همه با هم رفتند تهران. جلوی اداره صنایع تجمع کردند و خواسته شان این بود که به وضعیتشان رسیدگی شود مثل سنوات. این توافقنامه از پیش تعیین شده بود مبنی بر این که سالی 3 ماه و نیم که رقم خوبی است پرداخت شود.

سوال : بابت چه چیز پرداخت شود؟

بابت سنوات. توافقنامه بندهای دیگری هم داشت. این توافقنامه خیلی ماهرانه تنظیم شده بود. یعنی یک رقم فریب دهنده 3 ماه و نیم در آن گنجانده شده بود که باعث شد کارگران کارخانه را با شادی و پایکوبی ترک کنند. ولی بندهای دیگر آن عملا 3 ماه و نیم را به رقم پایین تری تبدیل می کرد. و چیز خیلی بدتری که در توافقنامه وجود داشت این بود که کارگران می بایستی کارخانه را ترک کنند. نمایندگان طی جلسه ای آن را امضا کردند. هم در این مرحله و هم در آن مرحله که به کارگران ده ماه حقوق نداده بودند آنها بعد از این که توافقنامه امضا شد از آن با خبر شدند. حتی آن روز هم ما توافقنامه را نخواندیم. دور از دسترس ما بود. خیلی هم فشار آوردیم که بگذارند ببینیم.

سوال : این توافقنامه چه بود و طرفین آن چه کسانی بودند؟

طی این توافقنامه تصویب میشد که 340 نفری که قبلا به بیمه بیکاری رفته بودند دوباره به بیمه بیکاری منتقل شوند و از شرکت مفارقت یعنی

اجراج کامل شوند. بعد بقیه کارگران هم اجراج و هیچ رابطه ای با شرکت نداشته باشند.

سوال : نماینده های شما در ازای این ها برای کارگران چه چیزی دریافت کردند؟

• نمایندگان در این قرارداد در عوض برای کارگران به ازای هر سال 3 ماه و نیم به توافق رسیدند. اما توضیحات دیگری هم در این توافقنامه بودی که این 3 ماه و نیم را کم می کرد مثلا طبق تبصره 4 خانم هایی که مشمول بازنشستگی پیش از موعد می شدند در چارچوب مقررات بازنشسته و در ازای هر سال خدمت 2 ماه دریافت کنند. در حالی که در چنین شرایطی که کارگر اجبارا اجراج می شود بازنشستگی معنا ندارد. بندهایی به طور موزیانه وارد این توافقنامه شده مثل این نکته که شرکت به طور کامل تحویل داده شود یعنی قبل از این که پولی پرداخت شود تعهد گرفتند که باید ملک موضوعه تحویل داده شود و پرداخت مطالبات کارگران را منوط می کنند به فروش زمین کارخانه که پس از تفکیک و تغییر کاربری باید انجام می شد. در واقع زین کشیدند که هم کارگر را اجراج کنند و هم معلوم نباشد که مطالبات را پرداخت کنند. در واقع کارخانه را با یک سود کلان تصاحب کنند و کارگران را با امضایی که از نماینده ها گرفتند وارد این بازی کردند. پولی را که می توانستند نقدا پرداخت کنند از آن تاریخ تا موقعی که به دست کارگران برسد 2 سال طول کشید در حالی که کارخانه بلافاصله تخلیه شد. یعنی محلی که جای تجمع کارگران بود.

سوال : طرف مقابل نمایندگان کارگران که این توافقنامه را امضا کردند چه کسانی بودند؟

• مسئولین استان ، مدیرعامل شرکت ، معاون سیاسی امنیتی استان ، رئیس هیات تصفیه سازمان صنایع و معادن ، رئیس سازمان صنایع استان ، مدیر کل ارزیابی عملکرد و پاسخگویی به شکایات ، فرماندار رشت و نماینده سهامداران یعنی خریداران جدید. در واقع یک تیمی از مقامات سیاسی - امنیتی و اقتصادی از استان و دولت در سطح ملی در این قضیه شرکت داشتند و در این که کارگرها هم اجراج شوند و هم حق و حقوقشان آن طور که باید پرداخت نشود و تغییر کاربری صورت بگیرد مداخله داشتند تا این لقمه چرب و نرم به کام خریدار برود.

سوال : چرا حق و حقوق کارگران 2 سال بعد پرداخت شد؟

• یک شرط زمانی در توافقنامه قرار داده بودند. به نظر من کسانی که این توافقنامه را تنظیم کرده بودند خیلی از نظر حقوقی وارد بودند چون خیلی مبهم بود. ببینید از نظر زمانی چطور بیان شده : حداکثر 6 ماه بعد از این که شرکت با ظرفیت مطلوب راه اندازی و شروع به کار کرد. این شرط دوم می تواند آن 6 ماه را تا هر جایی کش بدهد. یک دقت نظر مسئولانه نیاز بود که این نکات را بیرون بکشند. ولی این توافقنامه عینا به همین شکل امضا شد.

سوال : وقتی نماینده ها پس از امضای توافقنامه برگشتند آیا شما مطلع شدید که چنین چیزی را امضا کرده اند؟

• نه. توضیح دادند که توافقنامه ای امضا شده و قرار بر این است که سنوات کارگران پرداخت شود و کارگران هم خوشحال و شاد سازمان صنایع را ترک کردند و به رشت برگشتند. بعدا با پیگیری هایی که صورت گرفت فقط یک بار به مدت کوتاهی توافقنامه را به دیوار زدند. تمام این حرکات غیر دمکراتیک بود. بالاخره با هزار و یک زحمت این توافقنامه بدست آمد و بین کارگران توزیع شد.

سوال : آیا کارگران متوجه شدند که چه کلاهبرداری صورت گرفته است؟ اعتراض کردند؟

• نه. چون خیلی ماهرانه نوشته شده بود آن نکات منفی برای کارگران آشکار نشد. آن 3 ماه و نیم سنوات برای کارگران خیلی نمود داشت. فکر می کردند که نهایتا تا 6 ماه دیگر مطالباتشان را دریافت می کنند. ولی این که 6 ماه منوط به چه چیزی بوده شاید خود نماینده ها هم متوجه نبودند. چرا که آن 6 ماه قطعی نبوده است. 6 ماه بعد از راه اندازی و رسیدن به وضعیت مطلوب یک وعده خیلی کلی است که اختیار را به دست کارفرما می دهد.

سوال : سوال این است که اگر قرار است که کارگران باز خرید شوند و کارخانه کاملا به سهامداران و خریداران تحویل داده شود رسیدن به وضعیت مطلوب و دیگر چه معنایی دارد؟ مگر قرار نبود کارخانه تخریب شود؟

• به خاطر این که این کارخانه ، کارخانه ورشکسته ای نبوده و قرار هم نبود که تعطیل شود بلکه مساله تغییر ساختار بود. اما قرار بوده که کارگران اجراج شوند البته تناقض است. اگر قرار است کارخانه کار کند پس چرا کارگر را اجراج می کنند. به روشنی مشخص است که می خواهند کارخانه را تعطیل کنند. البته یک بحثی هم قبل از این بوده است. ابتدا 340 نفر اجراج می شوند بعد از اینکه بیمه بیکاری این کارگران تمام شد و به کار برگشتند باز فقط می خواستند همین افراد را بیرون کنند اما آن 180 نفر باقی مانده حالا به هر دلیل شاید به خاطر عدم امنیت کاری ، مجموعه شرایط موجود و بی صداقتی هایی که مشاهده کرده بودند رضای نداشتند سر کار بمانند. مسئله این طور عنوان شد که یا همه باید بمانیم و یا همه برویم. از فرصت استفاده کردند همه را بیرون

انداختند. از یک لحاظ خوب بود که همبستگی بین کارگران ایجاد شد. از این لحاظ بد بود که پذیرفتند که کارخانه را ترک کنند. به نظر من بهترین حرکت برگشت به کار بود. کارخانه پرسنل نزدیک به بازنشستگی زیاد داشت. که در شرایط عادی شاید یک ماه سنوات بگیرند. و 3 ماه و نیم برای آنها خیلی بهتر بود. در حالی که حتا برای کارگری که به زودی بازنشست می شود تقاضای برگشت به کار یک اهرم فشار است حتا اگر نخواهد که به کار برگردد. این خواسته باید مطرح می شد تا با برگشت به کار همه موافقت می شد در غیر این صورت آن وقت اگر کارفرما که مدعی بود خواهان راه اندازی تولید است راحت تر مشخص می شد که هدفش تعطیلی کارخانه است. ولی به این شکل در واقع خود این 180 نفر به دنبال اجراج رفتند. این در حالی بود که کارفرما همان زمینی را که برای 340 نفر در نظر گرفته بود به تمام کارگران داد. چیزی اضافه نشد. نماینده ها باید به کمک حسابداران شرکت 3 ماه و نیم را برای تک تک افراد محاسبه می کردند به یک رقم کلی می رسیدند و آن را به زمین مربوط نمی کردند. زمینی را کارفرما برای 340 نفر کارگر اجراجی در نظر گرفته بود و بعد که این تعداد به 520 نفر رسید باز هم همان مقدار زمین در نظر گرفته شد.

یعنی صاحبان کارخانه هم به خواسته های خود رسیدند و هم با همان منبعی که برای 340 نفر در نظر گرفته بودند سنوات همه کارگران را پرداخت کردند یعنی هیچ چیز اضافه به کارفرما تحمیل نشد. در حالی که باید درخواست می کردیم که ما پولمان را می خواهیم ، به کارگر ارتباطی ندارد که پیگیر تغییر کاربری و تفکیک زمین باشد. نهایتا کار گروهی تشکیل شد و با نظارت کار گروه زمین فروخته شد و سنوات کارگران پرداخت شد. به هر حال مجموعه اقداماتی صورت گرفت که مصوبات آن با ظرافت و رندی خاصی در توافقنامه بنا به مفاصلت و خواست کارفرما گنجانده شده بود و نتیجه اش چیزی نبود جز شکست کارگر. و مسوولان سیاسی امنیتی استان هم پایش را امضا زدند. نماینده کارفرما هم یک شخصی به نام قبه بود که برادر معاون آقای کرباسچی بود در دوران شهرداری تهران که خیلی پولدار بود و مسائل مالی مختلف درباره آنها مطرح شد. یک مجموعه قوی سیاسی اقتصادی بودند در برابر کارگران.

سوال : اگر برای کارگران این امکان وجود می داشت که مرتبا این مسائل را بین خودشان حلای کنند البته نه 3 یا 4 نفر ، آیا بهترین راه حل این نبود که کارگران برای رسیدن به حق و حقوق و مطالباتشان دست به مشورت جمعی بزنند و با عجله فقط با صلاحدید یکی دو نماینده چنین توافقنامه یک جانبه ای را امضا نکنند؟

• البته قبل و بعد از انتخاب نماینده ها در موارد مختلف جمع های 12 و با 30 نفره تشکیل می شد منتها این افراد قدرت اجرایی نداشتند چون فقط به نماینده ها اختیار داده شده بود که همان طور که قبلا گفتم اینها هم اصلا پاسخگو نبودند نظر این 12 ، 30 نفر هم به کارگران منتقل نمی شد. به طور مشخص پای توافقنامه ای را امضا کردند که کارگران بعدها از مفاد آن با خبر شدند. مثلا یکی از بحث هایی که در آن زمان می شد گرفتن وکیل بود. وکلی که به مسائل کارگری وارد باشد. درست است اینها خیلی کمند اما می شد با کمک یک وکیل و استفاده از تجارب نماینده ها که از نزدیک درگیر قضایا بودند کارها را بهتر پیش برد. این پیشنهاد شد اما چون در چارچوب خواست نماینده ها نبود عملی نشد.

سوال : این ضعف برمی گردد به نحوه انتخاب نماینده ها و بی تجربگی کارگران. کسی در کارخانه نبود که تجربه ای در این زمینه داشته باشد و بگوید که پایان این مسیر به نفع کارگران نیست؟

• متأسفانه کسانی که می توانستند این مسوولیت را به نحو بهتری انجام دهند خودشان را کاندید نکردند که واقعا اشتباه بود. به نظر من باید مستقیما خودشان را کاندید می کردند. سطح مبارزه در ابتدا چانه زنی بود اما بعد در حل مسائل عنصر آگاهی فاکتور بسیار مهمی بود. اما واقعیت این است که خیلی ها تصور می کردند که اگر در حاشیه باشند بهتر می توانند موثر باشند. فکر می کردند آنهايي که نماینده شده اند بهتر می توانند مذاکره کنند. اما واقعیت این است که حاشیه وجود ندارد باید وسط باشی وگرنه خیلی کم می توانی تاثیر بگذاری.

سوال : جدا از خریداران جدید که تا مدت ها معلوم نشد چند نفر یا چه کسانی بودند این کارخانه سهامدارانی هم داشته، آنها که بودند و در این میان چه کردند؟

• آنها از کارکنان بودند. در زمان واگذاری سهام در قبل از انقلاب 16 یا 17 درصد سهام به 1200 نفر واگذار شده است. ولی در همان زمان واگذاری به بخش خصوصی افزایش سرمایه ای داده شد که سهام کارگران از 17 درصد به 2 درصد تقلیل پیدا کرد. در واقع دولت با طرحی که به شرکت داد و با پرداخت وام باعث افزایش سرمایه شرکت شد و گرچه کارگران در مقطعی 50 هزار تومان پرداخت کردند ولی با این وجود سهامشان پایین آمد. در تمام این دوران سهامداران به طور جداگانه مبارزه خودشان را داشتند که هنوز هم ادامه دارد ولی نتیجه ای نگرفته اند. بسیاری از اینها فوت کرده اند و در زمان زندگی خودشان نتوانستند حششان را بگیرند حالا فرزندانشان که وراثت آنها هستند پیگیر کار شده اند بعضی ها هم ممکن است که دیگر خسته شده باشند.

سوال : به اینجا رسیده بودیم که کارگران قراردادی را امضا کردند که طی آن، آن چه کارفرما مد نظر داشت بلافاصله اجرا شد اما همان حقوقی که در

توافقتنامه لحاظ شده بود هم 2 سال طول کشید تا به دست کارگران برسد. در این مدت چه اتفاقاتی افتاد؟

• خوب کارخانه را تحویل دادند و تنها جایی را که در اختیار داشتند خالی کردند بنابراین در تعاونی که در مالکیت خود کارگران بود تجمع می کردند. گاهی هم جمعیتانی جلوی استانداری داشتند و با نمایندگان به تنهایی یا همراه با کارگران به تهران سفر می کردند و به این نحو پیگیر قضایا بودند. نهایتاً بعد از 2 سال مبالغی را دریافت کردند تازه آن هم طی سه مرحله به کسر خیلی از مزایایی که طلب داشتند، اضافه کاری ها، صندوق همه از بین رفت. همان 3 ماه و نیم که در قرارداد بود هم پرداخت نشد. چیزی حدود 3 ماه و دو روز داده شد. جدولی ترتیب دادند آنهایی که سابقه کمتری داشتند 3 ماه و نیم و بقیه 3 ماه و دو روز یعنی در واقع توافقتنامه هم اجرا نشد.

سوال: شما خودتان چند سال در این کارخانه کردید و کارتان چه بود؟

• 20 سال آنجا کار کردم در بخش اداری.
• سوال: آن اتاقی که در آن کار می کردید الان چه وضعیتی دارد؟
• تبدیل به خرابه شده، و کل آن مجموعه یک خرابه است.

سوال: آن زمین که قبلاً یک کارخانه بزرگ بوده و حالا یک خرابه شده در اختیار چه کسانی است؟

• الان کارگران سهامدار که از قبل سهام شرکت را داشته اند در آن جا تجمع می کنند و فقط یک تکه از آن که برای سنوات در نظر گرفته شده بود به فروش رفته و بقیه زمین به خاطر مسائل و اختلافات جناحی همانطور رها شده. شایع هست که بعضی ارگان ها در صددند که آن را تصاحب کنند. سهامداران اولیه هم که هنوز به حقتان نرسیده اند تعداد کمی از آنها باقی مانده اند. با همه این حرف ها آنها نماینده دارند و پیگیر مطالباتشان هستند با آنها برخوردهایی هم شده ولی باز در همان خرابه گاهی تجمع می کنند. حالا کارخانه ای در تلویزیون با همین اسم ایران الکترونیک با بیش از سی سال سابقه تبلیغ می شود. کارگران حدس میزنند که احتمالاً همان کارخانه است ولی مشخص نیست در کدام شهر قرار دارد. آن دستگاههایی که در چند کارخانه اطراف و شهر صنعتی گذاشته بودند در حال کار نیست. مشخص نیست این کلید و پرزیر ایران کجا فعالیت می کند. در هر صورت کسی قطعاً نمی تواند بگوید که این کارخانه امروز وجود دارد یا نه؟

سوال: با تشکر از شما، ما پرسش دیگری نداریم. اگر صحبتی دارید بفرمایید.

• نکات مهمی که به ذهنم می رسد برای پیشبرد مبارزات کارگری وجود تشکل مستقل – وجود اسانسه ای که نمایندگان را ملزم به پاسخگویی نماید و مدت نمایندگی را کم کند. وجود صندوق مالی مستقل که این آخری خیلی مهم است و حضور نمایندگان آگاه و مستقل که تأثیر زیادی در پیشبرد مبارزه کارگری دارد. در آخر من هم از شما تشکر می کنم.

زیرنویس:
* کارگاه پرسخانه با 140 دستگاه پرس با ظرفیت تولید روزانه 150000 قطعه کارگاه اشیریتس با 1000000 قطعه کارگاه اشتانس با 400000 قطعه کارگاه اتومات با 135000 قطعه کارگاه پیچساز با ظرفیت 2000000 پیچ در روز کارگاههای تولیدی این شرکت را تشکیل میدادند. علاوه بر این کارخانه دارای کارگاههای تکمیلی آبکاری تمیزکاری فلزی و مونتاژ بوده است.

بخش دوم: احمدی نژاد، امید، توهم

پرسش و پاسخ کوتاه زیر با نماینده ی کارگران سهامدار. کارخانه سابق الکترونیک ایران رشت صورت گرفته است. تعدادی از کارگران سهامدار تقریباً به صورت هر روزه در محل سابق کارخانه که زمینی بزرگ و درست در مرکز شهر است گرد می آیند. بر روی دیوار ها و ورودی سابق کارخانه چندین پرده نصب شده که در آن مطالبه ی بیش از 900 نفر از کارگران سهامدار و عکس هایی از رئیس جمهور ایران (احمدی نژاد) و رهبر ایران نصب شده است.

سوال: چرا شما و کارخانه تان به این وضع دچار شد؟

• دولت های رفسنجانی و خاتمی به کارگر خیانت کردند. همه چیز را خصوصی کردند. این دولت بهتر است.

سوال: این دولت چه کار کرده؟

• کاری نکرده، ولی حداقل حرفش را زده. مثلاً در مناظره انتخاباتی احمدی نژاد به موسوی گفت که چرا در زمان رفسنجانی اطرفیانتش کارخانه ما را خریدند ولی کارگران را بدبخت کردند. حتا اسم این جا را هم آورد.

• اگر کارخانه از دست آن چهار خانم که گروه رفسنجانی و کرباسچی و قبه هستند گرفته شود و به هر کس بدهند خوب است. سیاه باشد یا صندوق مهر که وابسته به سپاه است. به ما قول دادند که هر کس بخواهد حق ما را می دهند.

• نماینده های کارگران جنایت کردند. توافقتنامه را که امضا کردند بیچاره شدیم. خودشان هم بدبخت شدند. معلوم نیست پول گرفتند یا چطور سرشان را شیره مالیندند. آنها هم سر کارگران شیره مالیندند.

• وقتی کارخانه را منتقل کردند که بتوانند کارخانه اصلی را تخریب کنند و زمین آن را بفروشند. من خودم رفتم به کارخانه جدید در کنف کار در جاده سنگر و کمک کردم تا دستگاه ها را نصب کنند. من خودم ساماندهی کردم که زنان و مردان ورودی جدا داشته باشند. گفتم این چه وضعی است که زنان و مردان از یک جا وارد شوند، دیوار کشیدم. بعد از آن در عرض چند ماه چندین دستگاه پرس خط تولید را راه اندازی کردم. اما بعد حقوق بازنشستگی ام قطع شد. بعدها متوجه شدیم چه کلاهی سرمان رفته که کمک کردیم به راه اندازی کارخانه جدید. دست بالا دست بود. اصلاً برنامه بود که کارخانه اصلی خراب شود و به جای دیگر منتقل شود و ما هم کمک کردیم.

سوال: به طور خلاصه خواسته ی شما چیست؟

• ما حقتان را می خواهیم. در حدود 50 میلیارد فقط تجهیزات کارخانه است که الان منتقل شده به کارخانه های دیگر مثل کنف کار و می میکو و ارزش زمین (13 هکتار با تجهیزات و ...) 12% مال این سهامدارهاست. باید بدهند.

سوال: برخی از کارگران صحبت از مالکیت احتمالی سپاه در آینده ی نزدیک بر زمین کارخانه میکنند. اگر با پیگیری های شما زمین و تجهیزات از آن چهار نفر گرفته شد و به سپاه پاسداران یا جای دیگر داده شود آن وقت آنها صاحب زمین می شوند. تازه می گویند ما از کارخانه و کارگر خیر نداریم. زمین را خریدیم ایم بروید حقتان را از کارخانه دار بگیرید. این زمین شهری هم می شود محوطه نظامی و شما حق ورود به آن را ندارید. آن وقت چه می کنید؟

• بله قدرت سپاه هم بیشتر است. اما همه قول داده اند که حق ما را می دهند. انشاء ... می دهند. ما به نام 5 تن آدمی برای حقتان و حرف سیاسی هم نزدیک گفته ایم دفتر رهبری و ریاست جمهوری حق ما را بدهند. ما با نیت پاک پا گذاشته ایم به میدان. 99% موفق می شویم. قول داده اند که احقاق حق بشود.

سوال: آیا در مکاتباتی که الان بین مقامات دولتی و اداری انجام می شود نامی از «سهام مالکیت کارگران» برده می شود؟

• ما در پلاکارت و پرده ای که زده ایم و در همه جا می گوئیم احقاق حق کارگر هم بشود.

سوال: نه منظور این است که آیا به لحاظ حقوقی از سهم مالکیت کارگران نامی برده می شود تا اگر به مالک جدیدی واگذار شد حق شما قانوناً لحاظ شده باشد؟

• ما حقتان را می گیریم. انشاء ... حق ما را می دهند. فقط از دست این چهار نفر بیرون بیاید. مهم این است که الان بوی قضیه الکترونیک و این زمین در آمده. در زمان این دولت هر کاری انجام بشود حق ما داده خواهد شد. (اشاره به زنان و مردان کارگر که هر روز در محل زمین کارخانه تجمع دارند) این پیرمردها و پیرزن ها را که می بینی همه جوان بودند. عمرشان را این جا گذاشته اند. امیدواریم حقتان را بدهند و ما دیگر در گرما و سرما این جا جمع نشویم.

سوال: شما در انتخابات بی طرف بودید یا از کاندیدای خاصی حمایت کردید؟

• ما همگی به احمدی نژاد رای داده ایم. من هشت نفر از خانواده ام همه رای دادند. شب تا صبح هم در ستاد احمدی نژاد بودیم. هیچ کس قبلاً اسم این جا را نیآورد. ولی احمدی نژاد در مناظره گفت. همین خوب است.

سوال: آیا می دانید در زمان احمدی نژاد همان سیاست واگذاری به بخش خصوصی در صد جای دیگر در کارخانه های بزرگ تر انجام گرفته است؟

• بله شنیده ایم. ما کاری به این چیزها نداریم. قول داده اند که حق ما را بدهند. ما حتی با وزیر بازرگانی و با آقای ثمره هاشمی مشاور احمدی نژاد عکس گرفته ایم. آن ها می دانند.

سوال: آیا سعی کرده اید مطالباتتان را در روزنامه های سراسری منعکس کنید؟ شاید به خاطر اختلاف جناحی بین رفسنجانی و احمدی نژاد، به خاطر دعوی خودشان و اثبات بهتر بودن خودشان کمی به نفع شما شود.

• نه. دولت مردان می دانند، رهبری می داند. آقای احمدی نژاد خودش می داند. ما عکس گرفته ایم و مصاحبه با وزیر کرده ایم. خبر دارند.

سوال: نه منظور این است که رو به عموم و افکار عمومی حرف بزنید. دامن بزنید به قضیه.

• نه کاری نکرده ایم. خوب است. اگر از مخالفان این ها (گروه کرباسچی- قبه – رفسنجانی) کسی از روزنامه بیاید با آنها حرف می زنیم.

سوال: نمایندگان کارگران سهامدار تا به حال چقدر در پیگیری خواست کارگران موفق بوده اند؟

اعتصاب و تظاهرات اروپا را فرا می گیرد!

سرمایه در همه جا برای بیرون رفتن از بحران ناشی از نظامش، به زندگی کارگران و اقشار کم درآمد حمله ور شده است. کارگران را با اخراج و بیکار کردن، قطع و به حداقل رساندن بیمه های بیکاری و اجتماعی و درمانی به سوی نابودی می راند. اما کارگران نیز نمی توانند در سکوت نظاره گر نابودی خود و فرزندان خویش باشند. کارگران به مبارزه و سلاح برنده تاریخی خود یعنی اعتصاب و تعطیل کردن تولید روی می آورند. بر این اساس در همین اواخر کشورهای یونان، چک و فرانسه و... با اعتصابات فلج کننده ای روبرو بوده اند.

بر طبق گزارشی که از سوی کنفدراسیون جهانی کارگران خواربار، هتل و رستوران و کشاورزی (IUL) اعلام گردیده است، اتحادیه سراسری کارگران اروپا در روز ۲۹ سپتامبر یک ممتد و تظاهرات در بروسل مقر اتحادیه اروپا فراخوان داده است که تا کنون از سوی کارگران و حقوق بگیران بسیاری از کشورهای اروپایی مورد پشتیبانی قرار گرفته است. کارگران فرانسه به پیشواز چنین فراخوانی رفته و روز ۵ شنبه اعتصاب و تظاهرات نمودند. کارگران و کارکنان بخش های گوناگون اعلام نموده اند که تا عقب نشینی دولت سرکوزی مبارزه ادامه خواهد یافت.

در این رابطه سازمان سراسری کارگران اسپانیا و اتحادیه (UGT) در ۲۹ سپتامبر اعلام اعتصاب عمومی کرده اند. ممتد اتحادیه کارگران و کارکنان تجارت، هتل و توریسم اسپانیا خاوریا گونزالس در یک مصاحبه با کنفدراسیون جهانی کارگران خواربار و کشاورزی در باره دلایل و اهداف این اعتصاب عمومی چنین می گوید: " حمله ای که اکنون و بدبختانه بوسیله دولت حزب سوسیالیست و به فرمان بانکداران، بورس بازان، دلالان و مقاطعه کاران مفتخور به سرپرستی صندوق بین المللی پول به ما شده است، بدترین حمله ای است که در طول ۳۰ سال به حقوق کار و ما انجام گرفته است. اعتصاب روز ۲۹ سپتامبر جواب روشن و قطعی به این یورش و نه بزرگی به رفورم های بازار کار است."

ما فعالین متشکل در نهادهای همبستگی با جنبش کارگری در ایران- خارج کشور، پشتیبانی و همبستگی خود را با اعتصابات، تظاهرات و میتینگهای کارگری اعلام نموده و در حد توان به این مبارزات یاری می رسانیم. و همگان را به شرکت فعال در مبارزات جاری طبقه کارگر جهانی بر علیه یورش سرمایه و دولت هایش، به زندگی کارگران و سایر اقشار کم درآمد جامعه دعوت می کنیم.

زنده باد همبستگی بین المللی کارگری

سپتامبر ۲۰۱۰

نهادهای همبستگی با جنبش کارگری در ایران- خارج کشور

*** پیوندها ***
سردبیر نشریه: منصور نجفی
mansour.nadjifi@telia.com
تلفن، فاکس ایمیل و روابط عمومی سازمان
تلفن 0049-69-50699530
فاکس 0049-69-95219010
public@rahekargar.net
سایت راه کارگر
www.rahekargar.net
orwi-info@rahekargar.net
سایت خبری راه کارگر
<http://rahekargar.wordpress.com>
ویلاگ خبری راه کارگر
<http://rahekargar-khabari.blogspot.com>
ویلاگ رادیو راه کارگر
<http://rahekargarvoice.wordpress.com>
سایت اتحاد چپ کارگری
www.eteheadchap.org
نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org
توجه: مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند، الزاما بیانگر مواضع سازمان نیستند.

● قبلا این کارگران سهامدار نمایندگان دیگری داشتند. الان 5 نفر دیگر نماینده اند. آن نماینده های قبلی را توانستند بخرند. پول و ماشین به آنها دادند.

سوال: چطور این چهار خانم که از همسران نفرت کارگزاران بودند توانستند در این شهر و با این قدرت کارخانه را تصاحب کنند؟ آیا مقامات محلی نیز به آنها کمک کردند؟

● قبلا فرماندار که نفر دوم استان بود وکیل کرباسچی شد تا این جا را از دست کارگران در آورد الان هم هست. اما امسال نمی دانم شنیدید یا نه؟ رهبر خودش در تلویزیون اعلام کرد « من تا به حال نمی دانستم که کارخانجات را عده ای از مسئولین می خرند و زمین ها را می فروشند.» فعلا دولتمردان و آقای احمدی نژاد با ما هستند. من که نماینده کارگران و سهامداران بودم حتا زیر سوال رفته ام و پرونده کیفری برابم درست شده، اما خدا را شکر ما مقاومت کرده ایم.

سوال: دولت احمدی نژاد چه کار کرده؟

● همین که در مناظره حرفش را زده خیلی خوب است. قبل از مناظره موقع انتخابات من را دعوت کردند به تهران برای تبلیغات احمدی نژاد. در یک سمینار. عکس هم گرفتند. من به عنوان نماینده کارگران سهامدار حرف زدم و اسناد را نشان دادم. همه چیز گفته شد و آقای احمدی نژاد در مناظره به آن اشاره کرد.

سوال: کاری هم کردند؟

● به هر حال در مناظره حرفش را زد. بعد از آن من بارها رفته به تهران، و به ادارات استان. متأسفانه تا حالا یک نفر هم نیامده سر بزند و بگوید چه شده. ولی قولش را داده اند. اخیرا هم در همین یکی دو هفته قول داده اند.

سوال: برای مالکیت زمین که در دست همسران کرباسچی و قبه و جناح رفسنجانی است چه خواسته و نظری دارید؟

● ما گفتیم دولت این زمین را از دست آن چهار نفر درآورد بدهد به هر جا. مثلا بدهد به ستاد فرمان امام، یا زمین را به اسم دولت کنید. البته حق کارگر را هم بدهید. با کارهایی که ما کرده ایم حتا یک وکیل پایه یک دادگستری می گفت شما دارید با دم شیر بازی می کنید. ولی به هر حال به ما قول مساعد داده اند.

سوال: حالا اگر سیاه بیاید، آیا شما حکمی، کاغذی دارید که حق شما را بدهند؟ نکتند ندهند؟

● سیاه بیاید. هر کسی بیاید. اما چون زیر نظر آقای احمدی نژاد است حق ما را می دهند. هر کسی بیاید، استاندار هم زیر نظر ایشان است. خود آقای خامنه ای هم خبر دارد. همه می دانند هر کسی بیاید حق ما را می دهد. به ما گفتند. دولت رفسنجانی، خاتمی هر کس برای خودش دوخت و کسی حق ما را نداد. اما این دولت حرف زده. انشاء... حق ما را می دهند.

(پایان مصاحبه - نکات زیر توسط مصاحبه کننده افزوده شده است و نظرات مصاحبه شوندها نیست.)

چند نکته مثبت و منفی از تجمع کارگران سهامدار

1. بعد از گذشتن چند سال از تصاحب کارخانه و اموال و زمین ها هنوز روزانه عده ای جمع می شوند. (در روزی که این مصاحبه انجام گرفت حدود 15 زن و مرد در محوطه ی داخلی زمین کارخانه ی سابق و در نزدیکی اتاق سابق نگهبانی دور هم روی نیمکت هایی نشسته بودند.)
2. زن ها نیز در کنار دیگر کارگران سهامدار در تجمع های روزانه حضور دارند.
3. تجمع شان به کارگروهی ختم نشده، یک نفر جلو افتاده، هر کاری کرده درست یا نادرست بقیه خیالشان جمع است که یک کارهایی دارد می شود. ادعا می کنند که نماینده یا نماینده ها انشاء... عمر با برکت صد ساله داشته باشند که کار را به انجام برسانند.
4. با وجودی که کار برای یکی از نمایندگان دادگاه و پرونده سازی و پاپوش سازی شده کار را ادامه می دهد.
5. بیش از اتکا به گروه و جمع کار را به فرد یا دوسه نفر واگذار می کنند (5 نماینده - یک مرد و چهار زن) و یک مرد دنبال کارها می رود. ادامه کارها فقط با چانه زنی، درخواست و خواهش از مقامات و بالایی ها انجام می گیرد. تاکید یا اعتقاد یا تجربه ای کارگروهی و جمعی و فشار از پایین به هیچ وجه در روند پیگیری مطالباتشان نیست.
6. جالب توجه این که فروش زمین و جابجایی دستگاه و تمام دخل و تصرف ها با هماهنگی مسئولان سیاسی استان صورت گرفته است و این حاکی از قدرت و نفوذ خریداران کارخانه می باشد.
7. این کارگران به درستی به ماهیت ضدکارگری بودن جناح سرمایه داری در کارگزاران پی برده اند اما با وجود اینکه هیچ اقدام جدی از سوی جناح احمدی نژاد ندیده اند با این حال پس از 5 سال کماکان تا حد زیادی توم به مردمی بودن و کارگر دوست بودن این جناح دارند.